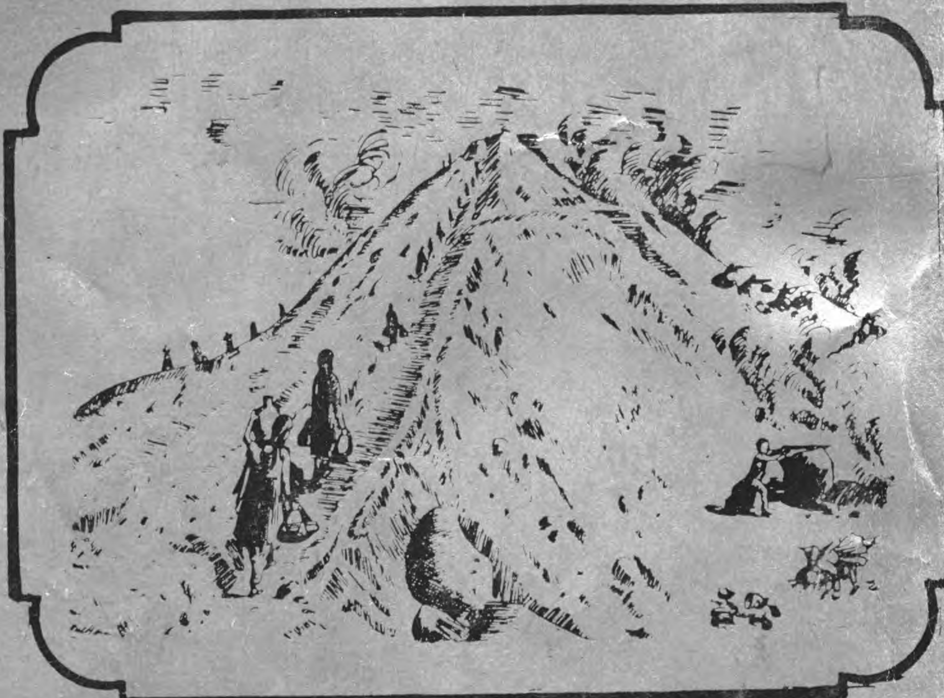
موقف ونقش زنان افغان

از اواخر قرن هژده الی اخیر قرن نوزده



مؤلف: محقق معصومه «عصمتی»

اکادمی علوم جمهوری دموکراتیک افغانستان
مرکز علوم اجتماعی

کابل - ۱۳۶۵

به مناسبت دهه انکشاف
موقف زنان جهان

موقف و نقش زنان افغانستان

از اواخر قرن هژده الی اخیر قرن نزده

اکادمی علوم جمهوری دموکراتیک افغانستان
مرکز علوم اجتماعی
دیپارتمنت جامعه شناسی

مؤلف: محقق معصومه «عصمتی»
مهتمم: فهیمه «ابدالی»

کابل - ۱۳۶۵

فهرست

مقدمه

اجتماعات ویا بصورت کل جامعه انسانی مجموعه یی است مرکب ازافراد ویاگروهای ازافراد که دریك محدودهٔ مستقل جغرافیایی زندگی می کنند وهر یك از افراد یاگروه دارای کارمشخص وموقیعت وموقف خاص دراجتماع خود می باشد. ارگانیزم اجتماعی مرکب ازمردان وزنانی است که اجزای متعدد جامعه را می سازدویکی مکمل دیگراست دراستخوان بندی اجتماعی نمی توان یکی ازاین دوجنس رانادیده گرفت ویاپرو بلمهای یکی را بدون درنظر داشت جنس مقابل حل کردوارج گذاشت، زیراوضع اجتماعی شخص به مراتب بیش ازوضع سنی وجنسی اودرنقش های اجتماعی که ایفامی کند وموجودیت اورا دراجتماع وجامعه مو. ثرمی ساز دارزیابی میگردد نه ازلحاظ جنبس یاسن ویا موقف موروثی فامیلی او .با در نظر داشت نکات فوق نمی توان موقف زنان رادر یك دوره مشخص تاریخ جدا از جامعه آن وقت مطالعه کرد بلکه ابتدا به تحلیل جامعه پرداخت وازخلال آن زندگی زنا نرا ارزیابی کردوبعد زندگی زنان، طرز تشکل فامیل هاونقش زنان رادرتولید راجع می شود وموقف آنهارا دردوره مشخص تاریخ تحقیق کرد وتسلسل آن رادردوره های مختلف ارزیابی نمودوسوالاتیرا که راجع به زندگی زنان درمراحل ابتدایی انسان های ابتدایی وموقف آنان در امروز مطرح میگردد جواب داد. آیا زنان درمراحل ابتدائی انسان های ابتدائی موقف امروزی را داشتند ؟ ایا بزنان دیروز چون زنان امروز نگاه میکردند؟ چرا زنان خانه نشین شدند؟ وچراچندزنی. Polygamy رواج یافت ؟ وچرا امروزچندزن گیری تدریجاً جای خودرا بیك زنی خالی میکند؟ وتشکل فامیلهای گسترده به فامیلهای مستقل منتقل میگردد . همچنان هزاران چراهای دیگر.

درانسا نهای ابتدایی که ازمالکیت خصوصی اثری نبود ، مردم زندگی خودرا به شکار حیوانات بصورت دسته جمعی تامین میگردند ازآینده تشویشی نبودمال اندوزی ودزدی رانمی‌شناختند هرچه حاصل میکردند، درهمانوقت مشترکاً می‌خوردند .درآغاز جوانی زناشویی میگردند به «چندزنی» تمایل نشان نمی‌دادند .فامیلهای کوچك دریك حلقه بزرگ اجتماع مشترکاً زندگی میکردند جنگ وجنجال کمتر اتفاق می‌افتاد زندگی آسوده وبی‌دردسر راپیش می‌بردند .ولی همینکه تغییری درزندگی وطرز معشیت آنان روی داد. ازشکار حیوانات وحشی دست کشیدند به اهلی ساختن حیوانات پرداختند تعادل زندگی آنها نیز بهم‌خورد وجهت بازیابی تعادل دگرگونی همه روابط اجتماعی روا پنداشته شده باین‌معنی که به اهلی‌ساختن حیوانات پرداختند وبه غرض دوامداری خانه به دوش شدند ازیك‌جای به‌جای‌دیگر انتقال کردند که دراین نقل‌وانتقالات به کشفیات واختراعاتی دست یافتند برای خود ابزار های ساختند ازفلزات‌استفاده کردند،زمین راشخم‌زدندو‌تخم پاشیدند وجهت‌سکونت‌خود توته‌زمینی‌رااحاطه کردند ومالکیت خصوصی مستقر گردید .

بااستقرار مالکیت خصوصی وپیدایش افزار تولیدبنیان جامعه دگرگون شداداب اخلاق ورسوم اجتماعی جای‌خودرا به اداب ورسوم جدیدخالی کرد جامعه به‌طبقات جداشد مال‌اندوزی وگسترش ساحه نفوذ وقدرت وفکر حاکمیت بردیگران سبب شدتااستثمار فردازفرد بوجود ایدتقوای جامعه بدون طبقات جای خودرا به اخلاق طبقاتی گذاشت دزدی ها، دشمنی‌ها واختلافات وجنگها برسرقدرت ودارایی آغاز گردید . استثمار فردازفرد کاررا بجائی کشانید که به استثمار یك‌قوم‌از قوم دیگر وحتی به استثمار ممالك وسر زمینهای‌دوردست منجر شد. دراین نقل وانتقالات‌و تحول ازیك دوره ابتدایی به‌جامعه قبیلوی درزندگی زنان نیز بی‌اثر نماندند زیرا هر تحول اجتماعی که به‌طرز زندگی انسانها اثر انداخت بالای زنان نیزبی تاثیرنماند مقتضیات‌زندگی اقتصادی یکی‌از عمده ترین علت‌العلل اشتراك زنان‌در تولیدگردید ترویج فلاحت وزراعت، رونق صنایع محلی دستی ،تهیه خوراك وپوشاك درهمه طبقات از جمله حوایج اولیه شمرده شدواحتیاج به تعدادکارگران احساس گردید ،مردان به

دامپروری وتامین امنیت پرداختند زراعت وتربیت اطفال وتنظیم منزل به زنان واگذار گردیدند درنتیجه زنان آزادی خود رااز دست دادند واسیر مردان گردیدند وبخاطر کاروتولید وسهم عمده دراقتصاد بسا آزادی های خودرااز دست دادند مردان به چندزنی رغبت پیدا کردند چند زنی کسب شدت نمود، ارزش زنان بخاطر کارهای تولیدی شان بالا گرفت باین معنی که مردان در بدل هر زنی که میگرفتند یك مقدار پول، جنس ویا حیوان به پدر دختر میدادند که نام آنرا «ولور» یا «شیربها» ویا طویانه درزبانهای خود مطابق این میگذاشتند. که درحقیقت دختر فروخته میشد وچون برده واسیر باو رفتار میگردید. تاامروز هم در بسا نقاط دور دست افغانستان باوجود فرامین صادر شده دولت ها این نوع مبادله صورت می‌گیرد، تا امروز هم ارزش زن را در اطاعت مطلق شوهر و سهم گرفتن اودر کار های تولیدی مربوط میدانند زنی را زیبا ومقبول شوهر میدانند که زیاد کار کند ودم نزند. نه بخاطر انسان بودن و داشتن حق انسانی او.

چندزن گیری Polygamy مسئله ی تازه نیست بلکه درجوامع مختلف وادیان مختلف درهرعصروزمان رواج یافته است وهرکس باندازه توان وقدرت مالی وضرورت اقتصادی خوداز نگاه تولید زراعتی، فلاحتی و مالداری وصنایع محلی دستی زن میگرفت آنانیکه فقیر ونادار بودند جز یك زن نداشتند درعمر خود موفق بیك بارازدواج هم نمیشدند که این خود زاده خصلت طبقاتی جامعه بوده وهست.

محترم استاد پوهاند عبدالحی حبیبی در این مورد درکتاب افغانستان بعداز اسلام درجایی چنین می‌نویسند که غرض ثبوت قول خود آنرا نقل می‌کنم «در جامعه زردشتی» تعداد ازدواج رواج داشت وهر کس باندازه توان مالی خود زن مگیرفت وبنابرین اشخاصی مستمند ونادارجز یك زن نداشتند ودر صورتیکه کزك خودای «کدخدای» دارای چندزنی بودی. وی حق داشت یکی را بحیث کزك یانوك «کدبانو» برگزیند. که او را «زن پاذشایها» گفتندی وپاین ازاوزن خدمتگار بنام «زنچکار یها» بودی که هر یکی حقوق مختلف قانونی داشتی. ودرقسم دوم عموماً زنان زرخرید ویا اسیران جنگی بودی که هردو برشوهر حق نفقه دایمی داشتند ولی از اولاد زن خدمتگار فقط اولاد نرینه راحق شمول درخانداان خود حاصل بود.

وتزویج محرمات که آنرا «اوستا» خویئت ودذا «گفتندی رواج بسیار نیک
بوسیله رحمت وکفاره کبایر شمرده می شدی» (۱)

پس معلوم است که پیدایش افزارکار وتولید وسیله ی عمده چندزنی گردید زنان آزادی های خودراازدست دادند، محکوم پنجه مردان گردیدند. ترکیب فامیلها نیزاز ترکیب فامیلهای کوچك بـه فامیلهای گسترده تحول یافت و خانواده ها بصورت واحدهای اقتصادی درآمد چنانچه لافوریه سالهای قبل مونو گامی (تعداد ازواج) ومالکیت زمین را از مشخصات مدنیت شمرده است وآنها به حیث جنـگ فقرا درمقابل اغنیا تعبیر کرده است ازمطالعه کتب او به این حقیقت نیـز می‌رسیم که در تمام جوامع ناقص و نا-رسیده که منافع متضادطبقاتی آنراازهم جداکرده باشد خانوادگی انفرادی بحیث واحدهای اقتصادی درمی‌آید(۲) مقتضیات اقتصاد ی سبب شدکه اعضا خانواده مشترکاً به کار تولید«زرا. عتی، فلاحتی. مالداری، بافندگـی و صنایع محلی» بپردازند وخانواده‌هـا بازیستن مشترك در یك خانه بصورت فامیلهای گسترده درآمدند.

درچنین خانـواده هاهمـه اعضای فامیل که عبارت ازپدر، مادرخواهران برادران. کاکاها ماما ها، خاله هاوعمه، ها فرزندان آنها بودند مشترك زندگی میکردند. مشترکاً کار میکردند وبایدمشترکاً سود می بردند ذرحا لیکـه درموقع توزیع برعکس بوده هرکه قدرت بیشتر داشت وقوی تـر بـوذ سود بیشتر می برد کـه اینهم یکی‌ازمظاهر تضاد ها درزندگی طبقاتی است در جامعه نیز آنانیکه ابزار تولیدرارا داشتند ولوکه درتولید وکار سهم نمی گرفتند ازحاصل کار دیگران بهره بیشتر می بردند. زنان کـه ضعیفتـر بودند باتمام زحمتکشی وکار تولیدی هیچ بدست نمی‌آوردند اگر ارجـی با اوقایل بودند صـرف بخاطـر ارزش اقتصادی آنها بودکـه ازنظر یك زن نمی توان این ارج ویا والائی را درجامعه واقعاً والائی خواند وخورسندشد بلکه به عبارت دیگر دوره‌اسارت‌زن نامید زنان رادربدل پول وجنس مـی خریدند وبکار های شاقه می‌گماشتندونامش راتمدن وتحول درزندگی مـی نامیدند، که در مملکت ماهنوزهم بـه زن عین ارج گذاری راروا می‌پندارند.

در ممالك صنعتی تکامل اقتصادوپیدایش تکنولوجی وصنایع ماشینی جدیدتغیرات فراوانی درترکیب خانو اده‌ها رخ داد. فامیلها ازشکل گستر-ده به خانواده های کـوچـك ومستقل مرکب از پدر ومادر وفرزندان تبدیل

گردید. ولی درجوامع انکشاف نیافته که از صنایع وتکنولوژی اثری نبود، ونیست عدم خطوط مواصلاتی ووسایل ارتباطی که تماس مستقیم بین افراد وقبایل برقرار شده نمی تواند تجارت بحالت بدوی ومبادله جنس به جنس صورت می گیرد نمی توان تحول وتغیر سریع را انتظار برد. بلکه درطی سالها وقرنها درچنین جوامع مثالهای زنده وبرجسته سالیان گذشته رامی توان طور نمونه مدار تحقیق قرار داد.

افغانستان یکی ازهمان اجتماعی است که تاهنوزهم قریه ها ودهکده ها به صورت واحدهای جداگانه نظام قبایلی وشبه فیودالی زیست میکنند تغیرات چندانی درطی چندقرن قبل وچندقرن بعدآن مشهود نیست وتاهنوز هم در بعضی قرأ وقصبات حتی بعضی ولا یات زنان چون مردان ازمحرومیت تضاد های طبقاتی رنج می برند. درتولیدسهم فعال می گیرند ولی ازثمره آن بهره ناچیزی بدست می آرند که برای محققین امروز نمونه های از زندگی دیروز راعرصه میدارد.

تحقیق امروز هاین جانب درباره نقش زنان ازسلطنت احمدشا درانی الی امیر حبیب الله خان نیزمتکی به نمونه گیری ازنقاط دور افتاده افغانستان ورجوع به کتب تاریخ وداستا نهای منظوم ومنشور وافسانه هائی است که ازدستبرد حوادث ذرامان مانده ویا به طبع رسیده ویا بصورت طبع ناشده به نزد اهل تحقیق وعلم بوده است استفاده بعمل آمده است دراین تحقیق متاسفانه ازوسیله های مختلف ازقبیل مصاحبه ، پرسشنامه ، نمو نه گیری Sampling واسنادخصوصی ابزارهای سنجش زندگی بین توده های مصاحبه هاوملاقات هائیکه بین محقق وفرد ویاافراد مور دنظر صورت میگرفت میسر نبود ه زیرا موضوع طرف تحقیق سالها قبل اتفاق افتادو جزازوسیله های مشاهده غیرمستقیم که آنهم مراجعه به کتب تاریخی کالا های کهن ، افسانه ها ها، وامثال وائین های قومی ونامه هااست استفاده به عمل آمده است. لهذا نارسایی های دارد که نویسنده پوزش می خواهد وانتقاداهل نظررابه دیده قدرمی نگرد محقق درجریان تحقیق ناگزیر است به علت العلل دورو نزدیك وتسلسل علت ها عمیق گردد وجریان وقایع را دربین علت ها جستجو کندوموضوع تحقیق یافرضیه رادرچوکات اوضاع واحوال عمومی جامعه انداخته تسلسل علت هارا مطالعه واز لابلای آن موضوع راتحقیق نماید درغیر آن تحقیق سوسیو لوژیك بریك دوره مشخص

که سالهاقبل اتفاق افتاده واثری ازآن فعلاً دردست نیست ناممکن جلوه میکند بنابرین قبل از همه به غرض تحقیق زندگی زنان درقرن ۱۸ ونزده باید اوضاع احوال محیطی راکه زنان درطبقات علیا وطبقات پایئن اجتماع افغانی درآن زندگی میکردند ونقش های عمده تولیدی اقتصادی وسیاسی داشتند مطالعه کردواز بین آن تصویر واقعی زنان طبقات علیاوسفلی جامعه راتحقیق کردو نمونه های که دردست است فوتوکاپی نموده به غرض مطالعه بان افزود.

فرضیه کلی است که هرتحولی دراجتماع ویادر یك جامعه رونما گردد درزندگی خانواده هاوزندگی زنان که ستون فقرات جامعه راتشکیل میدهد بی اثر نمی ماند وهرتحول درزندگی زن درتغیر اجتماعی نیز موثراست لوپلی خانواده رااصل واساس تحولات اجتماعی می شمارد .

درطول سده هژده هم فورماسیون جامعه افغانی قبیلوی که درآن طبقه امرأ ومامورین ،طبقه رسای قبایل وخوانین و سرداران محلی ، طبقه روحانیون «ملاها ،مشایخ وسادات »طبقه ی تجار بزرگ که بصورت کل قطب غنا وقدرت ونفوذ راتشکیل میدادند ،شاهان وامیران ،راانتخاب میکردند ودرعزل ونصب اراکین دولت سهم فعال داشتند .

در بین این طبقات ممتاز ترین آنها بعد ازخانواده شاهی وامرامامورین عالی رتبه نظامی وملکی بودندو بعدازآنها طبقه دوم را روحانیون وخوانین بزرگ محلی تشکیل وبصورت موازی پیش میرفتند تجار وملاك طبقه سوم را میساختند .

قطب مقابل «قطب فقر» رابزرگران بی زمین وکم زمین صنعتگاران وکسبه کاران، تجار خورد کارگران «بیشتر مزدوران خانگی» مالداران وکوچی ها تشکیل میدادند که همیشه در تولیدموثر ترین طبقه رامی ساختند ولی ازمزد خود سود ناچیزی می بردندوهمیشه تحت فشار واستثمار طبقات حاکم واستثمار گرقرار میگرفتند.

دربین همه طبقات واصناف قشریکه بیشتر از همه دارای امتیازات بوده روحانیون بودند که ازطرف دولت معاش مستمری «۳» داشتند و هم دربین مردم احترام زیاد میشدندزمین های شان بطور رایگان بصورت دسته جمعی داوطلبانه شخم زده میشدجویها ،کاریز های که مربوط باآنها بوده پاك وحفر میگردید ،این کار ها رامردم صرف بخاطر عقیدتی که داشتند

انجام نمیدادند بلکه چون سفارشنامه آنها به نزد امراوماموران عالیرتبه و خوانین بزرگ ق.بایلی وخوانین محلی اعتبار زیادی داشت مردم آنقدر با ایشان .اظهار عقیدات وارادت می نمودند که برعلاوه آنجام کارهای ضروری آنها ،دختران خودرا «نذرانه» به ایشان میداند وبنام «نذرجد» (٤) دختران را به دروازه روحانیون بانفوذ می برند .

این طبقه مولد و فقیر .از نگاه کار تولید وزحمتکش وقوای بشری درصف اول جامعه قرار داشتند ولی چون فاقد ابزار تولید بودند هیچ نوع امتیاز نداشتند واز بهره کار خودعشر ودرجای های مختلف سهمیه معین میگرفتند وزندگی بخورونمیررا پیش می بردند وهمیشه تحت فشار واستثمار طبقات حاکم به عسرت وپریشانی بسرمیبردند هر کدام در هر طبقه ی که قرار داشت برای کسب زندگی نسبی بهتر درتب وتلاش بودند که می توان ازآن چنین نتیجه گیری کرد که جامعه افغانی در سده هژدهم و به ادامه آن درقرن نزدهم همیشه درحالت جنبش وحرکت بوده هردو طرف حاکم ومحکوم صاحب امتیاز و بی امتیاز برای پیشبرد اهداف ومنافع طبقاتی خودکه یکی برای کسب قدرت وشهرت وصلاحیت بیشتر استثمارگرانه وديگری بخاطر ازدیاد لقمه نانی بیشتر وزندگی نسبته انسانی تردر تلاش بودند .

شاهان وهمکارانش که درراس هرم قرار داشتند سخت تحت تاثیر ونفوذ طبقات بالایی جامعه بودندو بخاطر استحکام موقف خودوفامیل خود راهی جز راضی نگهداشتن طبقات بالایی نداشتند اگر چنین نمی کردند وحرکتی خلاف میل قطب غنا وقدرت به نفع توده ها انجام میدادند وفیصله بعمل می آوردندو لطمه برخود سری ها ی صاحبان نفوذ وارد میشد تحمل وبرداشت آن بر قدرتمندان ناگوار آمده ازهرقوم ،ملیت منطقه زبان ومذهبکه بودند دست وحدت بهمداده وسیله ی اغتشاش وخانه جنگی نارامی های گوناگون را موجب می شدند ودردسری برای شاهان وامیران خلق میکردند، پس در چنین شرایطی هرکس کوشش داشت بوسیله ی ازوسایل اعتماد طرف مقابل رابخود جلب کندبا این معنی که سران قبایل وروحانیون بین خودو بین خود پادشاه وديگرا راکین دولتی وپادشاه نیز باسران قبایل وروحانیون بانفوذ رابطه قایم میکردند وتلاش همه جا نبه به غرض تحکیم ارتباطات ذات-

البینی صورت می‌گرفت که شرح وتفصیل همه وسایل وطرق از حیطهٔ تحقیق این‌رساله خارج است‌کوشش‌می‌شود ،که یکی ازوسایلی راکه عبارت‌از نقش زنان درتحکیم این‌ارتباطات ودرامور سیاسی واجتماعی‌داشته وسهمی راکه در ساختمان اجتماعی‌واقتصادی جامعه گرفته شرح‌وتفصیل گردد .

درحیات قبیلوی مقوله عام وجودداردکه هرکه فرزند بیشتر دارد وهر قبیله که تعداد آن بیشتر است‌قوت‌مادی ومعنوی بیشتر دارد بادرنظر داشت این‌مقوله گرچه عامیانه است ولی‌طرز تفکروقت رادرباره ساختمان جامعه خوب واضح می‌سازد عملاًدیده میشود که درطبقات بالایی‌جامعه «قطب قدرت وغنا» کوشش بعمل‌می آمدتاغرض کسب قدرت بیشتر بر، تعداد فرزندان خود تعداد فامیلهای‌خود ومردان وزنان قبایل خود بیافزاید پس به ازدواج های‌مکرر مبادرت‌می‌ورزیدند .دامنه گسترش این‌از دواجها منحصر دریك قبیله ازدواج بین‌القبیلوی نمانده بلکه خارج ازقبیله خود باخارج ازقبایل خودنیز خویشی‌میکردند وقبیله هارابا هم‌پیوندمی‌دادند حتی دختران وخواهران‌خودرا به‌غرض رسیدن به قرب سلطان‌به پادشاه وشهزادگان واراکین دولت‌به زنی‌می‌دادند وباینوسیله بر قدرت خودمی افزودند .

پادشاه نیزکه خودرا محصورحلقه قدرت وتاثیر صاحبان نفوذ می‌دیدنا گزیر به‌غرض استحکام خودو آرامش‌نسبی که ازاین ناحیه برایش میسر میگردید چنین‌ازدوجها رامجازمیدانست‌که این نوع ازدواجها رابیشتر می‌توان سیاسی خواند تاازدواجها یئکه به‌اساس شرع شریف نبوی«ص»روی مصالح‌دین مقدس اسلام اجازه داده‌شده‌است زیرادین اسلام برای زنان ارج زیادی قایل شده وحقوق مساوی وعدم تبعیض مادی ومعنوی را بین زنان متعدد چهارگانه در یك خانه امرفرموده است. متاسفانه درازدواج‌های که بنابر ملحوظات سیاسی انجام‌پذیرفته این‌اصل مراعات نه‌گردید، بلکه نه به تعداد معین شده‌محدودشده ونه ازنگاه مساوات مقام‌مساوی بین‌زنان قایل شده بودند .بلکه تاچهارده زن نکاحی شمرده شده‌وتعداد نامحدود زنان‌بنام کنیزان «چاریه ها»وسورتی هادر حرامسرا هاقیدگردیده اندتعداد سورتی هاوجاریه هاکدام‌حدبندی خاصی نداشته بلکه بسته به تقاضای سیاسي پادشا هان ،امیران،احکام وسران‌قبایل قومی ومذهبی بود

ازنظر مساوات حقوقی نیزتفاوت چشمگیر بین زنان معتبر اصیل زادگان وزنان دیگری که ازخانواده های نسبتاً کم قدرت بودند موجود بوده این امتیازات وتفاوت هابین فرزندان نیزمشهود بوده یعنی فرزندان که مادران شان ازفامیل های اشرافی بودند مقام والا ترداشتند .درغیاب پدربه ولیعهدی انتخاب میشدند وهمه امور سلطنتی، قبیلوی وروحانی راپیش می بردند .درحالیکه فرزندان زنان سورتی وکنیز ازین امتیاز محروم بودند .مقصد ازولیعهدی تنها انتصاب شهزاده درمقام سلطنت نیست ، بلکه مانند سلطنت که مورثی بوده مقام خانی وروحانیت نیز میراثی ازپدربه پسر انتقال میکرد .

مقوله دیگری نیززبانزد خاص عام است که ذکران بی مناسب نیست «دربین قبیله بی قوم ودربین قوم بی برادر ودربین برادران بی پسر نباشی» ازاین مقوله چنین برمی آید که همه طبقات حاکم ومحکوم ،استثمار گرو استثمار شونده هردو درتلاش بقای خودبودند وبه خاطراین اصل به زن گرفتن هامتوسل می شدند ،که ذیلاعلت العلل آن در طبقات بالایی وطبقات پایانی اجتماع مختصراارایه میگردد

درطبقات بالایی ۱ــ کسب قربت شاه وقدرت ۲ــ موجودیت وتمرکزسرمایه زیاد، املاك ،واراضی ۳ــ ترس از میراث شدن و ترس از تنهایی در کهولت وپیری .

ازتذکرات بالاباید چنین نتیجه گیری کرد که درجامعه افغانی قرن هژده ونزده زنان طبقات علیا منیحث بازیگران سیاسی واجتماعی نقش فعال داشتند درحالیکه درطبقات پایانی جامعه زنان ازنظر نقش عمده ایکه در تولید داشتندو بخاطر مؤثر بودن خود دراقتصاد مملکت ارزیابی میگردیدند وحتی امروز هم زنان زحمتکش طبقات پایانی جامعه به خاطر سهم عمده در تولید واقتصاد ارج گذاشته میشوند.

درسنت زن گرفتن هادرطبقات پائین جامعه برعلاوه سوال بقای نسل وبقای هستی مسله تولید واقتصادارزش بیشتر دارد مردان به جهت کمك درزحمتکشی احتیاج به کارگردرمزرعه وصنایع بافندگی محلیو کار درامور مختلف وشخصی منازل طبقات بالایی جامعه «اشرافیان» داشتن فرزندان زیادجهت افزایش نان آوران در خانه ،ترس از در ماندگی درکهولت وبالاخره بجاکردن تعهدات خوانین وسران قبایل رانزد شاهان وامیر-

ان باتقدیم کردن جوانان کمربسته درخدمت عسکری درمیدانهای جنگ که بصورت ملیشیا وایله جاری صورت می گرفت وچون سلسله مراتب خوانین محل وخوانین بزرگ هرکه پسر بیشترمیداشت مقدار واعتماد اوومـوقف او به نزد خانان محل بیشتر میبود ،زنان متعدد می گرفتند .

داشتن دختران نیزآنقدر هابـه نفرت دیده نمیشد زیراکه دختران را وسیله ی تحکیم دوستـی ومـودت وارتباط بین خانواده وقبایل میدانستند روحانیون نیزبه سلسله مراتب رو حانیت طرف اعتماد شدید افرادجامعه بودند لهذا بسااوقات به خاطر دریافت تکیه گاه دختران خودرا نذرانه «نذرجد» بـه خـانـه ر و حـا نیـو نمـی بـر د نـد مرد روحانی اختیار مطلق داشت که خودش بـااوازدواج کندویا بهـر کسی خواستـه باشداورا بد هد .

تولد دختران راگرچه مایه سرافگندگی میدانستند وهنوزهم درقرأ وقصبا ت حتی درشهرها درباره تولددختران عینی عقیده موجود است مگردرموارد ذیل ازدختران بحیث میانجی ووسیله تحکیم روابط استفاده میکردند وتاهنوز می کنند .

۱ـ اگر بین دو خانواده یادوقبیله ویادوقوم خصومتی ایجاد میگردید کـه خطـر قتل قـتال ازآن متصور بوده درآنصورت راه آشتی بین طرفین متخاـصـم د ختـــر یـــا د ختـرانی را بـــه از دواج پســـر ی و یا پسران طرف مقابل میدادند که هنوزهم درقرأ وقصبات جامعه ما دوام دارد که بنام بد «٦» یادمیشود برعلاوه یک مقدار زیاد مواد غذایی آردوبرنج وچند راس گوسفند وگاو نیز طوری مهمانی ضمیمه تقدیم میشد. باید متذکرشد کـه در طبقـات بالایـی جا معـا مـســلـه «بـــد د ا د ن» دختران خان وصاحبان نفوذ بـــه ندرت صورت می گرفت بلکه در بدل خصومت سران قـبایل واقوام دختران کنیز ویادختران طبقات پایانی جامعه که مربوط به حیطه قدرت خان ویاملاک بوده درعوض دخترخان به «بد» داده میشد که یکی ازعوامل بدبختی جامعه طبقاتی بود.

بدل «٧» مورد دومی که دختران راموردا ستفاده قرار میدادند وبیشتـر متوجه فقراواقشار ناتوان جامعه میگردیدهما نابدل کردن دختر بود باین معنی که پدری دختر خودرابه پسری میدادودرمقابل دختراورا بخود ویابه پسر خودبه زنی میگرفت .زیرا درغیر آن بایددر مقابل زنیکه بخودویاپسرخود

میگرفت یکمقدار پول به عنوان طویانه (۸) می پرداخت بهرصورت دختران قربانی آرزوهای مردان میگردیدند.

پس معلوم شدکه رغبت به چندزنی بسته به قدرت مالی مردان بودو از ادوار مختلف در ادیان ومذاهب مختلف وجامعه های مختلف رواج داشته است ،دین مقدس اسلام که اخرین وکاملترین ادیان است امتیازاتی رابزنان قایل شد، بزنان ارج انسانی گذاشت درتعدادزوجات قیوداتی به مردان وضع کرد که اگربدان مراجعه گردد. خودسدی برای چهار زنی است از بی‌عدالتی‌های که در جامعه درحق زنان روامی داشتندجلوگیری بعمل آورد .حقوق برای زنان قایل گردید، ملکیت زنان رابه بر سمیت شناخت زنده به گور کردن دختران رامنسوخ قرارداد وعمل شنیع خواند .

مثالهای زنده موجود است که قبل ازاسلام درجامعه ماچند زنــی رواج داشت زیراتا اواخر قرن نزده منطقه نورستان امروز کـــه کافر ستان یاد میشد چندزنی رواج داشت وتعــدادزنان درخانه بسته به توان مالی نام وشهرت قبیلوی مردان بود اگرمــردیك قطعه زمین وچند راس محدود حیوان می‌داشت یك زن میگــرفت واگــر چندقطعه زمین ومواشی زیادی میداشت به تناسب هرقطعه زمین یك زن میگرفت حاکمیت نیز به مردان تعلــق داشت و چندزنی مایه مباهات وشهرت مردان بود

تحقیقی که درسال ۱۳۳۲ جناب محترم احمد علی معتمدی عضواکادمی علوم افغانستان در ساحه نورستان انجام داده و رســاله در این باره نوشته ثابت می‌سازد که چند زنــی زاده وضع اقتصادی مردان است که نویسنده از ایشان صمیمانه متشکر است .که رساله خود را غرضی استفاده در اختیارم گذاشتند ایشان مدتی را درنورستان گذشتانده بافامیلها تماس گرفته وزندگی خانواده ها را طورنمونه انتخاب وبررسی کرده انــد که من از جمله دوخانواده را به غرض ثبوت قول خود در اینجا نقل میکنم .

۱ـ «زره گزمرا»متمول ترین شخصی جمعیت کامدیش است که سه زن وشش اولاد دارد .دارایی وی چنین شمار گردید .

گوسفند و بز ۱۶۰۰ راس

گاو ۱۰۰ راس

زمین ۸ قطعه که تقریبا ۲۷ سیرغله در ان کشت میشود .

۲ـ جمعه خان ولد استان دیمو غریبترین شخص جمعیت کامره گام

است .که یك زن ویك دختر دارد.دارایی ان از این قرار است .

گوسفند ۱۳ راس

بــز ۱۲ راس

گاو ۳ راس

زمین سه قطعه که دو قطعه ان نیم‌سیر ویك قطعه دیگران چهار (۹) سیر تخم کشت میشود (۱۰)

مثالهای فوق الذکر تصریح کرد که تعدادزوجات در طبقات علیـــا جامعه مربوط به سطح در آمدشهرت قبیلوی وقومی مردان بوده وهست. خــوانیـــن پشتـــون ارباب از بـــك ، میـــر هـــزاره کـــه در انـــوقـــت «سلطان» لقب داشت با بیـــگ وســـردار اقوام تاجك وبلوچ همه وهمه در سطوح بالای جامعه با اندازه تمول وشهرت خود زنان داشتند بعد ها در صفحات بعدی خواهیم دید که تعداد زن های نکاح شده از تعداد زنانیکه شرعا رواأست نیز بالا رفته وتعداد سورتی ها وکنیزان که حد بندی نداشت که طرز زندگی وسهم آنان در ساختمان اجتماع افغانی قرن هژده ونزده درموقع ان ذکر خواهد گردید .

در سطوح پایانی جامعه نیز زنان مربوط هرنژاد ،ملیت وهر مذهب و منطقه وزبان وجه متشرکی داشتندودر مزرعه کار می کردند ،در تولید سهم عمده می گرفتند ،ودر زراعت ،مالداری ،مرغداری تربیت اطفال انجام امور منزل وبا فندگی محلی وبالاخره تلاش برای زندگی انسانی بهتـــر میکوشیدند ولی از حاصل دسترنج خود بهره ناچیزی بدست می‌آوردند و بحالت فلاکت باری حیات بسر مـی بردند مگر با وصف همـه نسبت بـزنان طبقات علیا آزادی بیشتـرداشتند روی خودرا پنهان نمی کردند در مجالس وجرگه های قومی اشتراك می ورزیدند که تا هنوز هم در قرا وقصبات تفاوتها بین زندگی شهری ودهاتی موجود است .در صفحا ت بعدی سعی خواهد شد که نقـش فعال زنان هر دو طبقه اجتماع (قطب فقروغنا) را که در اعمار وتخریب جامعه افغانی در قرن ۱۸ و نزده بازی کرده اند تشریح نمایم .

در ختم ایـــن مقال نابجا نیست از استادان محترمی که مرا راهنمایی نموده‌اند صمیمانه اظهار سپاسگزاری نمایئم بالخصوص از استاد بزرگ

ودانشمند پوهاند عبدالحی حبیبی ومحترم استاد ودانشمند پوهاند رشاد اظهار سپاس بی پایان می نمایـــم همچنان از محترم استاد حبیب الله رفیع که ارشیف شخصی خـود رادراختیارم گذاشتند تا فوتو کاپی های لازم را بردارم بی نهایت ممنون ومشکورم ضمنا از همه خوانند گان محترم آرزومندم نواقص وخلا های که در جریان مطالعه بر می خورنـــد مرا راهنمائی نمایند واگر اسنادی نزدخود داشته باشند طور امانت در اختیارم گذاشته بنده را سپاسگذار سازند زیرا که فکر میکنم که این کار کوچك آغازی به غرض تحقیق در زندگی زنان افغانستان است نه معلومات مکمل وکافی دریچه ی خوردی است که راه رابرای جوانان پژو ـ هشگر موشکاف که علاقه به زندگی زنان وپرابلم های آنان دارند باز میکند امیداست مورد قبول واقع گردد

با احترام معصومه (عصمتی)

The Position and Role of Afghan Women in Afghan Society

From the Late 18th to the Late 19th century

Center of Social sciences DRA
Academy of sciences

(by)
Muhaqiq Masooma Ismati

Kabul,1365

فصل اول

نقش وموقف زنان در دوره سدوزایی ها

۱ـ احمد شاه بابا :

قبل ازهمه باید جامعه ی راکه درزمان احمدشاه بابا زنان درآن زندگی میکردند معرفی نمود وبعدبه تحقیق به زندگی زنان پرداخت .مرحوم غبار درکتاب خود وضع افغانستان راقبل‌ازاحمدشا بابا درانی‌چنین نقل‌می‌کند: بعدازمرگ نادر افشار در جمله مما لك متصرفه اواغتشاش ملوك الطوایفی هاسر کشیده ،فارسیها تاده‌سال‌دیگر نتوانستند به امنیت مملکت ووحدت اداره سیاسی موفق شوندوافغانستان رابیشتر ازاین خطرتهدید می‌نمود باین معنی که ملت افغانستان به علل مخالفت های‌عشیره وی‌متشتت وبواسطه تسلط حکام بیگانه مایوس ومتنفر وازنظر اقتصادی فقیر بودند رؤسا وخوانین وروحانیون ملی‌اکثریت‌ملت‌راکه مصروف دهقانی ومالداری وزندگی درشهر هامشغول تجارت‌وصناعت دستی بودند به منافع کوچك ومادی خودشان راهنمایی میکردنددرصفحات شمالی مملکت‌دسیسه سیاسی امرای‌جنیدی بخارا منبسط ودرصفحات‌غرب حکام‌نادر شخصاً‌ادعای استقلال داشته ودر صفحات شرق مجدداً‌حکام هندی بنای ضم شدن به هندوستان گذاشتند (۱۱)

به استناد نبشته مرحوم غبار بایدپذیرفت که افغانستان دراواخر قرن

هژدهم یعنی مصادف به انتخاب احمدشاه‌درانی سیستم قبیلوی بحداعلی خود رسیده‌بود وهریکی ازسران‌قبایل‌وصاحبان نفوذ روحانی وملاکین در داخل قدرت زیادی داشتند ازسوی دیگراوضاع عمومی‌جهان دراثر گسترش‌صنایع وانقلاب صنعتی به‌دوره‌جدیدی داخل میشد ممالکی چون‌فرانسه ، روسیه تزاری‌و امپراطوری‌انگلیس برسر تقسیم‌دنیا دررقابت بودند وهرکدام برای دریافت موادا‌ولیه صنایع وغذایی ماشین های صنعتی ازیکطرف ودریافت بازار برای‌فروش‌مواد تولیدی خودازسوی دیگر راهی شرق که‌سرشار ازمواد خام‌وفاقد صنایع بودند گردید نداوضاع آشفته افغانستان دراین گیرو دارها بیك‌دست قوی‌و دماغ عالی‌نیاز داشت تاباعزم متینی وفکر روشن وراه‌یافتن به‌دلهای مردمان‌این‌تشتت وپراگندگی رارفع وخطرات خارجی رااز مملکت‌دفع‌ودرداخل بتواند مجدداً وحدت‌ملی وسیاسی راتحکیم بخشد، ویك حکومت‌ملی وقوی رابنیانگذاری نموده‌از خود سری‌های صاحبان‌نفوذ به نحوی‌جلوگیری نماید که این کارجزاز دست این‌مرد بزرگ «احمدشاه بابا»ازدست کسی دیگر ساخته نبود سران قبایل هم‌که گرد هم‌نشستند تامردی را باین‌مقام انتخاب نمایند جزاحمدشاه به کس دیگر* اعتماد نکردند .

احمدشاه بابا که نتوانست اعتمادسران قبایل وروحانیون‌و مردم‌رابخود جلب نماید حکومت مرکزی راتقویت‌کرد دولت مقتدری رابه‌وجود آوردو بنیان افغانستان جدید راگذاشت به‌غرض رضایت خاطر خوانین وروسای قبایل شورای تشکیل کرد وسران‌قبایل وعشایرمختلف ساکن افغانستان را درآن سهیم‌ساخت ووقتاً فوقتاً‌مجالسی ترتیب وازایشان درا مور مملکت داری مشورتی میخواست.اصلاحات اداری ودولتی واردوی‌منظم راتنظیم کرد قوانین قضایی وغیره‌رامرعی الاجرأ قرار داد وتحولات عمده رابه جهت استحکام یك‌دولت مقتدرمرکزی بوجود آورد .

درپهلوی‌سایر تحولات اجتماعی‌نظری بوضع وزندگی زنان نیزمبذول کرد . چون احمد شاه بابا همیشه درهمه امور ازنظر صائب مادرخوددر مملکت‌داری‌استفاده میکردمقام زن‌ومادر راخیلی گرامی میداشت ،به همه زنان احترام میگذاشت‌درصفحات بعدی دیده میشودکه احمدشاه بابا بزنان کاردان تاکدام حدحق دخالت‌درامورادارى راقایل است. اولین‌قدمیکه احمدشاه بابا درانی رادرارج‌گذاری اززنان مورد ستایش قرار میدهد وازاخلاق عالی اودر ناموس‌داری حکایت می‌کند همانا نگهداری

حرم نادر شاه‌افشار وبه سلامت‌رسا ندن ایشان بوطن مالوف شان‌ونجات دادن آنها راازدست مخالفان خودنادر افشار بود.

احمد شاه‌بابا به‌زنان کاردان‌حق‌دخالت در امور مملکتی‌راداد القابی تعین کرد ومخصوصاً درامور مربوط بزنان ووارسی ازحقوق زنان حق‌صدور فرامین رانیز تفویض کرد. به این‌منظور بزنانیکه موظف به‌کاری می‌ساخت مهری نیز برایشان نقر میکردتافرامین آنها اعتبار ووزن بیشتری کسب‌نماید که‌این سنت‌نیکو دردوره‌سلطنت پادشاهان وامیران خلف‌احمد شاه‌درانی ومابعد سدوزایی یعنی‌دوره‌محمد زایها نیز تکرار گردید وانتقال یافت که‌در بخش دوم بااسنادارایه خواهدشد.

تغیر وتحولی که‌درفورماسیون‌جامعه افغانی درزمان سلطنت احمد شاه‌درانی بوجود آمد وجامعه قبیلوی‌جای خودرابه جامعه نیمه فیودالی تدریجاً خالی کرد دراین تحول که گذارازیک‌دوره زندگی به‌دوره دیگربوده برعلاوه تغیرات‌عمده که‌در جامعه رونما گردید .زندگی زنان نیزدر این تغیرات همه جانبه بی تاثیر نمانده باپیدایش وظهور اریستوگراسی‌و اشرافیت طبقات منظم متشکیل گردیدزنان مربوط طبقات اشراف خانه نشین‌شدند ازانظار پنهان گردیدندوهنگام برآمدن ازخانه لباسیکه سرا پایشان رامی پوشانید «چادری» بسرکردن» واسیردیوارهای بلندوقلعه های.مستحکم که بنام حرمسراها«۱۲»یادمیشد گردیدند که عین‌شیوه تاامروزدرقرأو قصبات افغانستان وجوددارد. یعنی‌زنان طبقات‌علیا (خانان و صاحبان نفوذ) درخانه تحت‌همان‌شرایطزندگی می‌کنند که‌در اواخرقرن هژده ونزده بسر می‌بردند .درحالیکه‌زنان ده‌نشین عادی وچادر نشین‌قبایل‌کوچی ونیمه کوچی (پشتون) اقوام‌هزاره ازبك تاجك وغیره که درقصبات وقریه هازندگی می‌کنند درچاردیوارخانه محصور نیستند بلکه باپوشیدن چادر کلان که قسمت زیاد بدن شانرامی‌پوشاند بامردان شانه به‌شانه در امور زراعتی ،آبیاری چوپانی ،وغیره‌امور تولیدی کار میکنند . زنان سال خورده ویا تجربه در جرگه ها اشتراك می کنند ونظر های‌شان‌در امور مختلف طرف‌تائید قرار می گیرد ومیگرفت .این زنان را که بنام های ادی (۱۳) ،انا (۱٤) ،آپه (۱۵) ،ننه (۱٦) ومامه یاد میکردند از طرف همه اعضای خانواده حتی قبیله ازطرف همه اعضای خانواده‌حتی‌قبیله ومحیط طرف‌احترام قرار میگرفتندو تاامروز هم‌قرارمی‌گیرند . به‌مجردیکه‌مردان توته زمینی رااحاطه کردندو زندگی نیمه کوچی‌و کوچی راترك گفتند زنان خود بخود

خانه نشین می شوند وچادری را منحیث یك نوع تجمل تظاهر به تمدن میدانند بسر میگذارند وقیوداتی راکه جبراً جامعه ارستوکراسی واشرافی براو تحمیل می‌کنندتاناخود آگاهی می‌پذیرند .درحالیکه خواهران دیگر اوکه هنوز زندگی قبیلوی دارند تحت‌تاثیر چنین‌قیودات نبوده درداخل وخارج خانه مستقیماً بامردان اشتراك مساعی می‌کنندو میکردند .

داستانهای فولکلوریك وعامیانه که ازآن زمانه ها به میراث مانده میرساند که سترزن به‌عنوان روی‌پت‌کردن ارمغان اریستو کراسی واشرافیت است ودرنزد مردم یکنوع بدعت شمرده شده است .

طور مثال داستان‌ادم خان‌ودرخانی که سالها قبل‌ازقرن نزده اتفاق افتاده می‌توان نقل‌کرد وغرض ثبوت ادعای‌خودشاهد آورد وقتیکه یوسفزا یها قبیله پشتون ازکوچی گری برامدندوساکن شدند زنان‌رو ی‌خودرا پنهان کردند ودرخانه نشستند زمانیکه درخانی روی خورا پت‌کرد وخانه نشین شدبرآدم خان ناگوار آمدگفت :

دانه دودنه اولیت دی — بلکی داستر بدعت دی
ستا په خوله زموږ خانه — له حجابه ووزی درخانه «١٧»

مشخص شدن طبقات وبالخصوص‌یك‌طبقه علیا واشرافی شرایط بخصوصی‌رادرحیات زنان‌ومردان جامعه افغانی تحمیل کرد در پهلوی دیگر عوارض‌اجتماعی وتضاد های طبقاتی گوناگون که مولود رشدنظام فیودالی‌وآن‌عبارت‌از خلای عریض وعمیق دیگر نیز بود که بین‌قطب فقروغنا ایجادگردید که دراثر آن‌طرز معیشت ،کار وفعالیت بین‌دوقطب تفاوت هارا سبب‌شد.استثمار فردازفرد تقویت وشیوه تولید وتوزیع بشکل غیرعادلانه بروزنمود همچنان که‌مردان که‌افزارتولیدرادر اختیار داشتند به‌انواع‌استثمار پرداختند درزندگی زنان نیز بی اثر نماند واثر عمیق گذاشت‌زنان طبقات علیا که‌درتولید جزیی ترین سهمی نداشتند زندگی خیلی‌مرفه درداخل حرمسراها داشتندوبه خورد ونوش وساعت تیری میگذراندند .

کلمات حرمسرا وسراچه حتی‌امروز هم‌دربین مردم‌مروج‌ودرفرهنگ عامیانه افغانی به‌کرات ذکرگردیده وموجود است همچنان اصطلاحات خواجه سرایا (١٨) خواجه سرای‌غلام‌بچه‌فراش و فراش باشی قلیان‌بردار (چلم برادر) دوا ساز ها.

جیان بردار ها چایدارها وچایدار باشی ها (۱۹) ،لاله ها (۲۰) دایه ها (۲۱) صندقداران (۲۲) ، کنیزان (۲۳) وغلامان (۲٤) وقلل آقاشی ها وغیره تقریباً کلمات همردیف باحرمسرا ها بوده ازاجزای داخل حرمسرا شمرده می‌شدند .

سرپرستی واداره حرمسرا ها با تمام خدم وحشم آن بیکی اززنان معتبر تعلق میگرفت که بحیث رئیس وسرپرست مقرر می بود وظیفه اوعبارت بوداز سنجش مصارف آشپزخانه دریکسال ،حواله معاشات اهل حرم ،حواله لباس زمستانی و تابستانی ودیگر ضروریات زنان اهل حرم ،منظوری و تقرر مستخدمین ،نوکران وغیره آماده گی برای عیدین وجنبش های تولدی وجشن های عروسی شهزادگان وغیره که ازروی اسناد قلمی که از زمان امیر حبیب الله خان به قلم یکی ازز نان اوکه علیا جناب لقب داشت ودرپای اسناد گاهی همشیره محمد نادرخان وگاهی علیا جناب امضا نموده بدست آمده ودرختم این رساله فوتوکاپی آن تقدیم میگردد ،نابجا نیست اگر در همین جا از لطف ومرحمت استاد دانشمند ومحترم .حبیبا لله رفیع که جوا نمردانه این اسنادرا ازآرشیف شخصی خود برایم لطف نمودند صمیمانه تشکر نمایم .

ازخلال مطالبیکه شعرادر مورد لباس زنان وبخششها وبذلهای شاهان گفته اندطور نمونه تقدیم میشود.

چه ازسندش ومخمل وپرنیان   چه از اطلس سبز چون آسمان
سرفرش استبرق ومخملی   زصندل بپا کرده صد صندلی «۲۵»

وضمناً ازروی سند قلمی محبوب سلطان زن امیرحبیبا لله خان که درمورد حواله تکه برای لباس زنان اهل حرم رقم نموده است برمی آید که لباس زنان اغلباً ازتکه های بخمل وطو ار، اطلس چینایی کمخاب (۲٦) زر دوزی شده تهیه میگردید شال های کشمیری «۲۷» نیزاز جمله اشیای نفیس وقیمتی بودکه زنان معتبر بر سرمی نمودند زروزیوروطلاو جواهرات خیلی زیاد رواج داشت که عبارت بودند ازگشواره (۲۸) (زیر گوشی) بالاگوش، میخک بینی و پیزوان «۲۹» ، کره « ۳۰»وبازوبند «۳۱»وپای زیب«۳۲»وگلو بند های مختلف که همه ازطلاونقره ساخته میشدند پاپوش معمولاً چوتی زری «پیزار زری» بوده که زنان ومردان آنرا بپا میکردند

لباس زنان مرکب ازپیرا هن‌های‌دراز چرمه دوزی وزری‌دوزی‌و تنبان های‌گیبی بودکه همه زنان البته به تفاوت‌سلسله مراتب نسبی ،زیبائی‌و مقبو لیت‌صاحبان‌حرمسراهاوطبق‌سنت‌منطقوی متنوع‌می بود پوشیدن‌عرقچین وکلاه‌های دراز نیزاز جمله فیشن‌زنان محسوب میگردید زنان موی‌های خودرا بعداز شستن باروغن زردو ویا بادام چرب میکردند ومی بافتند ویاچو تی‌میکردند ودر خریطه ایکه گل‌دوزی شده‌بود میاندا ختند.

غذای شانرا بیشتر پلو،گوشت‌حلوایات، شیرینی هامیوه‌های گونا- گون‌و اغذیه خیلی چرب قیماق چای ،نان روغنی وغیره احتواء میکرد بهتر است غذای‌اهل دربار رادر پارچه شعریکه به‌مناسبت عروسی وزیرمحمد اکبرخان سروده شده خواند که‌غرض‌معلومات درصفحات بعدی نقل‌وتقدیم خوا هدشد .

زنان طبقات عالیه وقتاًوفوقتاً‌به‌غرض تفریح ومیله ویابه‌غرض زیارت اماکن مقدسه به‌گشت وگذارهای می‌پردا ختند درآنوقت باکسب اجازه از شوهران توسط چپان ها«۳۳»شترکجاوه‌ها «۳٤»ویا به سواری‌اسپان درحالیکه لباس پوشیده بتن می‌کردندبه‌هوا خوری می‌پردا ختند این‌رفت وآمدها اگربه خاطر زیارت اماکن‌مقدسه وگرم‌کردن لنگرزیارت می‌بود درحوالی زیارتگاه مراقبت‌جدی‌ازطرف‌خواجه سرایان بعمل می‌آمدو اگر به غرض تفریح وهوا خوری می‌بودمعمولاً باغ های‌کلان محدود بدیوار های بلند انتخاب میگردید وبه اصطلاح‌قروغ«۳۵»شده برگذار میشد درآنجا نیزامنیت ومصؤنیت جای ازطرف‌خوا جه‌سرایان وقلل‌اقاسی هاکه بنام قابچی باشی یاد میشود انجام می‌پذیرفت .

در چنین‌تفر یحات‌زنان باطیب‌خاطر مطابق دلخواه خود به آشپزی وبه اصطلاح دیکچه پزایی «۳٦»میپرداختند ،وباساز وسرود ورقص‌وشاد- مانی‌روزی چندرا سپری میکردند.دراین‌نوع تفریحات همه زنان مربوط حرمسرا بشمول زنان معتبر «بی‌بی‌ها»،کنیزان ،افسانه گویان ،خیاطان، قالبینان سربافان «۳۷» وغیره همه اشتراك میکردند .کنیزان خوش آواز آواز میخوا نند و سرودمی نواختند ، رقص و پایکوبی گاز خوردن وآببازی نیزشامل‌حال این تفریحات بود.مدت این نوع تفریح ها ،گاهی تادوسه هفته ادامه میافت وزنان چندین حرمسرا ی‌که با هم‌قرابت ودوستی میداشتند یکجابه تفر یح‌دریك جای‌معین می‌پر داختند ودر باز گشت‌تحایفی نیز باخودمی‌آوردند .

خواندن ونوشتن وسواد آموزی‌نیزبزنان معتبر اختصاص داشت‌زنان حق‌داشتند کـه کتب دینی را نـزد استادان معتمد در بار بیا موزند،از تحریر ونوشتن احتراز میشد .
زیرا که آنرا نوعی خطر ووسیله‌ی ارتباط بین داخـل و خارج حرا مسراهای پنداشتند باوجود آنهم‌شواهدی موجود است‌که درطول قرن‌نزده «دوره سلطنت سدوزایها ومحمدزاییها» زنان شعرها گفته اندحتی دیوان‌ها تدوین کرده اند که در یك‌رساله جداگانه معرفی خواهند شد.این بود معلوماتی درباره زندگی یك طبقه به‌خصوص زنان طبقات عالیه افغانی‌در اواخر قرن‌هژده وطول‌قرن نزده که‌از نقطه نظر کیفیت وکمیت تغیرات چندانی نداشتند .
از آن جائیکه ثابت است اورگانیزم‌اجتماعـی راتنها طبقات علیاشا هان وامرا نمی‌سازند طبق ضرب‌المثل‌عامیانه پشتو «چه‌خان‌یی‌په یاران‌یـی» ستون اصلی این‌اورگانیزم را کـه حیثیت ستون‌فقرات را دارد طبقات‌و اقشار پائین اجتماع یعنی ،کارگـر،بزگر،کسبه کار ،اصناف کـوچك ، مزدوران وطبقات عامه که در این سیکلت دارد این طبقه ازآن زندگی افسا نوی‌که قبلاً‌ذکرشدمحروم بودندچون همـه آنها اعم‌ازمردوزن قربانی انواع رسم‌و رواجها وعنعنات نادرست‌وا ختـلا فـا ت طـبقـا تـی میـشـد نـد زنـا ن‌نیـز ازا ایـن‌امر استثنا نمانده بودند که‌ازآنجمله ازهمه اولتر ومهمتر تعمیم بی‌سوادی شرط‌عمده واساسی بود. باسواد شدن زنان کارننگین‌شمرده‌میشد ولی‌بااین‌هم‌زنان درهرسطح اززندگی اقتصادی واجتماعی وفرهنگی استعداد خـودرا تبارز داده اند که قسمت اعظم ادب عامیانه وطن ما ازفرا ورده های‌مغز های‌مبتکر همین‌زنان ومردان بی‌سواد طبقات پائین جامعه ماست که ازآنجمله باافتخار می‌توان ازلندی ها، دوبیتی‌ها وداستان های فولکلور یك‌منظوم ومنشور زبانهای‌پشـتو ودری وغیره یادکرد .قالین‌های زیبا ،گلیم،کرك‌و برك قناویز وکـرباس ونمدو سوزن دوزی های‌نفیس که قلم عمده‌تولید وصادرات افغانستان راتشکیل می‌کـرد حاصل دسترنج همین طبقه زنها بوده واست .بر علاوه تربیت اطفال وتنظیم‌منزل زراعت ،مالد اری،مرغداری وخشك کردن‌و چیدن‌میوه وغیره نیز نتیجه کار خستگی ناپذیرزنان طبقات واقشار ناتوان جامعه ما بوده‌وهنوز هست‌چون مردان‌درمزرعه کارمی کنند‌دربار بندی‌وحمل وانتقا ل شتر ها ومواشی سهم خیلی فعال می‌گیرند وفرسخهارا بپای پیاده‌می‌پیمانید

و زنان این اکثریت اجتماع دیروزهم این کار رامیکردند وامروز هم میکنند بنا بــرین منحیث **عضو فعال اجتما** ع شناخته شده درخانه محصور دیوارهای بلند نیستند .لباس این زنان زحمتکش خیلی ساده وازتکه های ارزان قیمت که بیشتر این تکه ها را خودشان در کارگاه های محلی خانواده گی «کرباس» می بافند ساخته میشد بااینهم آنانیکه ذوق لطیف داشتند وبه هنر خیاطی و سوزن دوزی مهارت داشتند ،لباس خودرانفیس تروزیبا ترمی دوختند .

وتاهنوز هم درقرأو قصبات ماعین شیوه رواج دارد.غذایی این طبقه مردم راموادی احتوا میکرد که بازحمت خودشان درقریه ومحله شان پیدا میشد وبیشتر آن ازمحصولات زراعتی وحیوانی که بزحمت خود زنان تهیه میگردید که از آن جملــه قــرو تــشیــــــر روغـــــن (۳۸) غلو ترش (۳۹) آش ودر جائیکه برنج کاسته میشد شله ودوغ وکمی گوشت ومیوه که در منطقه یافت میشد می توان نام برد مرغ وتخم مرغ بوره وچای شیرین به غرض پذیرایــی ازمهمانان بکارمیرفت .بایدتذکر دادکه بهترین مواد اولیه غذایی راغرض پیداکردن پول به شهر هاومنازل صاحبان نفوذ می بردند وخو دشان ازمواد درجــه دوم وسوم استفاده میکردند امــروز هــم عین عمــل را انجام میدهــنــد.

تفریح وگشت وگذار زنان طبقات پائین جامعه راکار درخانه زحمتکشی درمزرعه ، باغبانی خوشه چینی «۴۰» مزدوری درخانه خوانین وصاحبان نفوذ محلی ،تربیت اطفال ،دوختن لباس فامیل ،تهیه غذا وآوردن آب ازگودر «۴۱» کذراب بودکه این کارتاامروزدرقرأ وقصبات ادامه دارد .طورنمونه نمونه لندی چندرا که درمورد آوردن آب ازگودر سروده شده تقدیم میکنم.

که دیدن کړی گودر ته راشـــــه زه به منګی په لپه ورو،ورو ډکومه
گودر ته ځم راپسی راشـــــه یوه‌شیبه به دې‌په شه زړه ووینمه
دمازدیگر ابو له راشـــــــه دمازدیگر په ابو کیږی ذیدنو نـــه

درمورد زیارت گویند :

پورته زیارته رارسیږه دسوات له سحره په عرضی راغلی‌یمه
په پیر بابا به ورغوږیږم که‌می قبول‌کا دالنډی سوالونـــه

راځه چه پیر بابا ته لاړشو   سوال به په دواړوسره کړوچی‌قبول‌شینه

زیارت رفتن نیزازجمله تفریحات برای‌زنان بود زیرا که درغیر آن‌زنان‌نسبت مصروفیت‌زیادتر موفق به برآمدن‌ازخانه میشدند بنابـرآن روزهای چارشنبه راکه معمولاً بنام روز زیارت یادمیکردند ،از شوهران اجازه حاصل وبه زیارت می رفتند که امروز هم ادامه دارد وزنان در روزهای چارشنبه به زیارت میروند واشعاری نیزدر ین‌باره‌موجو داست که‌طور نمونه‌در بالا نقـل شد .با ارایه مختصر مقدمه درتصویر عمومی زنان آنوقت برمیگردم به‌معرفی وتشریح موقعیت یك عده‌زنانیکه درتاریخ ازآنها ذکری رفته زیرادرطول تاریخ هرحاذثه قـرن‌هژدهـم ومخصوصاً قرن ۱۹ جـامعه‌ما همچنان که‌اسمای رجال بزرگ‌را باکارنامه های شان ضبط نموده‌اسمای یك‌عـده زنان بزرگ وقهرمان که‌درپهلوی مردان تبارز کرده اند نیز‌ثبت نموده که ابتدا «درفصل اول» زنان‌دوره سدوزایها ودرفصل ذوم زنـان دوره محمد زایها رامعرفی خواهم کردودراخیر زنان مبارز یراکه بـر ضد استعمار سنگربندی نموده اندتشریح‌خواهم کرد .

دردوره سدوزایها مخصوصاً ذرزمان‌احمدشاه بابازنان درامور مملکتـی ومخصو صاًامور مربوط بزنان دخالت‌مستقیم داشتند وجهت برسمیـت شناخته شدن‌فرامین آنهامهرها‌نقرشـده‌بود دراین مختصر ابتداآن عده‌زنان دربار رامعرفی میکنم وتاحدامکان‌وتاجائیکه ماخذ دردست است فـرامین صادر شده کـه ازدستبر دحواذث ذرامان مانده فوتوکاپـی ویانقل نموده ضمیمه میکنم. بعداً به‌معرفی آن‌عده‌زنان خواهیم پرداخت که‌کار نامه‌های شان وامرأ راوا دار به احترام بانها ساخته اند .

در ختم باید متذکر شد که این‌هابزنانی ازاهل حرم‌نقر میگردیدکه مربوط به‌فامیل های اشراف‌و اشراف‌زاده‌گان می‌بود ونه بزنان سورتی «۴۲» وکنیز .

الف : زنانیکه در امور مملکتی دخالت داشتند :

۱— زرغونه انا : —

یکی از زنانیکه در تاریخ او را بنام انا یاد میکنند زرغونه اناست. زرغونه انا زن مدبرو بزرگ افغان به فرزند خود (احمدشاه بابا درانی)

درس شجاعت داده به عدل وانصاف‌مردانگی وعدالت گستری ،تشویق‌اش نموده ونه تنها در طفولیت اورا به شجاعت ودلاوری رهنمود گردید‌بلکه زمانیکه براریکه سلطنت نشسته بودنیز در امور مختلف اورا مشوره‌های نیکو میداد واز اعمالیکه احمدشاه‌بابارا در انظار جبون وضعیف می نمود جلوگیری میکرد .اگر باور ندار ید«داستان اعمار شهر قند هار وحفر نمودن خندق (٤٣) دورادور شهر رادرسال ۱۱٦۹ه بیا دارید.» مشاورین ،مصاحبین واهل خبره در جلسه‌خودفیصله کردن که بخاطـر استحکام بیشتر شهروبه غرض‌دفاع ازمهاجمین‌ودشمنان به دورا دور ان خندقـی عریض وعمیق حفـر نماینـد وآنراپراب سازند ودر عقب آن شهر ساخته شود .باشنیدن این‌خبر زرغونه افغان‌بپسرش پیغام‌فرستاد وفیصله مجلس راتقبیح کرده گفت «مردان نبایـــدخود را در چار دیوار خانه محصور نمایدواز عقب‌خندق ودیوار بادشمن‌مقابله کنند ،بلکه مردان را بایدکه رویا روی بادشمن دست وپنجه نرم‌کنند .کندن خندق کار علاقانه نیست وترانشاید که منحیث شهنشاه افغان‌در عقب خندق خود رامحصور سازی» ، همان بودکه احمد شاه‌بابا مشوره‌عاقلانه ومفید ما در رابر مشوره دیگران مرجع دانست واز کندن‌خندق‌منصرف شد .

زرغونه انا مادر احمدشاه بابا به‌قوم الکوزی بود از خانواده وفامیل وتاریخ تولد ووفات او معلوماتی دردست نیست ولی معلوم است که در زمان حیات احمدشاه بابا وفات نموده‌است وتاریخ ساختن شهر کندهار هم در (۱۱٦۹ ه) اتفاق افتاده است‌لهذا میتوان گفـــت ایـن زن با همـت افغان در بین سالیان (۱۱٦۹ هـ و۱۱۸٦ ه) وفات نموده ودر کنار دریای ارغنداب در قریه کهك دفن‌شده ومزارش هنوزدرانجا باقی‌است.

گویند در سال ۱۱۷۲ ه اوازه ازطرف معاندین پخش شـد که گویا احمد شاه‌بابا درجنگ شکست خورده‌مردم کندهار ازاین خبرنهایت اندوه‌گین شدند زرغونه انا باشیندن خبرگفت (کامیابی وناکامی بدست خـدا است وتقدیر را نمی توان تغیر دادمگر (احمد) را که من میشناسم خود را می کشد ولی شکست را نمـی‌پذیرد ومغلوب نمی گردد) بهتر است برای اثبات قول خود پارچه نظمی راکه استاد محترم پوهاند عبدالشکور رشاد درمورد درایت شجاعت ودانایی‌این‌زن بزرگ پشتون انشاد فرمودند ذیلا نقل کنم .

می گویند وقتیکه احمدشاه بابادر مزار شیر سرخ از طرف جرگه

ملی به پادشاهی انتخاب گردید.زنان‌نزد مادرش امدند ومبارك گفتند واز انتخاب پسرش بحیث پادشاه اظهارمسرت وخور سندی کردند وانتخاب رابجا ونیکو خواندند ،زرغونه انادرجواب گفت : (از حسن نظر ومهربانی شمانسبت به پسرم ممنون ومشکورم‌وبرای من همین افتخار کافی است‌که به فرزند من خوشبین واز انتخاب اومسرور هستید .ولی من وقتی افتخار خواهم کرد که فرزندم در راه اعتلای‌وطن ومردم خدمت صادقانه نماید اقوام از هم پاشیده را بسوی وحدت‌واقعی وعلم ودانش وفرهنگ سوق دهد وافتخارات ابدی را برای وطن،قوم ،مردم خود کمایی کند اینست نمونه گفتار اوکه استاد محترم‌رشاد به شعـــر سروده انــــد:

دزرغونه انا وینـــا

پښتني انا په مینــــه | سترګې واړولې دوی تــــه
خوله موسکې شوه زړه یې ووی | افـــرین ددوی وخـــوی تـــه
ویل : فخر مـی دابــس دی | چې خوشحال یاست زما زوی ته
زما که زوی دی ستاسې ورور دی | تل به ګوری پلوروی تـــه
زه له خـدای څخـه راضی ایم | چې وماتی یی زوی راکــــړه
داسې زوی چې ودردنــــو | داولس تـه یــی دوا کــــړ
خدای دی وکی چې دواشــــی | مـاهـم دی غوښت دی دپـاره
چې خدمت دقام وطن کـــړی | ځان کـــړی جار پر دغـه [illegible]ره
دنیکونو نوم ژوندی کـــړی | ولس ژغوری لـــه نا تـاره
دپښتون جنډه کړی پورته | له «خیبره» تر «خساره»
زه به هاله دی زوی بــولـم | چې یاشلی اولس غونډ کــړی
دزمری زلمو پوځــونـــه | هری لوری و ته پنډ کــړی
دشید وحق به وربل کـــم | کی‌یی زړه په دشمن سوړ کـی
دخواږه هیواد رقیب یـــی | تر پښو لاندی لکه پروړ کـی
دپلرووران شوی کور یـــی | بیر ته سر دو پاره جوړ کـی
خوار غریب یی دوطن خپــــل | دوطن په ثمر موړ کـــی
دتیر له منځه ورك کـــړی | بدناوړه عــادتــــو نه
سمه لار باندی رهـــی شی | پوه یی کړی له شه ژوندونـه
ستاسی هم پالنه و کـــړی | ومور ژوغوری نه خواریــــه
وپوهنـــی ته مو مخ شـــی | شی مخ ښه له ناپوهیـــــه

هم هر پلار به خبروی تـــــل — دخپـــــل لور له بی وزلیـــه
چی دلور غوشی ونه خـــوری — شی بیزار له خونخواریـــــه
هر میړه پوه کړی په دی چــی — میرمن هـــم لـــری حقونـــه
که میرمن په کور کی نـــه وی — څه به خوندوی له ژوندونـــــه
زرغونی انا کـــــړه ختمــــه — دا وینا پـــه دی خبـــــــره
دیره ښــــه او قیمتـــــی ده — لکـــه رونـــه مـــرغلـــــر ه
پښتنـــو لـــــه مـــی روزلی — «احمد» زوی نیکـــو سیـــره!
باوری .یـم دی بـــه ساتـــی — خپـــل وطن دبـــل لـــه شره
اوس په گورم چی دی لـــوړ کا — خپـــل وطن افغـــانســـتان بیـــا
دهیواد غرونه رغـــــونـــه — به ارم شی گلســــــــتان بیا

اگر احمدشاه بابا «لقب» بابا را ازطرف ملت کمایی کرد بی جهت نیست زیرا در دامان مادری تربیت یافته که اگر در عمق ابیات فوق عمیق گردیم درمی یابیم که زرغونه انادرهمانوقت بدبختی ها و نارسائی های جامعه افغانی را در مجموع وبدبختی زنانرا بصورت اخص درك كرده حتی دراین باره نیز نصایح سودمندی ارشـــادفرموده است وبه تأسـی از ایـن ارشادات نیکو است که احمد شاه بابا بزبان ارج واحترام زیادی میگذاشت ودر امور دولتی به آنها حق دخالت داده بود .

۲ـ مادر تیمور شاه :

پس اززرغونه انا زنیکه در امورسلطنتی ومملکت داری مستقیماً زمام امور را به کف گرفت ودر غیاب احمدشاه بابا در هرات حکومت راند . زوجه اول احمد شاه درانی و مادرتیمور شـاه بـود که در دوره اول پادشاهی پسر خود به قرار روایاتمختلف که همه متفق القولند رول بس عمده را بازی نموده وبه حیثسرپرست همه مشاورین واهل قلم وشمشیر دودمان سدوزائی که ازکلیه امور عسکری واداری هرات وارسی می نمودند بود .

زمانیکه احمد شاه بابای درانـیمصروف نظـم ونسق کابل و دیگـر صفحات شمال مملکت بودشاهرخ‌ابن‌نادر افشار به پاس لطفیکه احمدشاه بابا با خانواده اش کرده بود برایمادر و دیگر اعضای فامیل تیمور شاه که تا آنوقت در مشهد بودند زمینهرفتن به هرات را مساعد ساخت حین وصول به هرات در اثر تلاش واداره‌ونفوذ سیاسی مادر تیمورشاه‌وفیصله

دیگر اعضای خاندان سلطنتی تیمورشاه یك ساله به زمامداری هرات انتخاب گردید .ونقاره سلطنت درسال (۱۱٦۰ ه) بنام تیمور میـرزا پسر احمدشاه بابا زده شده وبـرمسکو کات علیشاه افشار ایرانی که در قلعه هرات ضرب زده شده بودضبط گردید ومژده فتح وپیروزی به احمدشاه بابا رسانیده‌شد .بأاستماع این خبر احمدشاه بابا پسر خوردسال خود را بحیث حکمران هرات مقررکرد.ولی الویت واهمیت بیشتر را درامور سیاسی سلطنت به مادر تیمور شاه‌مفوض ساخت ومهراتی طبق هدایت احمدشاه بابا درانی برایش نقــــرر گردید .

قبه توع از هوا بگذشت ازگردون‌ماه برسر قصر نگینه مادر تیمور شاه (٤٥) این زن که به صفت‌مشاورومتصدی امور دولتی از همه امور عسکری ،ملکی واداری هرات وارسی‌میکرد برفراز قصر خود بیزق مـی افراشت ودر وقت سواری اسپ وسفرهمان جاه وجلال وکوکبه سلطنتی را داشت که شهنشاه ابدالی در حضروسفر میداشت وبا عدل وداد وشیوه خاص اداری درپهنای سلطنت شهنشاه‌ابدالی حکومت میراند .

احمدشاه بابا مرد متدین بود .ازچهارزن بیشتر به‌عقد نکاح خودنیاورد ولی کوشش کرد که باسران قبایل‌و بزرگان قوم‌های معروف خویشی‌نماید واز این طریق وسیله همکاری خویشاوندان را جلب نماید .بنابرین برای خود وپسران خود از اقوام ومذاهب‌مختلف زن‌گرفت وتوانست باینوسیله آرامش نسبی را برقرار سازد .ولی‌پس ازوفات ایشان که پای قدر ت واقتدار در میـان آمـد مشاجرات ومشکلاتی را بار آورد که البته در جایش نقل خواهد گردید .پس‌ازمادرتیمور شاه زنان دیگر احمدشاه بابا قرار ذیل معرفی میگردند .

طوریکه اشاره شد احمد شاه بابابرعلاوه مقام سلطنت شخصی متصوف ومتشرع هم‌بود لهذاطبق احکام‌شریعت‌اسلامی بابیش‌ازچهارزن ازدواج‌نکرده در تاریخ نیز غیر از همین چهارزنیکه قید شده ذکر دیگری بعمل نیامده است :

۱ـ اولین زوجه احمد شاه بابادرانی مادر تیمور شاه درانی است که ذکر احوال وکار روایی های اودرصفحات قبل مطالعه شد .

٢ـ زن دوم احمد شاه بابا مادرشهزاده سلیمان است که دختر وزیر اعظم شاه ولی خان بامیزائی بود .

٣ـ زن دیگر او که به مناسبت‌شهرت خانوادگی او بهتر شناختـــه میشود واو همان «رضیه بیگم» دخترمحمدشاه گورگانی‌شهنشاه هندوستان است. زمانیکه احمدشاه‌بابا دهلی رافتح کرد نظر به سلوك نیکی که با مردم وپادشاه گورگانی نموده بود وهم به غرض دوام واستحکام دوستی بین احمـدشـاه درانی وگور کانیان«رضیه بیگم» دختر محمدشاه کورگانی را بنابر خواهش برادر ومادر دختر(صاحبه محل) به عقد نکاح خودآورد وعروسی شان در دهلی برگذار شدبعدا صاحبه محل بادختر یکجا بـــه کندهار امدند .

٤ـ زن چهارم احمدشاه بابا دختر کاکای نصیر خان بلوچ است.وقتیکه معاملات بلوچستان و بغاوت نصیرخان‌بلوچ طبق ارزوی احمد شاه‌درانی انجام شد ومعاهده بین طرفین امضاگردید به‌غرض تحکیم بیشتر دوستی بادختر کاکای میر نصیر خان ازدواج‌کرد ونصیر خان را کمافی السابق بحیث حکمران بلوچ مقرر کرد وازاین ناحیه بکلی مطمین گردید .

زنان تیمور شاه :

تیمور شاه چارده زن داشت کـــه به قبایل مختلف پښتون افشار،هندی وکشمیری منسوب بودند .

١ـ دختر سردار نواب خان قوم‌سدو زائی والده شهزاده همایون .

٢ـدختر عبدالحبیب‌خان بارکزائی

از خاندان پاینده خان والده شهزاده‌سلطان محمود وحاجی فیروز الدین وسلطان شاه‌است که ازکار روایهای‌او در صفحات بعدی نقل خواهد شد .

٣ـ گوهر نسا دختر سلطان عزیزالدین محمدعالمگیرثانی‌والده شهزاده هاشم شاهنور وشاهپور بود .

یاد داشت مولف در باره عنعنه ملی‌افغانیان در باره چادر یا پرونی ویا ټیکری .

در قبایل پشتون ودیگر عشایر وقبایل مختلف افغان مسله چادر خیلی ها پرارزش است ودر موارد مختلف‌ومنظور های مختلف از ان کار گرفته میشود که ذیلا شرح میگردد :

١ـدختریکه ازدواج میکند وبخانه‌شوهر میرود مدتی بعد از مراسم

عروسی دختر به عنوان (پایوازی) ازطرف پدر ویا برادر بزرگ بخانه پدری خود دعوت میشود . پس ازگذشتاند چند روزی حین مراجعت بخانه شوهر هرکسی طبق توان‌مالی‌به دختر خود چیزی بنام هدیه می دهدکه نام‌این‌هدیه را«چادر»میگویند.پادشاهان و امیران‌وخوانین‌وتوانگران برعلاوه لباس‌وزر وزیور،کنیزوغلام،کاریز ،زمین ،خانه وپول نقد ویا جایداد میدادند چنانچه مـی توان‌الحاق‌منطقه سرهندوسند رادرقلمرو احمد شاه درانی مثال داد .

در خانواده های فقیر ونادار که توان‌مالی نداشته باشند ،یك دست مکمل لباس بامقداری نقل وشیرینی‌واگر توان انرا هم نداشته باشند چادری از تکه هایی مروجی بامقداری‌میوه خشك وچند دانه تخم جوشانده وکلچه خانگی مراسم را بجا مـی‌آوردند .

۲ـ هرگاه بین دو خانواده ویادو قریه مشکلات ومخا صمات بوجود اید وجرگه آنرا اصلاح کرده‌نتواند.زنی از دو گوشه چادر گرفته بـه شکل ننوات داخل جرگه میشود وگوشه چادر خودرا هموار میکندجرگه انگاه به احترام چادر زن از هرنوع‌دشمنی که باشد دست‌میکشد وجرگه به صلح می انجامد .

۳ـ در میدا نهای جنگ مخصوصاجنگهای میهنی وضد استعماری بـه غرض‌تحریك جنگ‌اوران ویا به‌غرض‌متحد ساختن وتحریك مردم برعلیه دشمن‌نیز ازچادر استفاده میکنند .بااین معنی که اگر جوانان ومردان در میدان جنگ غفلت نمایند واز خودسستی نشان دهند زنی چادری را به رسم طعنه «پیغور» می فرستنداین حرکت برجنگا وران شدیدا اثر میکند، متحد میگردند تا پای جان می‌جنگند یادشمن رانابود میکنند ویاخود نابود میشوند .مثالهای زیاد ازین‌قبیل‌موجود است که از انجمله از چادر گشتاندن (مادر مددخان) نام برد که‌ذکـر احوالش را در سلسله زنان محمد زایها خواهید خواند .

٤ـ مورد دیگر گره زدن به چادرزن‌است .اگر خصومتی در یك قبیله ویا یك خانواده پیدا گردد وشخص‌ویا اشخاص آنرا حل نکند بنابرین یکی‌از زنانیکه به‌مدعی علیه نزدیك‌باشد بخانه یکی ازصاحب نفوذ انیکه از عهـــده حـــل مشکل بـــرآمـــده بتـــوا نـــد میـرود وگوشه چادر زن اورا گره می زنـدومشکل خود را در میان میگذارد و

استعانت می طلبد خان مجبور است به احترام چادر زن خود به هرصورت وشکلی که بتواند مسله را حـــل کند حتی اگر زن مدعی علیه بخانه مدعی خود هم برود وچادر زن اوراگره زند ،مرد به احترام چادر زن خوداز دشمنی دست میکشد وموضوع حل میگردد .

٥ـ اگر چادر زنی راکسی پاره کند اهانت بزرگی است که به چادر شده وکلانترین جنگ وجنجال ازاین ناحیه برمیخزد زیرا میگویند چادرش را دریده واورا سرلچ ساخته بعضأاین حادثه منجر به قتل وقتال هـم میگردد .

گوهر نسأ مدت شانزده سال درکندهار وهرات وهفده سال بـــه دارالسلطنت کابل با تیمورشاه درانی زندگی کرد وفرزندانی بدنیا اورد در زمان حیات تیمورشاه در سال ١٢٠٢ھ پدرود حیات گفت وبنابرین وصیت خودش در جوار قبر ظهیر الدین محمد بابر پادشاه وجدا مجدا وبخاك سپرده شد واین عبارت برلوح مزار اونبشته شده که هنوز هم بنظر میخورد .

«هذا مرقد شریف منور مغفرت ماب خدیجه الزمان وخلداشیان نواب گوهــر نسأ بنت فــردوسی ارامگاه عالمگیر ثانی پادشاه غازی به تأریخ بیست وهفت شهر شعبان المعظم ازدارالفنا به دارالبقا رحلــت نمــوده ١٢٠٢ ھ»

پس ازاین وصلت بخاطر حق خسربودن عالمگیر ثانی دوباره به دهلی مقرر گردید مردمان این خطه که به شاهان گذشته خود اعتقاد باطنــی داشتند خیلی مسرورگشتند وشاعران اشعاری سرودند که اینك رباعی را که میر محمد اولاد ذکا (برادر زاده میرغلام علی ازاد بلگرامی) شاعــر وقت در تاریخ جلوس او نوشـــته نقل میگرد .

برسریر سلطنت سلطان عزیزالدین نشست .
کار های دین ودولت جمله خاطرخواه شد
سال تاریخ جلوس او ذکا تحریرکرد (٤٧)
پادشاه هند عالمگیر عالیجاه شد(١١٦٧ ھ (ق)

نابجا نیست اگر درهمین جاذکر گرددکه زمانیکه پادشاه گور گانی (مغل اعظم) دختر خود محمدی بیگم گوهرنساه را در سال ١٧٥٧ بزنی تیمور شاه داد ،برعلاوه استحکام دوستی وتحکیم نفوذ احمد شاه درانی در دهلی منطقه سر هند نیز در قلمرو احمدشاهی اضافه گردید . این منطقه را

عالمیگر ثانی به عنوان چادر تیکری به دختر خود داد . (٤٥)

همچنان منطقه سند نیز پس ازازدواج احمد شاه بابا با (راضیه بیگم) دختر محمد شاه کور گانی به‌عنوان چادر به زن احمد شاه بابا تفویض شد (٤٦) که شرح چادر درعنعنه افغانی در پاورقی صفحه قبل مطالعه گردد .

۳ـ فاطمه بیگم :

از جمله زنان نامدار دیگریکه دردوره سد وزایها تاریخ ازاو ذکری نموده ودو فرمانی نیز بدست آمده‌فاطمه بیگم مادر زمانشاه خانم تیمور شاه درانی است که دختر یکی ازرجال بزرگ وشخصیتهای برجسته قوم یوسفزائی مقیم پشاور بود متا سفانه درباره خانواده وسال ازدواج او معلوماتی در دست نیست ولی ازفخوا معلوم است که باید دختر یکی از شخصیتهای معروف ومعتبر قوم‌باشد فاطمه اولین زنی بوده که از او دو فرمانی که در دو مورد مختلف‌صدور یافته وبدست آمده وبدون کم وکاست نقل گردیده تقدیم میشود باتوجه به فرمان ثابت میگردد که وارسی به امور مربوط به زنان به‌ملکه های معتبر تعلق میگرفت .(٤٨)

این زن باکفایت ودرایت بخاطرملکه بودن ویا مادر زمانشاه بودن احترام نمیشد بلکه نسبت کفایت واستعداد یکه داشت چون یك تن از بزرگترین افراد خاندان سلطنتی حق‌دخالت در امور مملکتی راکسب کرده بود لهذا اراکین دولت حین صدورگناه ومغضوب شدن از طرف شاه دست بدامان عطوفت او زده وازاین‌زن‌مهربان طلب استشفاع میکردند. از انجمله یکی هم میر محمد علی‌موسوی است که به قول مؤلف درة الزمان پدر وبرادران وبرادرزاده‌موسوی است که به قول مؤلف های موسوی بشمول خودش هم بحیث‌منشی باشی در تشکیل دیوان سلطنتی کار های عمده بدست‌داشتند‌بالاخره در اثر تبلیغات سؤمعاندین پاشاه فریب خورده بر علیه سلطنت‌دست به توطئه زدند ولی بزودی بخطایی خود پی بردند وبه غرض‌نجات از غضب شاه نزد فاطمه بیگم التجا بردند وطلب استشفاع کردندکه فرمانی ذیل بدین مناسبت صادر گردید :

سپهر رشك برداز بلندی جاهم کنیز فاطمه ومادرزمانشا هم(٤٩)

جناب معلی القاب ستوده اداب عالیجاه رفیع جایگاه ،حشمت وشوکت دستگاه عطوفت‌ومکرمت انتباه‌حضرت‌امیرالامرا العظام اسوة لکبرا الفخام

عمدة الا عاظم والاعیان ،رکن رکین سلطنت القاهره مقرب الخاقان معزز بارگاه سلطان ثریامکان سردارنامدارواالاتبار علم خان درانی فوفلزائی وکیل الدوله سر کار اشرف اعظم خاقانی که عزمو فوره شاهانه والطاف موقوره خسروانه سرافراز بین الامثال وممتاز بین الاقران گردیده بدانند ان برادر گرامی والا مقامی ام از عناد باطنی رحمت الله خان اطلاع کامل حاصل دارند که از مدت دوسال محمد علی منشی باشی سرکار دولت مدار که از اخلاص کشیان دیرینه وچاکران پیشینه دولت قوی شوکت خاقانی میباشد به بهانه اورا ازدربار بدنام وازشغل دفترداری اش زاویه گزین کرانه نامیدی گردانیده است.درینولا ونظر به عذر والحاح زیاد محمد علی مذکور که بخاك بوسی استان حرمسرا چند بار سرعذرفرود آورده ودرطلب عفو وشفاعت ازحضورعالیه ما التجاه کرده است درینوقت عذر اورا مقرون به انجاح دانسته ام وباید ازحضور هرنور عاطفت دستور حضرت جمجاه به وسیله شما رکن اعظم سرپر سلطنت نیز طلب عفو او پذیرفته اید .مگر ازانکه ذات کثیرالبرکات حضرت سلطان زمان شاه جمجاه دارا دربان مدظله در امورکلیه دولت آن برادرم رامختار کل گردانیده وشما همیشه در صحبتخانه خسروی حاضر وناظر امور میباشید .طرفداری شما درین بارهزیاده مقبول خاطر جمجاه ومطلوب طبیعت صاحب بارگاه است چون شماشخص عالم وحسن عقیدت هستید و خبث طینت رحمت الله خان وزیربا شیوه حسد کارانه امین الملك مرزاشریف خوب میدانید وباید که خاطراحدی ازخدمتگاران دربارحضرت فیض مداررا اشفته ونامید نگردانیده وخود دانا هستید واحوال ملك و اسرار جمعیت ووضع یك ناامیدراخوب میدانید زیاده برخوردار باشیدوایام بکام باشد (۵۰) مورخه شهر ذی قدهالحرام ۱۲۱۱ ه

دومین فرمانیکه از همین زن باقیمانده ومتن آن این ادعا را ثابت میسازد که ملکه های معتبر ومدبرمؤظف بودند ازاحوال زنان ومشکلات آنهاوارسی نمایند.درین فرمان فاطمه بیگم به عریضه ی والده دوست محمد خان ومرتضی خان که ازمشکلات مالی واقتصادی خود شکایت کرده اند غور نموده ودستور میدهد که معاش مستمری به این دوزن داده شودحتی مقدار آنرا نیز معین کرده است اصل فرمان نقلا تقدیم میشود :

«جناب مستطاب عالیجاه رفیع جایگاه حشمت وشوکت دستگاه فخامت و

مناعت اکتفأ سلالة الخیأالقحام ونقأوة الشرفأ العظام حضرت امیرالا مرا اکرام ورسوم ةالکبرا العلام زبدة الامایل والا قران عمدة الاعظام والا عیان رکن رکین سلطنت القاهره مقرب الخاقان بن‌الخاقان سردار علم خان‌درانی،ایوبزائی فوفلزائی وکیل‌الدوله دام پرست تمام اختیارا ت صدور دیوان اعلی ودیوان اشرف‌عالیه رسانیده‌شد .رسالت شهنشاهی گردیده بدانند که درین ایام میمنت‌اقتران ازعرایضی عدیده والده‌دوست محمد خان بامیزای ووالده وعیال‌مرتضی خان که بخاك پای ما به‌عرض اشرف عالیه رسانیده شده مدرك ومفهوم‌گردید که‌مواجب مستمره‌ایشان کماگان به دستور ایام خاقان علیین‌اشیان‌حضرت شاهنشاه دردوران‌واپس برای هر یك اعطا شود .الحاح عاجزه‌هارا ازروی مراحم وافره به مقصد خیر خواهی وخیراندیشی ووفا شعاری‌که نسبت سرکار فلك اقتدار داشته همواره به‌سلام فایزه وادعیه خالصه وسجیه رضیه ثابت قدم وصادق‌سخن بوده پیوسته در مجالس حضرت‌نواب‌عالیه مامشرف شده‌اند بناً‌به عزامداد و اعانت برایشان‌که‌موجبان رضامندی‌وخوشنودی خاطر نواب مستطاب مارا حاصل کرده انداز رهگزار کمال مراحم‌واشفاق عالیه چنان مرحمت شد که عرض واستدعای ایشانرا مقرون به‌انجاح دانسته سال پنجاه تومان‌روپیه (۵۱)پخته‌رایج الوقت برای بازیافت‌وجوه مقرره‌آنها طلب‌رقم های‌علیحده به دستور ایام خاقان وشهنشاه ثریامکأن واز جناب شرافت ماب وعظمت انتساب شما بنمائیم .برطبق ارقام‌خجسته اعلام ظل سبحانی خلیفته‌الر حمانی پادشاه خدیو بارگاه از دار الشرف دیوان همایون اعلی وصدور دیوان مبارك رسالت‌پناه حاصل‌بدارندلهذا از ذات بلند صفحات ارفع افخم وکالت‌انتسابی‌اعلی منزلت اجل‌اشرف‌مستد عاچنان است که اگر لازم و صواب دانند به حصول ارقام قضأنظأم متعدد از خوان نعمت پادشاه النجم سپاه لازال برهانه محترمات‌موصوفات را سرا فراز نمایند وبرای حیات بودنی ایشان در دفاتر شاهی‌حکم برقراری دهند خالی از اجر جمیل نخواهد بود تابرحسب استمراراین نعمت بخشیده را باز یافت‌نموده وبه دعای صبح گاهی عمر واقبال‌پادشاه ذیجاه را از حضرت سلطان بی زوال مسلت نمایند .باقی ایام به‌کام باد (فی‌شهر رجب المرجب ۱۲۰۸ه

سپهر رشك برد ازبلندی جاهم
کنیز فاطمه ومادر زمانشا هم (۵۲)

در مورد احترام ومقام کاردانی‌اوروایت میکنند که فاطمه بیگم در بین اراکین دولت نیز طرف احترام‌واعتماد قرار داشت پس از مرگ تیمور شاه همه ازواج واهل حرم اوسمه دست اندر کار شدند تا فرزند سکه خود را به پادشاهی بگمارند. ولی‌چون فاطمه بیگم خودش ازیکطرف وفرزندش زمانشاه از سوی دیگر صاحب لیاقت ودرایت بودند. توانست سر فراز خان (سردار پاینده خان)را که از جمله مقتدر ترین خوانین ومرد با نفوذ ترین در بین همه سرداران بود طرفدار پسرخود ساخته وبه کمك او (پاینده خان) زمانشاه براریکه سلطنت سدوزائی نشست‌در زمان‌سلطنت پسردومش وفات‌کرد درجلال‌آباد دفن‌شد. زنان‌دیگر یکه در دوره سدوزایان صاحب اختیار نامه ومراتب والقاب رسمی بودند ولی از کارروایهای‌شان چیزی دردست نیست، صرف بامعرفی مهرهای شان طوراتی معرفی میگردند. البته سوانح آنهاتاجائیکه مدارك دردست است درجمله معرفی زنان احمدشاه‌بابا وتیمورشاه‌وزمانشاه وغیره تذکر خواهد رفت.

۱ـ از عروج دولت تیمورشاه بحروبر
شاه‌بیگم‌کرد زیور حلقه شمس وقمر (۳۹)

۲ـ مهر انگشتر گوهرنساء بیگم‌دختر سلطان عزیز الدین گورگانی (عالمگیر ثانی) زوجه تیمور شاه

تا جهان است وبقای دولت ارضی‌وسما
دروگوهرباد یارب بر سر گوهر نسا

۳ـ زوجه دیگر تیمور شاه که‌اسمش بی‌بی حوا بود مهرش باین بیت مزین بود.

صبح‌وشام اردغلامان‌بردر دولتسرا   توسن بخت کمند خاصه بی‌بی‌حوا
الهی‌توصبح ومسابه فریادم برس   که بی‌بی حواندارد جزتوفریاد رس

۴ـ مهر خاتم زن تیمورشاه (دختر یزدان بخش).

یافته اوج شرف ازنادر صاحبقران
دختر یزدان بخش‌این شاه‌رخ‌درجهان (۴۰)

یکی دیگر از زنانیکه مربوط‌خاندان شاهی تیمورشاه بود وریاست نسوان رادران عصر به عهده داشت‌ولی‌نامش‌معلوم نیست در درسجع‌مهر او چنین نوشته بودند.

شکرالله کزازل‌شد دستگیرم‌چاریار   چارفرزندم بنام چاریار آمد به بار

دختران تیمورشاه که تعداد شان‌به سیزده نفر میرسید نیز دارای‌مهر

واختیار نامه بودند قراریکه وکیلی‌فوفلزائی در کتاب خود (تیمورشاه درانی) نگاشته که تیمور شاه درانی‌امر فرمودند که (مهر محراب دار) مانند شهزاده‌گان ذکوربه جهت‌ترویج احکام مطاعه برای دخترانش بسازند ودر پنجه اقتداران قهرمان دختران‌افغان بسپارند (٥٤) ازسطور فوق‌بر می اید که در دربار سدوزایها بـه دختران چون پسران مقامی قایل‌بودند بنابر حواله (تاریخ تیمور شاهی)اسمای دختران تیمورشاه که دارای مهر وسجع‌بودند قرارذیل نقل‌میگردد.

دختر بزرگ وحسین تیمور شاه(مهر وماه) نام داشت وفص خاتم او چنین بوده .

می در خشید روز وشب از بخت تیمورپادشاه

تاج الماس‌ومرصـع برجبین مهـر ومـاه (٥٥)

دختر دیگر اش گیتی فروزنام‌داشت:

کوکب گیتی فروز از لطف حق گرددعیـــان

از زمین‌قـصر شاهی تابه هفتم اسمان (٥٦)

گوهر تاج نیز از جمله دختران تیمورشاه بوده :

گوهر تاج بلندم گر ببینند از فلك

هفت پروین‌پر فشانـنـد برسرم خیل ملك (٥٧)

بتاسی از نظر احمد شاه بابا وتیمور شاه درانی ،سلاطین ما بعد سدوزائی حتی در سلاله محمد زایی‌که به تعقیب سـدوزایها روی کار آمدند نیزازعین روش‌پیروی گردیده‌وموقف وموقعیت زنان دربار رامحترم شمرده وبرای این منظور به زنان‌ودختران خودمهرنقر مینمودندچنانچه :

١ـ به مهرخاتم زوجه محمودشاه‌ومادر کامران بیت ذیل حك شده بود.

تا بپا است شاهـی چرخ فلك وخورشید وما ه

کامران‌ومادرش از لطف حق داری نگاه (٥٨)

فص خاتم وفابیگم زن شاه شجاع:

از شرف همسری شه شجاع نا مدار

تـاج‌اقبال وفاشد برکلاهم اشکـار (٥٩)

دختر شجاع الملك كه نامش معلوم‌نیست مگر مهر داشته .
بنده‌ی پروردگار وامت پیغمبرم دخترشاه‌شجاع ومالك‌تاج‌وزرم(۶۰
۵- یکی از زنان تیمور شاه دخترشهزاده یزدان بخش (بن‌شا هرخ بن رضا قلی مرزا ابن نادر شاه افشار)

والده شهزاده یزدان بخش که درسال ۱۲۰۱ ه ق برعقد نکاح تیمور شاه در آمد .

قرار نبشته وکیلی فوفلزائــیسیاست تیمور شاه این بود که زوال سلطنت شاهرخ باعث رشد ترقی دورقیب زنــدیه وقاجاریه میگــردد و اسباب ناراحتی مردم کشور ایرا نرا به بار می آورد .شاهرخ شــاه در مشهد که عواقب حال خاندان خودرا به حال زوال پیشبینی میگرد نظر به مراحم تیمور شاه که هــر دومخالفت اورا مقهور ومعاتب گــردانید و هـــــم از خطایای پسرش نادرگذشت‌وخودش راباز به‌سلطنت‌مشهد رسانید ،در این بار باز لازم شمردتا یکی ازشاهد خت های افشاری را به عقد از دواج تیمور شاه در آوردوباین حسن اراده صبیبه رضیــه شاهزاده یزدان بخش پسر خود راکه پدرش ۱۹ سال در قندهار بقید نظر احمد شاه درانی بود به عقد ازدواج پادشاه افغان آمد طفلی که از این وصالت بدنیا آمد به یاد گارفتح اخرین مشهد ونام پدر عروس ، تیمور شاه اسم پسر خود را شاهزاده‌یزدان بخش گذاشت (۶۱)

۶-خدیجه سلطان ،دختر عباسقلی‌خان‌بیات نیشاپوری (امیر الا ٔمرای ان ولایت) که تفصیل از دواج انها قراراتی ذکر میگردد .

عباس قلی خان قرابیات که ازبزرگ زادگان قــوم قرابیات و از قبایل چغتایی بود و در تاریخ دربسا جا ها اورا امیرالا مرا خراسان خطاب کرده اند وقتی تاب مقاومــترا در برابر امپرا طوری وقدر ت احمد شاه درانی در خود ندید . ازطریق مصالحه پیش آمد دختر خود خدیجه سلطان را به غرض اشتــی‌به فرزند احمد شاه (تیمور شاه) به زنی داد وچون عباس قلی خــان‌از چند پشت امیر زاده قوم قرابیات بود پیشنهاد او پذیرفته گردید وخدیجه سلطان در قطار ملکه ها ی حرم تیمور شاه در آمد و به همین‌مناسبت خویشی او دوباره به زمام داری امور حکومت نیشاپور مقــــررگردید و برای آن عده مردم کـــه (قرابیات) نمی خواستند با طاعـــت‌والیان محل تن در دهند ویا درمشهد

زندگی کنند به امر احمدشاه درانی‌در حوالی هرات که تحت نفوذ تیمور شاه که داماد شان بود جای سکونت‌تهیه دیده‌شد وآنها در آنجا منتقل گردیدند پس از مرگ عباس قلی‌خان‌پسرش جعفر خان که خسربره تیمور شاه بود .بامر تیمور شاه والـــی‌نیشاپور انتخاب گردید که البته‌این هردو مقرری را نتیجه پیوند ووصلت‌خانوادگی دانست (۶۲)

۷ـ زوجه هفتم تیمور شاه دخترشاه پسند خان اسحق زایی وخواهر مددخان اسحق زائی والده شهزاده‌عباس وشهزاده کهندل است . که البته در جایش اثر این ازدواج رادر بغاوت عبدالخالق خان علیه‌تیمور شاه خواهیم خواند . (۶۳)

۸ـ فاطمه بیگم دختری از قوم‌یوسف زائی والده شهزاده زمـان و شاه شجاع بود که ذکر احوالش درجمله زنان نامور سدوزائی ها قبلا تذکر داده شد . (۶۴)

۹ـ دختر سردار قوم نور زائـی(خواهر سردار احمد خان پتان‌خیل) والده شهزاده احمد وشهزاده محمدسلطان (۶۵)

۱۰ـ دختر بهرام خان فیروزکوهی‌سردار آن طایفه (۶۶)

۱۱ـ دختر میرزا شربت علی خان‌از خوانین مردم چنداول کابل والده شهزاده سلطان علی .

۱۲ـ دختر سردار گلستان خـان‌اچکزائی مادر شهزاده اشرف ،شهزاده مظفر وشهزاده جهان والا (۶۷)

۱۳ـ مادر بیوه ازاد خان صوبه‌دار کشمیر که بعد از قتل ازادخان پسرش بخواهش خودش به نکاح‌تیمورشاه در آمد (۶۸)

زن دیگر تیمور شاه دختر عاقبت‌محمود خان کشمیری است در مورد این زن مؤلف کتاب تاریخ احمدشاهی‌وکیلی فوفلزائی می نـویسد کـــه دختر عاقبت محمود خان را تیمورشاه به زنی گرفت در حالیکه محترم استاد پوهاند عبد الشکور (رشـاد)این مسله را قابل تامل میدانـــد. هرگاه خوانند گان محترم در مورداسنادی داشته باشند وارایه نمایند وبه بر نویسنده منت میگذارند .

۳ـزنان شاه زمان :

قراریکه از مطالعه تاریخ بر می‌اید زمانشاه از دواج های متعددنکرده است در تاریخ جز از دوزن او که‌یکی دختر عبدا لرحیم (هوتك) و دیگری دختر نور محمد خان بابری‌از دیگر زنان نامی برده نشده معلوم

نیست که زمانشاه از ازدواج های متعدد (تیمور شاه) وموجودیت برادر اندران زیاد ومشکلاتی که از این ناحیه برایش خلق شده بود انتباه گرفته وبه زنان زیاد رغبت نشان نداده یا ازدواج کرده در تاریخ مذکور نیست بهر صورت تاریخ از دو زن چهار پسر ودو دختر او یاد میکنند که پسر انش عبارتند از :

شهزاده قیصر ملقب به سلطان منصور که در تاریخ از کاروایی او ذکری بعمل آمده است .

شهزاده حیدر ملقب به سلطا ن ناصر

شهزاده محمد یونس

شهزاده عبدالرزاق .

از زمانشاه دو دختر بدون اسم معرفی شده اند که یکی از آنها را بنا بر مصلحت وفیصله مادرزمانشاه ومادر شاه محمود به غرض تحکیم دوستی بین دو برادر اندری(زمانشاه ومحمود) با کامران پسر شاه محمود ازدواج کرد .

قرار روایات مختلف دختر دوم اورا امیر حیدر پادشاه بخارا به پسر خود خواست ولی زمانشاه انکارورزید .جز همین قدر دیگر معلومات بدست نیست .

زوجه اول زمان شاه دختر نور محمد خان (بابری) بود پدرش در سال ۱۱۹۸ هـ ق به قرار اثبات مهرش در دیوان اعلی به صفت نویسنده پذیرفته شد وچند وقت بعدکه دختر زیبای او به عقد نکاح شاه زمان پسر تیمور شاه آمد رتبه مهتمی محکمه مالیات ولقب امین الملك را حاصل کرد .نورمحمد خان بابری دراو اخر سال ۱۲۱۳ ق در اثر حرکتی که خلاف سلطنت از او بوقوع پیوست به امر زمانشاه اعدام شد (٦٩)

پدر زن دومی زمانشاه عبدالرحیم هوتك بود که پس از عقد نکاح دختر خود با زمان شاه اراضی زیاد پشاورونواحی زیاد اراضی دریای اتك که در قدیم از خالصه جات نواب های کورگانی بودبرایش داده شد وسالانه مبلغ زیادی را از این ناحیه بدست می آورد گر چه رویه اوبا مردم ظالمانه وخشونت آمیز بود ومردم اورا دوست نداشتند ولی بخاطریکه خسر پادشاه بود همه جبراً باواحترام میگذاشتند در زمان شاه شجاع که برادر سکه شاه زمان بود نیز به عین وظیفه ادامه میداد . (۷۰)

٤ـ زنـان شـاه شجـاع الملك(شاه شجاع)

یکی از معتبر ترین زنان شاه‌شجاع‌الملك (رقیه بیگم) دختر حاجی رحمت الله خان فوفلزائی بود که در قریه اب چکان (لوچکان) کوهدامن مدفن پدری خود مدفون است وابیات ذیل برلوح مزار او خوانده میشود .

داد از جفای گردش گردون بی‌مدار
با هیچکس‌مدار ندارد وفای او
روی خوشی در آئینه اوکسی‌ندید
برعکس‌مطلب است همه مقتضای او
بی‌بی رقیه فاطمه عصر انکه بود
حاجی‌رحمت الله خان پدر از برای او
جدش وزیر شاه ولیخا ن‌نامدار
هست انکه جمله خلق جهان دردعای او
مریم‌صفت خدیجه شمایل صدیقه خوی
نعمت رسول وحمد الهی ثنای‌او
ان بی بی عفیفه برون رفت از جهان
یارب قبول کن زکرم التجا ی‌او
پای عمل نهاد میان هاتفی زغیب
گفتا که در بهشت برین باد جای‌او

این زن را در تاریخ بنام (وفا بیگم)نیز یاد کرده اند بنابر همین وصلت بود که شاه زمان در وقت پادشاهی‌خود باوجود مخالفت سرداران وسران قبایل پدر اورا لقب وفادار خان دادوبه حیث وزیر مقرر کرد زیرا که دختر وفادار خان زن برادر سکه اوبود (٧١)

زن دوم شاه شجاع دختر امیر بخارا(امیر حیدر) بود هنگامیکه شاه‌شجاع در دوران اولین سلطنت خود برای‌سرکوبی امیر بخارا عزم سفر کرد وامیر بخاراامتیقین شدکه تاب‌مقابله‌را ندارد از در صلح وآشتی پیش آمد قاصدی بحضور پادشاه فرستادوبرای استحکام دوستی ورابطه خویشاوندی دختر خود را مطابق‌سنن وعنعنات ملی به شاه شجاع به زنی داد شاه شجاع این‌پیشنهادرا پذیرفت دوستی دوباره بر قرار شد وبخاطر همین پیوند دوستی بودکه امیر حیدر دوباره بحیث امیر بخارا مقرر شد وارامش نسبی نیز از این‌ناحیه برای شاه شجاع حاصل

گردید . (۷۲)

زن دیگر یکه نظر به حواله منابع مختلف تاریخ به شاه شجاع نسبت داده شده ولی اسمی برده نشده است .

وقتا که شاه شجاع متوجه شدکه اله دست انگلیس شده واختیاری ندارد از کرده پیشمان شده و بامجاهدین ملی پیوست وبه تاسی از روش وصلتهای سیاسی که در طول قرن نزده کار گرفته شده به حواله منابع مختلف که در پاورقی معرفی میشود چنین تذکر رفته است .

در هفت دسمبر شاه شجاع پس ازامضا ی معاهده فرستادن پیغام کمك به انگلیس از کابل به جلال آبادقرار بود که با نماینده انگریز به سوی هند برود . در عین حال متوجه نیت استعمار گرانه انگریز گردید لهذا از رفتن به هند سرباز زد وباسران ملی تماس گرفت وبخاطریکه بتواند اعتماد آنها را حاصل کند وهم سران ملی نسبت به او اطمینان داشته باشند . سران ملی حاضرشدند با دختران شاه شجاع ازدواج کنند وهم دختری راکه اسمش معلوم نیست بزنی شاه شجاع دادند وبا- ینوسیله وبخاطر همین پیوند های خویشی اطمینانی حاصل شد وسران ملی با شاه شجاع پیوستند .

این حالت را داکتر اسد الله حبیب از صفحه ۱۹ - ۲۰ جنگنامه نقل نموده وپارچه شعری را که شاه شجاع به سران ملی می فرستد موقف وموقعیت خود را چنین تشریح مینماید این پارچه شعر به تقریبی سروده شده است که انگریزان ازشاه شجاع می خواهند که همه سران ملی را در پایتخت دعوت نماید و دردعوت همه آنها را اعدام کند. شاه- شجاع ضمن پیام رسمی که به سران ملی کوهستان فرستاد وامادگی شان را بدربار خواست بیتی چند را نیزانشاد کرد وضمیمه فرستاد .

تو دانی که در کف مرا کام نیست
از این یاد شاهی بجز نام نیست
اگر نامداران در این بارگاه
بیایند خور سند و دل نیکخواه
بگیرند این قوم نا پاکدین
سراسر یلان را هم از روی کین
نیایند زین پس در این بارگاه

اگرچند من خوانم ای نیکخواه
کنند هر یکی چاره کارخویش
بکوشنددر فکر تیمار خویش (۷۳)

انگریزان باین نیت شاه شجاع پی برده وبراو بی اعتماد گردیدند چنانچه خانم سیل یك زن انگلیس‌در این باره چنین می نویسد : (شاه شجاع نه اینکه رفتن به هند راهمراه انگریز نمی خواهد بلکه طبقات مردم را نیز بر علیه انگلیس تحریك‌می کند (۷٤)

سطور بالا میرساند که زنان درتحکیم مؤدت ودوستی وکسب اعتبار بین دوضلع متخاصم وسیله ی تفاهم‌را ایجاد نمود وموثر شناخته شده است .

یکی از زنان که وسیله تحکیم‌مؤدت ودوستی بین شاه شجاع وقوم بلوچ گردیده،دختر مصطفی‌خان برادرزاده محمود خان بلوچ است. مصطفی خان دختر خود را به زنی به پسرشاه شجاع (شهزاده تیمور) داد و همینکه شاه شجاع به قصد سنداز قندهار حرکت کرد به کندا ب رسید محمود خان بلوچ نیز باششهزارعسکر به اردوی او پیوست موفقیت از ان شاه شجاع گردید (۷٥) .

ب: القابیکه دردوصدو زائیان بزنان داده شده بود:

احمد شاه بابا به ارجی که به زنان قایل بود نه تنها دخالت ایشانرا در امور مملکتی جایز می پندا شت القابی نیز بـه زنان منظور فرمود گرچه دادن القاب برای مردان وزنان در دوره های مختلف نیز مـرسوم بود چنانچه در دوره ال تیمور وال ناصر القابی نظیر انا بیگم بیگمان وبعضا هم لقب اقا نیز به زنان داده میشد چون امیر بیگم ،شاه بیگم ، وزیر بیگم واقا جان وغیره در عصراحمد شاه ودودمان او القابیکه از کلمات واصطلاحات باستانی کندهارودیگر نقاط افغانستان که کاملا به اصول وعنعنا ت مطا بقت داشـت برسمیت شناخته شده برای زنا ن معتبر خاندان شاهی واهل دربارشاه ککو ،شاه ببو ،شاه بی بی ،شاه ادی لویه ادی ،خوری ،بی بی خوری ،اده کو ،بی بی کو، بی بی ،بی بی کلان، وامثال هم مروج بود برعلاوه القاب دیگر از قبیل علیا حضرت ،علیجاه، ملکه ،شاه بیگم، امیر بیگم ،وزیر بیگم شاه خانم ،شازاده خانم ،امیر بی بی ،اقا بی بی ،سردار بی بی، نیـز تائید گردیده است .فرامین عنوانـــی زنان محترم در بار اشراف باجملات اتی شروع می گردید .عفت ماب ،

مصمت ماب . قمر نقاب ، خورشیدمصمت ماب . قمرنقاب ، خورشید احتجاب ،عالیه صفات ،معالیه صفات‌گوهراراء ،جوهراراء ،زینت اراء ، گوهرنسأ ، جوهرنسا ، زرین تاج،فرخ‌تاج ،مهرجهان ،نورجهان ،فاطمه الزمان ،مذیحه الزمان ،خدیجة الزمان،جملیته الزمان .به غرض روشـن شدن مطلب فرمانی ذیل را نقل‌میکنم.که در ان زمان شاه فرمانی راجع به مالیات زمین مادر خود فاطمه‌بیگم صادر نموده است .

اعوذ بالله تعالی ــحکم همایون‌شد : نواب ثریا جناب خورشیــد احتجاب ،تقدس نقاب ،رابعه اطوار،بیگم بیکمان ،بانوی بانوان ،اشرف زنان زمان صفوه نسأ در آن قـدهمطهرات جهان ،اسوه مقدسات ملکه ملکی خصایل ، مالکه عالیه قدسی‌شمایل ،مهبط انوار رحمت یزدانی مورد انظار مغفرت ربانی ،بلقیس‌دوم ومریم ثانی ،مهدعلیا ممتازالزمان حرم محترم تیمور شاه ثانی علیــــاحضرت فلك رفعت فاطمه بیگم پرده گزین مقام عظمت واحترام صـــدرنشین مشکو ی ابهت واحتشام زبده مخدرات معالیه مقام ،سرغنه ازواج،محترمات قدسی منشیان ، والاه ماجده شریفه شهنشاه خدیو زمان با کرام‌وافره عمر واقبال واعزاز فاخـــره دولت واجلال بحق عایشته الکبر اوفاطمته الزهرا مستدام وبا دوام‌بوده ومراتب تعظیم وتکریم زبده افاق راز وفور عواطف شرایف بپذیرند و بنابر عرض والتماس عاجزات‌خادمات‌بارگاه آن صدر نشین حجاب وپرده نشین شرافت که طلب رقم مجددنموده بودند ،تا خاطر خطیر همایون از جمیع امور کار خانه دولت به‌حرمت سپهر مکرمت والده والامنزلت بانطرف متوجه شده موازی یکصدوهشتاد جریب زمین شامل درختا ن مثمر وغیر مثمر که بدو نهز جاری‌اب حوزه واقعه ان از جوی شاهی وجوی ده افغان معلوم می باشد وچند باغستان در دامنه کوه شمالی اراضی بلوك دارالسلطنته کابــــل‌واقع از زمان میمنت اقتران شاه‌بابا ثریا مکان بان سرخیل بانوان حرم‌عفت توام سلطان جنت اشیان رقـم بخشش عنایت داشته بدستور ماکان‌سپرد کار کنان دیوان اعلی فرموده بروفق رقم اشرف تاکید اکید نمودیم‌که جمیع محصولات از سر درختـی وزراعتی آنرا از جمع وقید خالصه‌جات سلطانی ودفاتر حساب رعیتـی وضع وسوا وبــه صرف خادمان وخادمات ملکه محترمات ملائك صفات درانیه محسوب ومجـرا دارند وازمداخله در امور اب وزمین مخروبه

ومتروکه وباغ ونهر از هر طـــرف قدغن بلیغ داشته به ناظر وسر-
پرست وزارع وزارعان ومیراب به هیچ باب دخل وتعلق نداشته بهیچوجه
مزاحم ومتعرض نباشند ومی بایـد مراد صاحب دولت جمیع کار کنان
دیوان اعلی وناظران تحت علیا جاه جان نثار خان کابلی به قرار حکم
اشـرف والا رفتـار وکـردار نموده مستوفیان عظام کرام سر واخیر رقم
قضاشیم هذا را در دفاتر حدود ثبت وحسب مقرر معمول دارند ورقم مجدد
هر ساله نخواهند فی هذا شهـــــر رمضان ۱۲۱۰ ه .

احمد شاه بابا به زنان منحیث عاملان صلح ،دوستی وهمبستگی نظر
میکرد وانانرا مظهر اتفاق وهمبستگی دوقوم دوقبیله وبالاخره خانواده‌ها
می شمرد ،از ینرو شهنشاه افغـان برای تامین همین مقصد با دخترا ن
وخواهران سران مختلف قبایل خویشی‌ها کرد هم خودش وهم برای پسران
خود ز خوانین واشراف زادگان و سرداران اقوام مختلف حتی مذاهب
اسلامی ساکن داخل سرحدات افغانی وخارج از مرز ازدواج کرد ،ووزرأ
واراکین عمده دولتی را نیز به چنین عمل تشویق نمود که در صفحا ت
بعدی معرفی خواهند شد ونقشیکه این زنان خود شان ویا خویشاوندان
شان به نفع مملکت یا ضرران انجام داده اند به ترتیب تاجائیکه امکانات
در دست است تفصیل داده خواهند شد .باید متذکر شد که این وصلت
ها وپیوند ها تاوقتیکه احمد شاه درانی زنده بود در تا مین امنیت
مملکت وتحکیم دوستی ومؤدت بین قبایل واقوام خیل ها مؤثر واقع شد
ولی پس از وفات احمد شاه بابا تاثیر خود را از دست داد، که البته
جریان وقایع در صفحات بعدی (درجایش) ثبت خواهند شد .

برعلاوه زنان حرم ودر بار که در امور دولتی حق دخالت راداشتند
احمدشاه بابا زنان دیگر را که ازخود شجاعت ولیاقت ابراز کرده اند
نیز احترام نموده مورد نوازش قرارداده است که از آنجمله می توان
(زن میرمنو) را یادکرد وارج گذاری از شهامت میرمن عینو را شاهدقول
خود آورد .

میرمن عینو: زنیکه ممثل احساسات وطن پرستی وشهامت افغانـی
بود ودر زمان احمد شاه بابا زندگی میکرد ،میرمن عینو بود .سال تولد
ومرگ او معلوم نیست .نه شاعربود ونه نویسنده بلکه از سواد
نیز بهره نداشت ،از خلال زندگـی او معلوم است که مربوط به طبقه

از طبقات اجتماعی بود که بادرباردرباریان ارتباطی نداشت .این زن خانم مرد سربازی بود که شوهرش بادیگر سربازان در کاب اعلیحضرت احمد شاه درانی در سفر هند همسفربود ،پس از فتح وپیروزی در راه بازگشت احمدشاه بابا امر توقف‌دادوفرمود که فردا باجاه وجلال وکوکبه خاصی سلطنتی وارد شهر کندهارمیگردد ولشکریان هم استراحت نمایند .شوهر عینو تاب فراق رابیش ازین نیاورده منتظر فردانشد وبه خانه آمد .خانم باشهامت اوکه‌چنین اورا یکه وتنها دید ،وارخطا پرسید چه شد که تو آمدی ؟احمدشاه غازی چه شد ؟ زود باش بگو در جنگ فتح نصیب شد یا نه؟عسکر جوان با او اطمینان داد که فتح نصیب احمد شاه غازی گردیدوجریان معطل شدن شاه ولشکر و زود آمدن خود را بیان کرد .

میرمن عینو که خون پښتنوالی‌در عروق وشراین او جوش می‌زد، فریاد براورد وگفت : «دیگر مردان‌به زنان خود عشق نمی ورزیدند آنها ارزوندا شتند که زودتر بخانه بیایند ،تو که هستی که از احمد‌شاه غازی هم اولتر بخانه برگردی»ای بی ننگ زود باش وبر گردی ، فردا با پادشاه محبوب ولشکریا ناو یکجا بیا ،تا من چون زنان دیگر بخوشی از تو استقبال کنم ،زودباش برو ،ورنه زنان قریه اگر ترا ببنند ،پرسشها خواهند کرد ومرا طعنه خواهند داد .دیدن من‌نیز بر تو حرام باد» .مرد جوان که به‌گناه خود مقر وجز اطاعت چاره نداشت نادم وسرافگنده برگشت وبالشکر پیوست .احمد شاه درانی از جریان واقف گردید ،اورا نزدخود خواست وجریان وواقعه را جویا گشت .جوان آنچه شنیده بودبیان کرد .احمد شاه بابا راشجاعت زن افغان خوش آمد ویك كاريز راكه تا امروز بنام کاریز عینو در مشرق شهر کندهار یاد می شود باوبخشیده درختم قسمتی از پارچه شعریکه ښاغلی امین الله زمریالی‌باین مناسبت سروده وحکایت را تمثیل نموده است نقل میکنم :

ښځې واوریده دا حال — بیا یی وکړه دا مقال
زما دیدن پر تا حرام دی — که می څه‌درته اکرام دی
تاپری اینښی ننگ ونام دی — ستا دزړه څنگه ارام دی
احمد شاه پروت پرسارا — ته را غلی یی په غلا!

ښنګه ګوری به عسکر ته ؟ بیا به څه وایی افسر ته ؟
چی زه چیری‌ومه تللی؟ بیا په څه یمه راغلی؟
میره ورك وی تل له کوره همپه ننګ‌وی ټینګ هرګوره
کاشکی زه مه وای ژوندی چی داحال نه لیدی
سترګی نه لرم په کلی هم پیغور دی و ګری.

۲- مغلانی بیگم نیز از جمله‌زنانی است که بنابر لیاقت واستعداد خود به حکمرانی لاهورمقرر گردید . در سال (۱۷۵۳ ع) میرمنو معین الملك کشته شد .احمدشاه بابا پسرش میرمومن را بحیث حکمران لاهور مقرر فرمود . چون‌میر مومن هنوز بسن بلوغ نرسیده طفل بود احمد شاه بابا فرمانی صادرکرد که مغلانی بیگم مادر میرمومن تاوقتیکه پسرش بسن بلوغ برسدکار های حکومت لاهور را چون حکمران حقیقی پیش ببرد . بعد هادر اثر اختلاف بین امرا و مغلانی بیگم خواجه عبدالله خان بن نواب‌عبدالصمد خان بیگم مذکور رامحبوس ساخت .احمدشاه بابا شورش رارفع‌کرد وشهزاده تیمور را بحکومت لاهورتاسند وتنته مقرر فرمود(۷۶)

در زمان احمد شاه بابا برعلاوه‌شخصیتهای در بار که جایگیری ها ووصله ها میگرفتند وبرای یك عده‌اشراف واریستو کرات ها قطعه زمینی ، ولایتی و غیره بطوربخشش داده می شد بزنان نیز این حق را قایل گردیده بود وبادرنظر داشت خدمت وصداقت آنان و یا شوهران شان بانها نیز جاگیر می‌بخشید چنا نچه در صفحه قبل داستان بخشیدن کاریزی به عینومطالعه گردید برعلاوه میرمن‌عینو به مغلانی بیگم نیز جاگیری در لاهوربه عوض خدما ت شوهر ش بخشید (۷۷)

پس از معرفی زنان وملکه های‌معتبر درباره سدوزائیان نابجانیست اگر از یکی از زنان که در حرمسرازندگی میگرد ،ازامتیازات زنان معتبر محروم بود سواد نداشت ولی‌صاحب استعداد بود وادعای قبلی مرا ثابت می کند که زنان در هرطبقه وقشر اجتماعی که مربوط هستند وبودند از استعداد خدا دادسرشار بوده اند .این زن که زینب نام داشت دختر عوض قوم فیروزکوهی (داده باشی) حرمسرا بود . این زن را که به لهجه عامیا نه‌شاعره محسوب میکردند به طریق

ناز شهزاده یونس چنین سروده بودکه بخاطر این سرود خود مورد نوازش زمان شاه قرار گرفت و به گرفتن دو قطعه نگین ثمین از جواهر خانه خاصه سر فراز شده که ذیلا نقل میگردد :

تخت شاهی جای تو بالاحصار فدای تو
خیاطای شاه بابا (۷۸) میدوزه قبای تو
نور چشم پاد و شا تاج سر مردما
در کری کفش تو میخ شوه نال طلا
چوب دست آبنوش زینت دستای تو
حکم کنی همچو شاه برسر ایل والوس
یونس دور زمان یوسف ثانی توئی
لایق تاج و نگین شاه درانی توئی
لائیق هنگ و سپا تاج سردایه ها
فخر غلامان شاه زینب ونشانی توئی (۷۹)

احمدشاه بابا در عین حالیکه میخواست نفوذ خوانین را کم کند وآنها را به حکومت مرکزی تابع نمایدلهذا نه تنها خود به از دواجهای سیاسی پرداخت بلکه در بعضی جاهاوزیر ودیگر اراکین دولتی را نیز تشویق می نمود تا از سر خیلان‌زن بگیرند ویا ینوسیله سرخیلان را با دوام دوستی وخویشی به‌خودنزدیك نماید چنا نچه از دواج (بلقیس بیگم) دختر وزیر شاه ولیخان با میزائی با شهزاده‌سلیمان واز دواج خود وزیر شاه ولیخان باصاحبه بیگم (دختر نواب سردارخان) را میتوان طور مثال ذکر کرد :

بگی‌خان: که بنام شاه ولی خان‌زائی فوفلزائی ومرد با نفوذ ومدبر ومقتدر قوم خود بود .احمد شاه‌دختر اورا که بلقیس نام داشت‌به زنی شهزاده سلیمان عزشرف بخشیدوخود شاه ولیخان را که در ایت کافی داشت بحیث وزیر که به‌اصطلاح امروز حیثیت صدراعظم را داشت مقرر نمود .

بقول مورخ و کیلی فوفلزائی (به‌احمدشاه بابا اطلاع رسید که یک تن از سردار ان متوطن علاقه کهدامن‌که اصلا از مردم بخارا بوده ودر محل(اوچکان) (بلوچکان) (۸۰)که نقطه‌حاصل خیز وسیراب ودارای باغهای

پر میوه میباشد بود وباش دارد وبالای تپه بلند که بنام (شالدوزی) مشهور است قلعه عریض ومتیـــن بنیاد کرده چون قلعه او در معبر سمت چاریکار قرار داشت وشخصاً دارایی وتمول از قبیل پول ، طـــلا ونقره وغیره فراوان دارد خطری ازاین ناحیه برای امپراتوری موجود است) (۸۱) احمدشاه بابا به وزیرشاه ولیخان امر فرمود تا با دختر حسین وعفیف نواب سردار خان ازدواج نماید پس ازاین وصلت نسبت به رویه محترمانه که سردار خان باوزیر شاه ولیخان نمود احمد شاه بابا به او لقب رستم خان داد ومتعاقب ان بمطابق همین سیاســت سردار زمان‌خان برادر سردارنوابخان بادختر میرسیف الدین مشهور بــه ایشان صاحب استالف ازدواج کرد.

از ثمرهٔ ازدواج وزیر شاه ولیخان دختری بنام (صالحه) بدنیا آمــد ابتدا درقندهار می زیست وقتیکه وزیر شاه ولیخان کشته شد وتیمور شاه به کابل آمد بی بی صالحه نیز به کابل آمد ودر قریه لــوچکا ن کوهدامن بادختر خود (صالحه بیگم) که زن رحمت الله خان بن دریاخان فوفلزائی بود زندگی میکرد ودرهمانجا وفات یافت ودر همان محل دفن گردید چنانچه از لوح مزارش پیدااســـت بـــــر عـــــلاوه که زنان در امور سلطنتی ودرباری سهم داشتند در یکی از دفاتر عمده که احمد شاه بابا تنظیم نموده وبوسیله آن از مخفی ترین امور مربوطه به اشخاص رسمی وحالت مردم آگاهی حاصل میگرد همانا دفتر اخبار و هر کاره باشی که به اصطلاح امروزدفتر ضبط احوالات وجاسوسی است بود قرار نوشته محترم مرحوم غبارشعبه جاسوسی او شامل مستخدمین مردانه وزنانه اما متقی وپارسابودوانتظام این دایره کمك زیادی در پیشرفت امور دولت می نمود پس معلوم است که احمد شاه بابا در تنظیم واداره وبنیان گزاری یــك افغانستان قوی تنها از مردان کار نگرفته بلکه به زنان نیز در هرساحه سهمی داده است (۸۲)

جشن عروسی

در عصر امپرا توری درانـــــی(۱۱٦۰ ه ق ـ : ۱۲٦۰ ه ق) مراسم تجلیل خاطره هـــای ازادی واغــازکشور ستانی بیادگار فتح وپیروزی طایفه باعزم افغان بر پا میگردیدوچون شخص شخیص احمد شاه بابا غازی نورالله مضجعه مرد درویش‌صفت وروحانی بود در بساط بارگاه شهریاری ساز وطرب رانمی پسندیدچنانچه در حیات یکبار بطورامتحان روحانیون بدربار ساز خواسته بود.وان عمل چون شکل امتحان داشت بار دیگر تکرار نشد و در محافل‌محافل بزرگ سلطنتی هر گز ساز وسازنده نخواست .اما در مراســم‌تجلیل سلطانی بنام شاد یانه فتح معمول بود .

در عصر سلطنت تیمور شــاه‌زمانشــــاه بنـــام جشن سلطانی مراسم بزرگ رسما اعلام گردیداماجشن سلطانی ولادت وختنه سور ی وعروسی شهزاده گان وجشن‌فتوحات‌در هر نقطه ای که تصادف میگرد برپا میداشتند وهمچنان در دورا نسان وقت معین نیز نداشت .یعنی تدبیری سنجیده بودند کــه جشـــن‌سلطانی برای مسرت افراد وملـــت شهنشاه که از فتح یك شهر موقع‌مسرت در افتخار دست دهد بیادگار امر ضروری است مگــر بــلا سبب‌نباشد وباید در هر موقع که برای

یکی از کامیابی های بسیار بزرگ‌مراسم جشن سلطانی بعمل اید .
درعصر زمانشاه جشن جلوس وجشن فتح لاهور وجشن فتح هرات از نامی ترین جشن های سلطانـیآن‌عصر است که‌جشن های عروسی وولادت شهزادگان وختنه سوری راتحـت الشعـاع میگیـرد . در جشـــن هـــا ی سلطا نی‌عادتی داشتند که مانند جشن ها ی امروزی اشخاص مستحق رتبه را درجشن سلطانـــی خلعت هـــا ی زر دوزی مـــی پوشـــانیدنـدیعنی کسا نیرا که در فتوحات مصدر خدمات میشدند در جشن سلطانـی‌بانچه مستحق بودند نایل میگشتند والقابیکه ذات شهنشاه لازم میدا نست علی قدر مراتب بر امرا او کار پردازان سلطنت اعطا میگرد وشهزاده‌گان را یکی از ولایات‌فرمان برقراری می بخشید وقللرا قاسی‌ویساول وکیکراق ها وغلامان خاصه وپیش خدمتان خاصه وخواجه سرا یان رابه لباس های زرین وسیم دوزی که تماما از مخمل های‌بسیارزیبا میبود ملبس می‌ساختند ودیوار های قصور وبازارها وکوچه ها رابظروف نفیس واینه های بلورین وتکه های اقشمه ومخمل های گوناگون واقسام قالین می ارا ستند و برای افروختن چراغان شب برای‌هرکوچه ومحله چندین خروار تیل امر مصرف میدادند وتمام ساکنین شهروخوانین را با انواع پوشا کـه و خوراکه سرافراز میساختند شهزاد گان بالباس های زرین برپشت فیل نشسته از میان اردوگاه و پیشگاه‌صفوف پیشکاران خاصه میگذشتندو یك یك شمعدان طلا دردست غلامان‌زرین پوشان خاصه در هنگام شب داده میشد تا در جلو شهزاده‌گان‌دردو پهلو میرفتند واسپان را با زین ویراق طلا ونقره مـــی آراستند وچون درمضامین تاریخ استنادصحیح در کار است ویك شمه ای که ازاوضاع سلطنتی و ایام سرور آن عصر برین گفته شباهت میرسانـداقوال میرزا عشرت است کـه در جشن عروسی شهزاده همایون‌انشادکرده است واز برای تجسم تجلیل عروسی عصر در انیان ، برخی ابیات‌مطلوب درج تاریخ میشود :

شه بافروشان تیمور ثانـــی   کزوزیبینده شد گیتی ستانی
خدیو کامگار دانش امـــوز   جهان بان شهریار تخت افروز
زبهر نوجوان فرزند دل بند   همایون کامگار بخت پیونـد

نقش وموقف زنان در دوره سدوزائی ها:

پری‌پیکر نگاری گشت خواهان
ولی ازدو ده امثال واقران

چواین معنی بخاطردلنشین کرد
دلی‌سامان اینجمعی گزین کرد

ارادت پیشه گان دولت ودین
کمربستند چون نی بهرائین

عماراتی که می‌زد سربر افلاك
به ائین بستنش گشتند چالاك

زرز بفت خطا و مخمل چین
درو دیوار آن دادند ائیـــن

دگر زائین های مهر کردار
که عکسش کردعالم راطلاکار

زر وزیب دگرشد جلوه افروز
رخ شب داد رنگ• چهره روز

مغنی هازاوانی وچنگ (۸۵)
چوبلبل ناله ها کردند آهنگ

بزرگ وکوچك از آوازه رود
الم پرداز سامان دم‌ورود (۸٦)

به‌قانون مغنی ناله سـرکرد
که‌غم ازپرده دل سربدر کرد

چنان بربط (۷٦)، زنانش آتش افروخت
کـه بـط در عالـم آب از اثر سو خــت

سرائید ازته‌دل ناله تنبور(۸۸)
که‌عشاق‌ازنوایش گشت‌مسرور

پریوش ساقیان سیـم اندام
به‌ساغر ریختند صهبای گلفام

صراحی دمبدم گردن کشید ی
پیاله گرد لب چون جان چمیدی

چوچشم‌خویش‌ساقه گشت‌سرمست
بهردم ساغر آسارفت از دسـت

دگر خنیا گران زهـره کردار
که چون کبك دری گردند رفتار

به نوعی دست خود بالا گرفتند
که آتش در درونها جا گرفتند

دگر چون جلوه گر قامت نمودند
به مردم از جنون صدره کشودند

چه نقاشی که نقاشان کامـــل
نمودند اندر آن ایـوان منـزل

عجب نبود زکلك چهره پرداز
که گیرد طاهر تصویر پـر داز

گر تمثـــال باغ گل کشـیده
هزاران نالـــه از بلبل کشیده

اگر تصویر لیلی را نمـــوده
به مجنون راه صحرایی کشیده

اگر بر نقش شیرین کلك رانده
هزاران کوهکن در خون نشانده

چه گوید خامه در وصف چراغان
که‌خورشید ازخجالت گشته‌پنهان

چه گویم من از نعمت های الوان
که می‌زد طعنه برماکول رضوان

زحلوای رنگا رنگ دیگـــــر
که بود از یك دیگر بسیار بهتر

دگر از بره هـــا ومرغ بریـان
مزعفر با کباب ونان تفتـــان

دگر از نقل وشربت های الوان
مربا ها تمام سیب مشکـــــان

زجنس خوردنی هر چیز خواهـی
مهیا بود اندر جشن شـاهـــی

زبان قاصر زخلعت های زرد وز
که چون خورشید بودی عالم‌افروز

خوانین جمله پوشیدند خلعت — در ارایش و آوردند قامت
خوانین چون نجوم وشاه چون خور — مشعشع کلهم از گوهر ودر
سران لشکری از دولت شاه — زخلعت های رنگا رنگ دلخواه
دگر ارایشی را جلوه دادند — در عیش وطرب برخود کشادند
تعالی الله زرین تخت عروسی — که در تاریك ماه ابنوشی
جواهر های ان از بسکه تابید — شکست انداخت در بازار خورشید
امید انست از درگاه بار — که این شان وشکوه شهر یاری
به رنگ چرخ دار وبر سر پا — خلل هرگز نگیرد اندران جا
دگر اثار این جشن طرب خیز — که فرحت زو کند هرلحظه انگیز
مبارك دارد ازالطاف و احسان — دگر میمون کند بروجه شایان
ولی تاریخ این جشن همایون — مدد جستم زعقل و دانش افزون
بیك مصرع جوابم کرد ارشاد — رهانید از غم با خاطر شاد (۹۰)

صفحات قبلی شاهد انست که احمدشاه بابا بمنظور استحکام مودت و دوستی وتاءمین وحدت بین مقام سلطنت وخوانین وصا حبان نفوذ روحانی وغیره یك سلسله خویشاوندی هاوپیوند هارا بوجود اوردو تجدید دوستی ها صورت گرفت وارامش نسبی درمملك برقرار گردید ولی پس از وفات احمدشاه بابای درانی این تابلیت مسکن تاثیر خودرا باخت وشیرازه سلطنت ازهم پاشید هرشاهزاده به تحریك اقوام مادری خود وبه خاطر کسب قدرت قبیله های منسوب به خود را جمع کرده درهر کنج وکنار بنای بغاوت راگذاشتند، چنانچه اعدام وزیر شاه ولیخان پادشاه شدن شهزاده سلیمان وبعداء به سلطنت رسیدن تیمورشاه عنوان اولین جرقه های رادارد که درخرمن همبستگی ووحدت امپراطوری احمد شاه بابا درگرفت حوادث بعدی یعنی بغاوت عبدالخالق خان و محمد اکبر خان سدوزائی نتیجه اتفاق یك عده خوانین ناراض از تیمورشاه به خاطر اعدام وزیر شاه ولیخان بوجودامد.

پس ازمرگ تیمورشاه مسایل خیلی حاد وپیچیده ای بوجود امد که سبب سقوط امپرا طوری احمدشاه گردیدازیکطرف موجو دیت زنان متعدد تیمورشاه وفرزندان ۲۳ گانه اوکه از مادران مختلف بوجود امده بودند از سوی دیگرچون تیمورشاه وفات کرد ،وولیعهدی بجای خود انتخا ب نکرده بود ودر زمان حیات خود نیزفرزندان خود را در نقاط مختلف بحیث

نقش وموقف زنان در دوره‌سدوزائی ها :

والی وحکمران مقرر نموده بود .درزمان مرگش همه در کابل نبودند در این گیرودار هر مادرر اگوشش میکردفرزند خود را به پادشاهی بقبولاند. حرمسرای شاه مرکز فعالیت وتشبثات وفعالیتهای سیاسی گردیده بود تا بالاخره به تلاش (فاطمه بیگم) مادرزمانشاه وکفایت خود او (زمان میرزا) بپادشاهی انتخاب گردید وبرادرانیکه درکابل بودند همه بندی و تحت نظارت گرفته شدند پس ازبرگزنیش زمانشاه بمقام سلطنت بین شهزاده-گان اختلافات پیداشد .

چنانچه شهزاده همایون و شهزاده‌محمود از تبعیت به شاه سرباززدند که درصفحات قبلی ذکرشد.

زمانشاه میخواست اصلاحاتی در داخل‌مملکت بیاورد ودست متنفزین راز سر مردم عام کوتاه سازد، وباتشکیل‌حکومت مقتدری چون جدخود احمدشاه در برابرقوای استعماری سه گانه‌غربی (انگلیس ، روسیه وفرانسه) سندی محکمی‌ایجاد نمایدودرداخل‌نیزمتنفذین را در چوکات حکومت برتبه های عالی مقرر سازد و از کارهای‌شان وارسی وبازپرسی به‌عمل آید وجلوخود سری های بیجاگرفته شودتعلیم عام گردد وعلم‌وفرهنگ تقویت شود تجارت رونق پذیرد این اصلا حات که لطمه عبه نفوذ خوانین سرداران وروحانیون می‌زد وایشانراتحت کنترول می‌اورد، برای انهاقابل پذیرش‌نبود ،دست‌به توطئه‌زدندبفکربرانداختن شاه زمان واوردن شجاع الملک که‌از نظر سن‌خوردتر بـودافتادند ،و درنتیجه توطئه کشف و دسیسه کننده‌گان به شمول سردارپاینده‌خان که‌حامی اوبود ودراخـر مخالف شد اعدام گردیدند. وزیرفتح‌خان به‌ایران فرارکرد وبامحمود پیو-ست درخارج مملکت که سـه قـوه‌استعماری وقت منتظر چنین فرصتی نشسته بودند دست به‌فعالیت‌زدندکه ازانجمله انگلیس که عمیقـاء درکلتور عرف وعادات افغانان واردبود وعمیقاء مطالعه داشت از این فرصت طلایی بوجه نیکو استفاده‌برد، باشاه ایران (قاجار) طـوری پیمان بست کـه هر وقت زمانشاه‌بخواهد بسوی هند متوجه گردد او ناارامی های‌را در غرب (هرات) ایجاد نماید تامانع پیشرفت زمانشاه که خارچشم قوه های استعماری بودگرد د، شاه قاجار وحکومت انگلیس ازاین اندربازی ها استفاده کردندوازتاکیتك دیرینه وشمشـیر زنگ زده خودکه (نفاق‌اندازوحکومت‌کن) کار بگیرند بهتر است از زبان خود

یك انگلیس که مالکم نام داشت‌ونامه به‌حکومت انگلیس در سا ل (۱۸۰۱) نوشته مطالعه کنید :

غرور ونخوت وکینه درافغانستان‌بیشتر از هر مملکت دیگر آسیائی است‌کپتان انگلیسی‌در نتیجه فعالیت‌دامنه دار خود رگ اصلی سرداران وفرزندان تیمورشاه را در یافته بود وآنقدر آتش نفاق را بین سران وو ابستگان مادری آن ها دامن زده‌بود که با اطمینان خاطر به حکومت خود نوشت چنانکه از اوضاع جاریه بر می آید برای امسال (۱۸۰۱) ء وحتی برای سال آینده خطری ازناحیه افغانستان متوجه هندوستان نخواهد بود .زیرا محمود ازخراسان‌حرکت کرده ویقین است قندهار و نواحی آنرا اشغال کرده است .رؤسای ناراضی‌مخصوصاً وزیرفتح‌خان به اوپیوست و مشغول تجمع قواء‌برای جنگ وسال اینده می باشند زمانشاه در زمستان قادر به حمله نیست زیراکه راه ها مسدود است تاانوقت شاه ایران وعده داده که به خراسان حمله کند پس زمان شاه انقدر مصروف خواهد بود که‌مجال حمله رانخواهد اشته (۹۲)

فیودالان ومقتدرترین هم باوجود یکه اوضاع عمومی جهانی مخصوصاء پیشروی استعمار انگلیس وزد وبندهایکه بین سه امپراطوری بزرگ جهانی موجود بود خوب میدا نستندولی خودخواهی ها وجاه‌طلبی ها و منافع شخصی آنها را بیچاره ساخته بود بجای انکه یك‌دولت مرکزی و مقتدر را برای مقابله باموانع حمایت‌میکردند برخلاف در تضیف ساختن زمانشاه کوشش کردند وزمینه رابرای مخالفین مهیا ساختند واز نقطه خیلی ضعیف اندر بازی ها استفاده‌کردند ومملکت را به بدبختی وفلاکت مواجه ساختند مدتی طرف یك برادررا گرفتند وچندی برادر دیگر رایاری کردند تابالاخره محمود توانست که‌به کمك وزیر فتح خان که بامادرش قرابت قومی داشت ویك عده خوانین‌مقتدر را که موقف های اجتماعی‌خود را در خطر میدیدند ،باوپیوستندزمانشاه را محبوس وکور کردند و خود استفاده ها بردند ،وزیر فتح‌خان‌بحیث وزیر اعظم مقرر شد برادران هژده گانه خود را در ولایات مختلف‌مقرر کرد وبخاطر از پا در اورد ن عطا محمد خان والی کشمیر بارنجیت‌سنگ داخل مذاکره شده وبرای اولین بار باب مذاکره را درباره سرنوشت‌افغانستان با اجنبی باز کرد (۹۳)

نقش وموقف زنان در دوره‌سدوزائی ها :

همچنان در موقع حمله قاجار که به تحریك روسیه تزاری واقع شد برادران محمد زایی به عوض آنکه دولت مرکزی را حمایت کنند چهار هزار عسکر بسر کردگی شهزاده‌عمر جان پسر سردار کهندل خان به کمك حکومت قاجار به هرات فرستاند. محمود مرد عیاش بود مردم از عیاشی او ظلم حکام ووالیان خود به ستوه آمده بودند برادر سکه (علاتی) زمانشاه وبرادر اندر محمود که در آنوقت والی پشاور بود به غرض انتقام برادر برادر عسکر تهیه دید وسرداران وخوانین که تحقیر شده بودند به دور او جمع شدند وشاه شجاع پادشاه شاه محمود بندی شد .

بخش سوم

در این بخش مبحث طرف تحقق،،نویسنده کوشش میکند نقش زنان فوق الذکر وغیره را که در مواردمختلف ومواقع مختلف ،کرونو لوژیك وار بنویسد ونقل نماید واثرات آنرااز نگاه سیاسی واقتصادی واجتماعی جامعه انروز تحقیق وبه غرض معلو مات مزید خواهند گان محترم تقدیم می دارد .

در زمان سلطنت احمد شاه درانی وتا وقتیکه خودش حیات داشت این نوع خویشی ها ونسبت های قومی موثر واقع شده بودوامنیت درسراسر مملکت تامین گردیده بود ولی بعداز وفات احمد شاه بابا که پای اقتدار وقدرت در میان آمد هر یك ازخوانین وسرداران واهل نفوذ تلاش میکردند تا خواهر زاده خود را وداماد خود راتقویت نماید تا براریکه سلطنت بنشینند وشهزاده گان هم بخاطردعوا برتاج وتخت به قبایلی تکیه میکردند که به قوم مادری ایشان مربوط بود که از نظر تاریخ پادشاه شدن شهزاده سلیمان را اولین مثال قبول کرد .به عبارت دیگر اولین جرقه بی اتفاقی در تاریخ قرن نزده درافغانستان دانست .

۱- احمد شاه بابا در زمان حیات خود تیمورشاه را بحیث ولیعهد انتخاب نموده بودمگر وقتیکه مریض شد وغرض استراحت به کوه توبه رفت .تیمور شاه درانی در هرات حکومت میراند با یك عده از خوانین به عیادت پدر جانب کندهارا حرکت کرد .وزیر شاه ولیخان که دامادخود

(شهزاده سلیمان) رامیخواست وارث سلطنت معرفی نماید لهذا به تیمور شاه امر باز گشت به هرات را داد وخودش بایك عده خوانین در تماس شد ضمناً بلقیس بیگم زن شهزاده‌سلیمان با استشاره شوهر وپدر خود در بالین احمد شاه بابا نشست وبه مجرد فوت او خاصه ترین نوکر خود را فرستاد به سلیمان خبر دهد تامنحیث پادشاه خود را اعلان نماید ولی تیمور شاه بزود ترین فرصت بسوی کندهار آمد ودر نتیجه شهزاده سلیمان عذر خواه شد وبعیث کرد همچنان وزیرشاه ولیخان باپسرانش به خیمه تیمور شاه به مقصد شفاعت‌خواهی آمدند ولی تیمور شاه که سخت براشفته شده بود همه کارهـای اورا نادیده گـرفت واورا با پسرانش اعدام کرد این عمل سبب‌اختلافات عمیق بین فوفلزائی ها و بی اعتمادی دیگر سرداران گردید .

۲ـ در حادثه دومی که پای زنان باعث نجات تیمور شاه گردید واقعه بغاوت عبدالخالق خان در قند هاراست عبدالخالق خان که بنام کاکای تیمور شاه خودرا وارث تاج وتخت‌می دانست در قندهار یك عده سر-داران درانی مخصوصا انانیکه بخاطراعدام وزیر شاه ولیخان از تیمورشاه ازرده شده بودند دور خود جمع کرده‌خود را بنام پادشاه در کندهار اعلان کرد و.با لشکر زیادی رهسپار دیارکابل شده حین رسیدن به نزدیك کابل سردار پاینده خان بارکزائی‌که‌مقتدر ترین سردار بود ومدد خان اسحق زائی بخاطری از لشکر عبدا لخالـــق بریدنـد وباعث شکست او (عبدالخالق) وغلبه تیمور شاه‌شدندکه خواهران شاه درسلك زنان‌تیمور شاه (داماد آنها ودر حرم سرای اوزندگی میکردند .

به ارتباط همین حادثه سردار دلاور خان خسربره (برادر زن) دیگر تیمور شاه نیز که تا نزدیك کابـل‌عبدالخالق خان را همراهی میکرد به لشکر تیمور شاه پیوست ودرجه و اعتبار بیشتری از شوهر خواهر خود کسب کرد وعبدالخالق خان را بـه‌شکست مواجه ساخت ،عبدالخالق‌خان دستگیر واز نور بصر محروم و درزندان افگنده شد .

۳ـ در توطئه دیگریکه بر علیه تیمور شاه درانی از طرف محمداکبر خان سدوزائی ابن سردار محمد خان‌ابن شاه عبدالله خان ابدالی که‌خود را وارث ومؤسس دولت ابدالی میدا نست چیده شده بود وچند تن از مخالفین تیمور شاه را به عنـوان‌انتقام خواهی کوری چشم وبندی‌گری

عبدالخالق خان گرد خود جمع کردولی بزودی دسیسه کشف گردید تیمورشاه اورا دستگیر کرد میخواست اعدامش نموده بجزای اعمالش برساند. ولی چون پای زوجه اش نواب شریف النسأ بیگم عمه سکه سردار محمد اکبر خان سدوزائی والده محمد علم‌خان ایشك اقاسی در بین بود به جهت این پیوند ها صرف نظر کردولی از نعمت بینایی محرومش ساخت وبا کاکایش عبدالخالق خان یکجا اورا زندانی نمود.

٤- جنگ باکند اپوریان که درتاریخ بنام جنك کنداپور یاد میشود. نیز یکی از جنگهای است که بخاطریك زن بوقوع پیوست. والی گندا- پوریان در زمان احمد شاه بابای درانی عسیب خان ودر عهد تیمورشاه اعظم خانرا خواهری بود پس حسین‌که بی‌بی سند ونام داشت، سردار محمد کریم خان پسر سردار جهان‌فوفلزائی تقاضای از دواج با اوکرد اعظم خان را این تقاضا خوش نیامداز اطاعت سرباز زد، شب هنگام با تمام قوم خود به کوه رفتند وجنگ‌سختی بین اشکر تیمور شاه درانی وگندا پوریان در گرفت که سبب‌اصلی انجز تقاضای کریم خان بخاطر ازدواج با بی‌بی سندو چیزی دیگری‌نبود (٩٤)

٥- در زمان تیمور شاه درانی وشاهان ما بعد وما قبل آن زنان حرم دارای قدرت ونفوذ زیاد بودند.

قسمکه در صفحات قبل اشاره شدمردم برای اجرای کار های مهم خود دست به دامن اهل حرم زدند و ازانها استمداد میگردند واهل حرم بصورت علنی وخفی در امور سلطنی‌دست می زدند حتی به کمك همین زنان، خوانین توطئه های می چیدند، انتریگ های در داخل حرمسرا رخ میداد که حیات پادشاه وفرزندان‌اورا در خطر میانداخت چنانچه بقولی مرگ ناگهانی تیمورشاه هم‌یکی از همین دسایس است که توسط زن خود او زهر خورانیده شد وگشته شده (٩٥)

وقایع زمان زمانشاه:

در زمان زمانشاه بر علاوه نقش‌مادرش که حتی در انتخاب خود زمانشاه را می توان نتیجه مساعی‌او دانست بعضی زنان دیگر نقش های را ایفا کرده اند که از انجمله:

١- وقتیکه زمانشاه از طرف‌خوانین وسرداران به پادشاهی انتخاب گردیدبنابه دستور ومصلحت‌سردار پاینده خان همه برادران

اندری اورا که در کابل بودند درمحبس بالاحصار بندی شدند محمود وهمایون که در انوقت یکی درهرات ودیگر در کندهار بودند بنای بغاوت را گذاشتند ابتدا همایون وبه تعقیب‌ان‌محمود درهرات از تابعیت زمانشاه سرباز زد ابتدا همایون سرکوب شدوزمانشاه عزم دیار هرات کرد محمود شکست خورد ویا صد نفر از طر فداران خود داخل شهر فراه گردید زمانشاه مستقیماً به هرات داخل شدوبرای شکستاندن محمود به فکـر تعقیب او بود که مادر محمود دخترعبدالحبیب خان بارکزائی نواسـه حاجی جمال خان به خیمه زمانشاه‌به غرض شفاعت پسر خود آمد وبه زمانشاه گفت (پسرم خیال سلطنـت‌ندارد اگر هرات را برایش بدهـی ممنون راضی خواهد بود.)

زمانشاه با حترام مادر اندر خودمحمود را عفو کـرد دوباره بحیـث حکمران هرات مقرر نمود کـه این‌بخشش را می توان اولین خطایـی سیاسی زمانشاه دانست زیرا اگـرمحمود را بجای دیگری می گماشت و در نزدیك خود کنترول خود میداشت‌وقایع بعدی رخ نمی داد .

۲ـحادثه دومیکه درعهد زمانشاه‌رخ داد سهم بارز (لویه ادی) زن سردار پاینده خان مادر وزیر فتـح‌خان بود که ذکـر ان در صفحه معرفی (اویه ادی) می اید لهذا ازتکرار آن صرف نظر گردید .

۳ـ زمانیکه زمانشاه امادگی‌گرفت‌که برای سرکوبی نوابان وحکام‌که از تخت انقیاد حکومت افغانی سربازمیزدند به هند برود شاه محمود در کندهار بنای شورش را گذاشـت‌شاه‌زمان از رفتن پشاور منصر ف شد وبرای مقابله با محمود اماده‌شد .محمود به کمك وزیر فتح خان از ایران بطرف کندهار حرکت کرددر راه (بهرام خان) والی سیستان دختر خود را به پسر محمود شهزاده‌کامران داد ومحمود را بادادن کمك نظامی تقویت کرد در نتیجه شاه‌زمان‌شکست خورد وعقب نشینی کرد ،و منجر به کور شدن وبندی شدن اوگردید ،وشاه محمود بحیث پادشـاه شناخته شد ولی در عین حال برادرعینی زمانشاه (شـاه شجاع الملك آرام نه نشست وبفکر انتقام برادرخود از محمود افتاد که البته تاریخ وقایع را در صفحات قبلی در جایش‌درج نموده ام ضرورت به تذکار در این جانیست .

فصل سوم

نقش و موقف زنان از سلطنت امیر دوست محمد خان الی امیر حبیب الله خان

در جریان سلطنت محمد زائییان در قرن نزده تفاوت چندانی درزندگی زنان رخ نداد از نگاه اجتماعی همان موقف را داشتند که در دوره سدوزائیان به ملاحظه میرسید ، زنان طبقات علیای جامعه در داخل حرا - مسراها حیات بسر میبردند ، درترتیب ونوعیت لباس وطرز دوخت وغیره ارایش و پیرایش واستفاده از زیورات قیمتی تفاوتی با دوره سلف خود نداشتند .در خلال حواله جاتیکه به قلم نورالحرم وعلیاجناب (ملکه های امیر حبیب الله خان) بدست آمده ،معلوم میگردد که لباسهای زنان معمولا از تکه های اطلس ،طوار ،بخمل وکمخاب وغیره تکه های زری وزربفت می بود .غذای شان معمولا اغذیه عنعنوی افغانی که شامل انواع واقسام پلوها،گوشت مرغ وکباب واغذیه شیرین چون حلویات وغیره بوده که دردوره سدوزائیان نیز معمول ومروج بود .

بهتر است پارچه نظمی را که (حمید کشمیری) به مناسبت عروسی وزیر اکبر خان در(اکبر نامه) سروده نقل کرد که غرض مقایسه باعروسی همایون پسر تیمور شاه که درصفحات قبل ذکر گردیده سند و مدرك خوبی است .در مقایسه این دو پارچه منظوم کمتر می توان اختلافی ویا امتیازی را در یافت که تفاوت چشمگیر بین دو دوره سلطنتی در قرن نزده باشد .

البته در خلال اشعار این دوشاعر می توان به عمیق جلال وعظمت در بارهای سلطنتی ، عرف وعادات ، لباس واغذا ، موسیقی وهمه انواع رسم رواج زندگی درباری داخل شد.

غرض تشریح بیشتر وواضح تراین فصل را نیز در چند بخش اتی تقسیم میکنم .

بخش اول :

در بخش اول ، زنان وملکه های معتبر یکه از زمان امیر دوست محمد خان الی امیر حبیب الله خان فعال ومشهور بوده اند وتاریخ اسما و کار نامه هایشانرا ضبط وثبت نموده ، ودر بخش دوم که پای استعمار انگریز به مملکت ما دراز می شودومبارزه بر علیه استعمار وراندن انگریز گرم میشود ، زنانیکه مستقیما در مبارزات ازادیخواهی واستقلال طلبی وضد استعماری اشتراك کرده اند معرفی میگردند .

از جمله زنان فعالیکه حتی دردوره سدوزا ئیها نیز مصدر کارهای مفید گردیده است می توان (لویه ادی) را نام برد همچنان مادر مدد خان ، عایشه سلطان (مادر ولیعهد) میرمن خجو (مادر وزیر اکبر خان) صابوجان (دختر امیر شیرعلی خان) بی بی حلیمه (بوبو جان) زن امیر عبدا لرحمن خان وبالاخره سراج الخواتین (علیا حضرت مادر غازی امان الله) ونورالحرم (محبوب سلطان مادر سردار اسدالله سراج) زنان امیر حبیب الله خان را نام برددر خلال تحقیق به اسمای زنان دیگر نیز برمیخوریم که مربوط خانواده سلطنتی نبودند ولی مصدر کار های شده اند که قابل تذکر ویاد آوری هستند که از جمله درین دوره بی بی کرمی کشمیری ودختر خان دایزنگی را می توان یاد آور شد .

چون امیر دوست محمدخان مؤسس وبانی سلسله سلطنتی محمدزائیهاست بهتر است قبل از همه نسبت نامه اووبرادرانش معرفی گردد وبعد دیده شود که سردار پاینده خان به غرض تحکیم روابط حسنه ودوستانه باکدام اقوام وقبایل از دواج نموده است وبخاطر تحکیم قدرت قبیلوی خود دامنه ی فامیل خود را تا کدام حد گسترش داده است .

زنان وپسران سردار پاینده خان:

۱- لویه ادی به قوم بارکزائی (۹۶)(به لهجه کندهار ، ادی) که قلعه لوادی درناوه بارگزائی هلمندبدو منسو بست .

مادر وزیر فتح خان که در تاریخ قرن نزده سهم فعال وبارز داشت .
تیمور قلی خان که در سیاست هیچ نقشی نداشت .

٢ـ نواب اسد خان
نواب صمد خان
نواب طره بازخان
پسران مادری بودند که به قوم بارکزائی بود . (٩٧)

٣ـ محمد عظیم خان مشهور بـه سردار کلان از مادر نصرت خیـل بدنیا آمد (٩٨)

٤ـ نواب محمد خان
از مادر یکه از کوهستان پروان بود بدنیا آمد (٩٩)

٥ـ پردل خان ،شیردل خان کهندلخان ،رحمدل خان ومهر دل خان که به نام سرداران کندهاری یادمیشدند.
مادر شان به قوم غلجائی وخواهر ملامومن حکمران شکارپور بود(١٠٠)

٦ـ عطامحمد خان
یارمحمد خان
سلطان محمد خان
سیعد محمد خان
پیر محمد خان
که به نام سرداران پشاوری یادمی شدند مادر شان مربوط به قوم بزرگ وبا نفوذ الکوزائی بود (١٠١)

٧ـ دوست محمد که بعدا بنـام امیرکبیر معروف گشت سه خواهرش از مادر یکه به جوان شیر سپاه منصور منسوب بود به دنیا آمدند (١٠٢)

٨ـ جمعه خان فرزند مادر تاجك بود .
٩ـ اسـلام خان

ازطرف مادر منسوب به کافرسیاه پوش بود
از مطالعه تعداد زنان سـردارپاینده خان در تاریخ ملقب به (سرفراز خان) است بخوبی معلوم میگردد که در زن گرفتن ها جنبه سیاسی بیشتر مدنظر بود زیرا نه تنها تعدادآنها قابل توجه است بلکه ملاحظات

قوم ،قبیله حتی دین ومذهب نیـز که در جامعه انوقت خیلی ها مهـم بود در نظر گرفته نشده اسـت ،یقینا کنیزان وسورتی ها نیز موجود بودند که اسما وتعداد انان توضیح نگردیده است .

امیر دوست محمد خان ازین حدوحدود هم پا فراتر گذاشته ،دارای چهارده زنان منکوحه ویك تعـــدادکنیزان که به قول مؤلف کتـاب (افغانستان در قرن نزده) ده کنیزداشت .امیر دوست محمد خان پنجاه ودو اولاد داشت که ازآن جمله ۲۹ فرزند او پسر ومابقی همه دختـر بودند که قراراتی اولاد ومادران‌شان‌معرفی میگردند .

۱ـ محمد افضل خان
محمد اعظم خان
مادر شان دختر ملا صادق علی‌نبگنبش بود (۱۰٤)

۲ـ محمد اکرم خان
پسر دختر باقی خان پروانی ازکوهستان بود .

۳ـ سردار محمد عظیم خان
صالح محمد خان
پسران زن بیوه سردار سلطان‌احمد خان بودند .

٤ـ شیر محمد خان
نیك محمد خان
از مادر باجوری بدنیا آمدند .

٥ـ محمد هاشم خان
از یك مادر دیگر از قوم باجوری‌بود .

٦ـ محمد شعیب خان
از مادر یکه به قوم صافی بودبدنیا آمد .

۷ـ محمد رحیم خان
به مادری منسوب بود که به‌قوم (توری) بود .

۸ـ فیض محمد خان
ولی محمد خان
حوا
هـاجـره
از بطن مادریکه منسوب به قوم(توری) بـود بـدنیـا آمدنـد .
این زن نواسه جهانگیر خان بود.

۹- محمد عظیم خان
پسر دختر ناظر مهر علی خان بود .
۱۰- محمد صادق خان
سرو جهان
از مادر سیاه پوش کافری بدنیاآمدند .
۱۱- محمد اکبر خان
غلام حیدر خان
شیر علی خان
محمد امین خان
محمد شریف خان
نواب بیگم (خانم سردار سلطان‌احمد خان)
فرزندان میرمن خجو دختر حاجی‌رحمت الله خان
فوفلزائی بودند (۱۰۵) .
۱۲- محمد یوسف خان
فرزند دختر عزیز خان (جبار خیل) بود
۱۳- امه المعطفی
بی بی زمرد
حبیب الله خان
مملکت
محمد زمان خان
احمد خان‌ی
محمد عمر خان
مادر شاه دختر شهزاده عباس‌سدوزائی بود .
۱٤- سیف اله خان
از مادر هزاره به دنیا آمد .
۱۵- محمد قاسم خان
وفا بیگم
شاه جهان
نور جهان
محمد اسلم خان
محمد حسن خان
از بیوه شاه محمود سدوزائی بدنیاآمدند که اسمش بی‌بی گوهر بود .

۱۶- اغا بیگم
فاطمه بیگم
مادر شان دختر تاج محمد خان ، نواسه وزیر غلام محمد خان وکواسه وزیر شاه ولیخان که وزیر عصـــر احمد شاه بود .
۱۷- شمس جهان
از یك مادر پشتون بدنیا آمد ، این دختر امیر دوست محمد خان مادر ملکه معتبر امیر عبدالرحمن خـــان (بوبو جان) بود .
۱۸- ملك جهان
از یك کنیز سورتی بدنیا آمـد .
۱۹- عایشه — فرزندان دختر اغا محمد خـــان
بی بی سایره — قزلباش بودند .
بلقیس — دختر ناظر خیرالله خان تاجـر ،
۲۰- درجان — پشاوری مادر شان بود
شرف سلطان
صاحب سلطان

اسمای زنان منکوحه امیر دوست محمد خان تاجائیکه از کتاب مومن لال (زندگی) امیر دوست محمد خان و(افغا نستان در قرن نزده) تالیف رشتیا بدست آمد ذکر گردید بــه غرض توضیح مطلب نویسنده کوشش نموده مختصرا خانواده ها وقبیلــه های انانرا نیزدر پاورقی شرح نموده است ،تا مطلب اساسی که ایجابات سیاسی که از این زن گرفتن هـــا متصور بود معلوم گردد .

طبق مقتضیات اقتصادی و اداب ورسوم زمان شاهان وامیران وخوانین روحانیون وملاکین وهمه متنفذین !(هرکس به اندازه توان مالی وبه قدر شهرت ونفوذ خانواده گی خود بر علاوه زنان منکوحه یك تعـداد زنان دیگر را نیز به نامهای سورتی وکنیز در حرمسرا هانکه میداشتند که تعداد شان محدود بود .چنانچه بروایات مختلف میگویند درحرامسرای خلیفه عباسی تا دوهزار کنیز شمرده شده اند .

امیر دوست محمد خان یك تعدادزنان نکاح شده دیگر داشت کـــه اسمای شان معلوم نیست وقرار بیان موهن لال که مولف (افغانستان در قرن نزده) نیز از ان نقل قول نموده می نویسد که زنان امیر که اولاد

نداشتند ویا اولاد شان در **گمنامی** مرده اند عبارتند از دختر ملا رشید کندهاری ، دختر خواجه **خانجی** کوهستانی ،دختر خان کلات ، **بی بی** کرمی (کشمیری) بیوه امین الملک ودختر خان مراد خان که در **دوره** دوم سلطنت خود با او نکاح کرد .در وقت وفات امیر هژده نفر از زنان او زنده بودند .

قبل از ینکه به رویداد ها ووقایع تاریخی که در نتیجه این ازدواج ها ونفوذ وقدرت ملکه های معتبر توضیحات ارائه گردد .زنان معتبریکه درین دوره از امیردوست محمد خان تا امیر حبیب الله نقش داشته اند معرفی میگردند .

۱- لویه ادی :

لوادی دختر (کلاخان بارکزائی) وخواهر منصور خان ومادر **وزیرفتح** خان بود .این زن برعلاوه تربیت فرزندان شجاع ودلاور زن مدبر و سیاسی بود .در سخاوت ودستگیری از ناتوانان شهرت داشت مردم بـا وعقیدت خاص داشتند ومحبوب القلوب مـکان بود .لهذا مردم همچنا نکه به احمد شاه درانی لقب (بابا) وبه زرغونه ونازو لقب (انا) داده بودند باین زن مدبر نیز لقب (لویه ادی) داده شده بود .از **شجاعت این زن** مؤلف کتاب پښتنی میرمنی چنین حکایت می کند که خلاصه ترجمه ان اینست .زمانیکه وزیر فتح خان بدست محمود کشته شد وقطعه قطعه گردید ،این خبر را به مادر ش آوردند ،قبل از همه پرسید : (فتح را که زجر وشکنجه میکردند اخ واف کرد یا خیر ؟تغیر حالتی از خودنشان داد یانه ؟)

قاصد در جواب گفت (نه) :

لویه ادی که متیقن شد فرزندش تادم مرگ شجاعت را از کف نداد وگفت :(شیر خود را به او بخشیدم) (۱۰۶) .

گر چه ظاهرا این جمله کوتاه است ولی از نظرمعنی انتهای علوهمت وشهامت اورا افاده می کند ، این جمله کوتاه با شعر شاعر نامور و بلند پایه ادب پشتو که در رثای فرزندش سروده همسری میکند .او در مرگ فرزندش (نظام) گفت :

کشکی ځوان دپښتانه په ننګ کی مړوای
نه چه کور لره روان شوله تلتکـــــه

(خوشحال ختك)

خوشحال به مرگ عادی فرزند جوان خود افسوس میخورد ومیگوید (ای کاش در میدان مبارزه به خاطر ننگ وناموس پشتونها می مرد و از بستر به گور نمیرفت) .

اگر شعر خوشحال ختك را نمونه ننگ وشجاعت وپشتولی قبول کنیم، جمله کوتاه لویه ادی را نیز بایدسمبول همت عالی واحساسات عمیق وطنپرستی دانست واعتراف بایدکردکه لقب (لویه ادی) بحق باو داده شده است .

از کار روائیهای سیاسی او نـه تنها اورا مؤسس وبنیاد گذار سلاله محمدزائی دانست بلکه مشاور بسیارخوبی برای شوهر خود ومربی اگاه به فرزندان خود در امور مملکتی بود.

در تاریخ ذکر است زمانیکه همایون پسر تیمور شاه یك عده خوانین و سرداران ناراضی را با خود همدست ساخت وبر علیه شاه زمان بغاوت کرد (قیصر) پسر خورد سال زمانشاه را که والی قندهار بود زخمی ساخت ودر محبس انداخت تاوقتیکه سردارپاینده خان با عسکر بسوی کندهار برسد لویه ادی که از ماجرا اطلاع یافت بسرکردگی یك عده خوانین داخل شهر قندهار شد ،مرتضی خان دامادخود را که خیال فتنه انگیزی وچور وچپاول داشت زخمی کرد وقیصر رااز بندرها کرد و برمسند حکومت قندهار نشانید (۱۰۷)

در مورد محبوبیت لویه ادی دربین عوام ،استاد بینوا می نویسد : زمانیکه وزیر فتح خان در حالت تبعید بسر می برد ،روزی مخفیانه وارد کابل شد وبه دکان نانوائی ایستادتا نانی بخرد ،دید که نانوا پس از هر نان ،نان سوم را یکطرف میگذاردومیگوید :این نان از (ادی) بالاخره فتح خان پرسید .این ادی کیست ؟که بعد از هر دو نان یکی را بنام اومیگذاری ؟نانوا درجواب گفت:این ادی (لوادی) مادر وزیر فتح خان است، مقصد ازین تذکر معیار محبوبیت وشهرب نیکوی این زن شجاع را مـی توان تخمین کرد .متاسفانه سـوانح مکمل واز کار نامه های او بیش از این معلوماتی در دست نیست . ولی به نامش در زمینداور وسادات بعضی اماکن منسوب است که طور مثال از(دادی واله) (دادی کلا) وغیره رامی توان یاد کرد .

از کار نامه های لوادی در قندهارمشهور است :هنگامیکه سردار پاینده

خانرا شاه زمان بکشت ،فرزندان او بهر طرف روی پوش شدند وروز عید در قلعه ادی ناوه بارکزائی هلمندفراهم آمدند تاباهم مشوره نمایند .
لوادی دریك ظرف کلان کچری قروت پخت و بین پسران خود نهاد تابخورند ،وگفت :پسرانم از کشتن پدر پندگیرید ،برخیزید شما بیش از۲۵تن جوان کاری وبا نام ونشانید ، تمام افغانستان بزرگ شاهنشاهی احمد شاهی در دست شماست پس از این لوادی از میان حصه روغن ظرف کچری قروت با انگشت خط کشید وگفت:این قندهار وحصه پنج برادریکه مادر ایشان غلجائی است .خطر دیگر کشید وگفت این ولایت پشاور حصه برادرا نیکه از بطن یك مادر الکوزائی اند ،به همین صورت کشمیر را بسردار دوست محمد خان معین نمود.

برادران بارکزائی از ینجا درتمام افغانستان بپرا کندند ،ودر راس همه برادران وزیر فتح خان بودکه سلطنت سدوزائی را منقلب نموده واز هرات تا کشمیر بدست گرفتند. مطابق این دستور لوادی بودکه امارت افغانستان در دست پسرا ن سردار پاینده خان افتاد ورسم کچری قروت پختن در روز عید یکی از عنعنات این خاندان بود که امروز هم این رسم در بین خانواده های محمدزائی معمول است (۱۰۸)

۲- مادر امیر دوست محمد خان زینب بنت موسی خان نیز ازجمله ملکه های معتبر سردار پاینده خان بود، به قوم منسوب به سپاه منصور که یکی از شعب فارسی زبانان کابل است بود ودر بساسفر های سر - فرازخان همراهی میکرد .

پس از اعدام سرفراز خان یك عده پسرا نش زندانی وعده دیگر فرار کردند وخاندان دچار عسر ت وپریشانی شد ،مادر دوست محمدخان با پسر دیگر وسه دختر در خانه «محمد» نام در معروف زندگی می کردند .عبدالمجید خان پسر کاکا ی دوست محمد خان به تاسی از رسم ورواج افغانی باوجود مخالفت مادر دوست محمد خان با او ازدواج کرد. همچنان عبدالرحیم خان طبق رسوم واداب قومی خواهر دوست محمد خانرا به زنی گرفت .این هر دوحادثه خوشبختی خانوادگی را جریحه دار ساخت وعواقب ان خوشایند نبود (۱۰۹)

این زن دارای چار دختر نیز بودکه در تاریخ از انها ذکر احوال و سهم انها در اوضاع سیاسی آنوقت نابجا نیست .

۱ـ بزرگترین خواهر امیر دوست محمد خان با شجاع الملک (شاه شجاع) در زمان سلطنت او از دواج کرد. موهن لال در کتاب خود چنین می نویسد: زمانیکه شاه شجاع وزیر فتح خان راشکست دادوخود براریکه سلطنت تکیه زد، وزیر فتح خان به کندهار فرار کرد، نواب اسدخان محبوس بود، به شفاعت مختارالدوله از بند رها شد، شاه اورا بنواخت وچون مهمان دولتی از او استقبال کرد در مقابل نواب مذکور کوشش کرد، تا وحدتی بین دو قوم بزرگ ابدالی که عبارت از سدوزائیها و بارکزائیها بودند قایم کند. لهذایکی از خواهران دوست محمد خان را به زنی شاه شجاع داد و به توسط این پیوند دوستی، اعتماد بین این دو خانواده ظاهرا بر قرار گردید نواب اسد خان. دوست محمد خان وگل محمد خان برادر مختار الدوله ازطرف شاه به کندهار فرستاده شدند تابا وزیر فتح خان مفاهمه ومذاکره نمایند واعتماد وهمکاری اورا با شاه جلب نمایند. از ثمره این پیوندسه دختر ویک پسر به نام شهزاده اکبر بدنیا آمد (۱۱۰)

۲ـ خواهر دومی دوست محمدخان مجبور ساخته شدبا عبدالامین قابچی باشی ازدواج نماید، این در موقعی صورت گرفت که وفادار خان اعدام شده بود وخانواده متلاشی ودر بدبختی بسر می بردند، مدتی مادر دوست محمد خان وفرزندانش در خانه دامادخود(قابچی باشی) زندگی میکردند. قابچی باشی ازاو دارای هفت فرزندشد که از انجمله عبدالرشید رامی توان نام برد (۱۱۱)

۳ـ مادر مددخان:

خواهر سومی امیر دوست محمدخان دختر سردار پاینده خان است که در تاریخ مخصوصا در مبارزات ازادیخواهانه ملی وضد استعماری نام او به قلم جلی ودرشت ثبت گردید. با عبدالرسول خان ازدواج کرد، دارای چهار پسر شد، شوهرش در جوانی وفات کرد. این زن عالی همت وشجاع برعلیه استعمارانگریز فعالانه افغانها را بر علیه دشمن تحریک میکرد. قرار نبشته موهن لال زمانیکه امیر دوست محمد خان در کابل شکست خورد وجانب بامیان عقب نشینی کرد وفامیلش طور زندانی به هندوستان فرستاده شدند، این زن مبارز مخفیانه به کوهستان رفت، شب وروز پای پیاده در قراوقصبات می گشت وخوانین وصا ـ

حبان نفوذ رابرعلیه قوای فرنگـی‌تحریك وبه همکاری با امیر دوست محمد خان تشویق میگرد .قلعه بابه قشقار که ازجمله مستحکمترین‌قلعه ها بحساب میرفت ودر اختیار میردرویش خان قرار داشت به اثــر تلاشهای خستگی ناپذیر همیــن زن‌شجاع ومبارز بحیث مستحکمترین سد برعلیه دولت انگلیس در آمـد .همچنا ن ملك سیف الدین خــان (کوهدره ئی) که شخص خیلی‌متنفذبود نیز به اثر مساعی مادر مددخان در قطار دشمنان انگریز قرار گرفت(۱۱۲) .

به غرض ارایه معلومات مـزیدداستانی راکه استاد محترم پوهاند عبدالحی حبیبی درباره این زن شجاع‌ومبارز افغان نوشته نقل نموده وبه خوانندگان محترم عرضه میــدارم

ــ«میرمن افغان که قران را دربغل،قریه به قریه میگشت ومردم را به جهاد میخواند سالهای ۱۸۳۹ ــ۱۸٤۲ از مشکلترین وســیاه ترین ایام زندگانی ملت افغان است ،که اشکر مجهز وتوانای (اندوس) ازاود هیانه هند انگلیسی حرکت کرده واز راه سند به افغانستان تاخت ، قندهار وغزنه وکابل را بدست آورد.

امیر دوست محمد خــان پایتخت‌خود کابل را گذاشت وبدر بار بخارا پناه برد چون کار دفاع مملکت بشانه خود مردم تکیه کرده بنابرین مردم افغانستان ناموران ایشان میکوشیدندکه سرنوشت خود را در افق غبار آلود ومجهولی بدست خود تعییــن‌نمایند .

درین هنگامه وگیرودار مدهش که دوسه سال طول کشید ،مردم افغاـ نستان به پیکار های عنیفی دست‌زدند ،وروز روشن را بر لشکریان متجاوز سیاه ساختند .

هنگاییکه امیر دوست محمد خان‌از قید پادشاه بخارا رهائی یافتــه وواپس به صفحات شمالــی کشورقدم فرا نهاد ،زن پخته سال ومتین که بین مردم به مادر مدد خان‌شهرت‌داشت وخواهر امیر بود در روستا های سمت شمالی کابل از فـــرزه‌کوهدامن گرفته تا غوربند ونجراب وگاب وپروان قریه بقریه میگشت.

این بانوی به منش مصحفی دربغل داشت ،وبهر روستا که میرسید، مردم آنرا فراهم آورده وسخنا ن‌حمیت انگیز میزد ،ومطابق رســم افغانی (قران وپلو یعنی گوشه‌چادررا پیش شان میگشید) ،وتا وقتیکه مردم به وی وعده جهاد ودفاع ملی‌را نمیدادند ،از ان جابر نمی خاست،

ونان آنها را نمیخورد ،اب ان دیه‌را نمی نوشید .
این میرمن افغان، بانوی وزریده‌وسخنور متنفذی بود ،ودر هر جا مطابق رواج ان مردم حرف می زد ،وی از دیهی به دیهی پیاده میرفت، وهنگامیکه در بین دیه میرسیداذان‌میداد ،ومردم را به دور خویش فرا خوانده ،سختان دل انگیزی میزد ،وجوانان وپیران رابه معایب تسلط فرنگی ومظالم لشکریان اجانب ملتفت‌می کرد وماننده خطیب جادو زبان ، عرق حمیت مردم را بحرکت می‌آورد.
جاسوسان فرنگی این بانوی وطنخواه مجاهد را تعقیب میکردند ، ولی وی در دیهی بیش از یکشب‌نمی پائید ،وتا مردم ملقفت میشدند، از دیه دیگر سرمی کشید ولی درهردیه هنگامه برپا میکرد ومیرفت ، وجوانان مسلح را به قیام وجهاد بافرنگی برمی انگیخت ،و درین راه انقدر مهارت یافته بود که درمدت‌چند ماه ،تمام اهالی سمت شمالی کابل را بقیام مسلح وا داشت .
دوائر انتلینجس فرنگی ،ازین‌بانوی فعال وگردنده ،محرك سخت در هراس بودند ،جواسیس فرنگی‌ماننده‌وهن لال وعناصر اجنبی پرست ، حرکات اورا بادقت تعقیب می کردند.
گویند چون امیر واپس بـــه بامیان رسید ،در دره های هندوکش ولوله جهاد انداخت ،این میرمن‌افغان‌در پروان کوهستان قران عظیم را بهر قریه برد ،وبر اوراق آن ازسران وجوانان سر فروش نشانـی گرفت ،که به جهاد فرنگی بمیدان برایند .
درین هنگام دسته های لشکریان‌فرنگی به قیادت لارد وکلنل دینی دروادی های پروان وکو هستان برخلاف مجاهدیان افغان باقد امات‌شدید تجاوز کارانه دست‌زدند ،وازپیشرفت‌قوای امیردوست محمدخان جلوگیری میکردند .
جوانان افغان در دسته هـــای‌مدافعین مجاهد شامل گشته وبـــه میدان های جهاد می آمدند وهنگامه قیامت خیزی برپابود .درین گیرودار هول انگیز میرمن افغـان در پشت‌جبهه اشوب مدهشی را بپا داشته بود واز روستا های عقب جبهه ،جوانان نیرومندرابه میدان میفرستاد. این بانو نیروی شگفتی داشـــت‌او از وی به او از فرشته ای می ماند که از فضای کوهسار بگو ش‌جوانان مجاهد میرسید سخنان وکلمات

وی مهیج وروح انگیز بود ،به پشتووفارسی مانند خطیب جادو زبان حرف می زد .

گویند :پیکار زندگی ومرگ دروادیهای پروان روان بود ،امیرفوای او با لشکریان متجاوز فرنگی دراویخته بودند ،ومیرمن افغان بـه دیهی فرود آمد که یك دسته جوانانآنجا به جنك نرفته بودند .

وی با وحدت وخشم در بینجوانانآمد ،وگفت : (بگیرید ،این چادر مرا شما بگیرید بسراندازید !ولیشمشیرهای خود را به من سپارید -تا با یك دسته از دختران این دیه ،به جنگ روم :مردان چون بکار زنان دست زدند باید زنان چادر های خودرا بایشان سپرده وشمشیر بردارند وبجای ایشان جنگ کنند .

برخیزید ای مردم : ننگ افغانیرا بشما آورده ام .این قران عظیم را برای شما آورده ام : این پلوافغانی را بشما آورده ام» .

جوانان چون سخنـان سحار این بانو را شنیدند وقران عظیم را در دستش دیدند انقدر برانگیختند که با شمشیر های اهیخته برلشکریان تفنگدار وتوپ های دشمن تاختند .

مجاهدات امیر دوست محمد خان بجائی نرسید ، وبالاخره از نیروی مسلح ومجهز دشمن شکست خورد ،واخرترین شعله امید ازادی خواهان افغان گل گردید ،جوانان مجاهد مدتیسلاح از کف گذاشتند ونایر های اشوب خاموش شد .

اما ..... میرمن مبارز نیارامید ،برادر زاده خود وزیر اکبر خان را به جهاد برانگیخت وخودش ازپروانوکوهستان از راه تکاب به لغمان وقبایل مشرقی وننگرهار فرا رسیدودر انجا نیز هنگامه جهاد را گرم ساخت ، وباقران وشمشیر بخانه ودیه هر ملك وخان فرود امد وتاعهد محکم جهاد را از او نگرفت ،وبرورققران نشانی شست اورا نگذاشت ، از ان خانه بیـرون نرفـت ونانشنخورد .

قرای لغمان روستا های کنـر ،دیهای ننگرهار وشینوار ومهمند را میگشت ، وبالاخره به قبایل خوردکابل وجگدلك وبتخاك رسید وتمام مردم را مجاهدین کابل شمالی ولوگرهمنوا ساخت .

زمستان(۱۸۴۲) (ع) باکمالشدتفرازامده ،وچادر سفید برف سرتاسـر کابلستان را پوشیده بود ،پرودتهوا وسرما بدرجه ای بود که ابهای

روان از حرکت ایستاده وجویبارا ن منجمد شده بود .
در جنوری همین سال غازیان کوهسار کابل ازهرطرف برلشکریان متجاوز فرنگی هجوم آوردند ،و کارایشان راانقدر دشوار ساختند ،که به تخلیه کابل تن داده ودر عین شدت سرما وزمستان هول انگیز ، ازکابل به سوی جلال آباد روی نهادند.

گذرگاه این لشکریان گریزنده ،درهای صعب المرور خورد کابل و جگدلك وگندمك بود که در اطراف ان افغانان دلیر سکونت دارند .
میرمن افغان درین زمستان شدید،در بین روستا های این مردم از کوهی به کوهی از دره ای به دره‌ای ،از دیهی به دیهی گشت وگذار داشت ومردم را به کشتار لشکریان فرنگی بر می انگیخت .

زمستان گذشت :
صدای توپ وتفنگ در کوهساران خاموش گشت .
درین جنگ هژده هزار لشکریان فرنگی گشته شدند .ودوازده ونیم هزار مجاهدان افغان سردادند.

سی وسه هزار حیوان تلف شد،ومصارف جنگی دشمن تا ۲۵ ملیون پوند رسید وبالاخره لشکر متجاوزازخاك کشور برآمد ،وپیروزی نصیب ملت افغان گردید .

ولی در این افتخار ،درین فتح درین پیکار وطن پرستی ،درین خونریزی مقدس درین جهاد فی‌سبیل‌الله .... این میرمن وطنخواه افغان نیز سهم بزرگی داشت (۱۱۳)

٤ـ خواهر چارم امیر دوست محمدخان زن سدوخان بود ،یك دختر ویك پسر داشت در تاریخ ذکر رفته که سدو خان به توسط زنش به قتل رسیده است ،برای مزید معلومات مراجعه شود به کتاب موهن لال ص ۱۹۵ .

٥ـ خدیجه مادر وزیر اکبر خان(معروف به میرمن خجو)

زن زیبا وملکه خیلی مقتدریکه اداره امور حرمسرای امیر دوست محمد خان را به عهده داشت ،میرمن خجودختر حاجی رحمت الله خان پوپلزائی پسر حاجی دریاخان وزیر عصر شاه شجاع الملك بود ،او نه تنها ریاست حرمسرای را عهده دار بود بلکه درتجارت نیز دسترس داشت رمستقیماً در تجارت سهم میگرفت . در انجام دیگر امور دولتی نیز از نفوذ خود

بر امیر کار میگرفت . امیر دوست‌محمد خان را عادت برین بود که طبق نوبت شبانه در اپارتمان (اطاق)زنان وکنیزان خود میرفت وجز خانه مادر وزیر اکبر خان در خانه دیگرزنان دوشب پیهم دیده نشده است. که این عمل مقدار محبوبیت اورانزدامیرنشان میدهد .

روایت می کنند که امیر دوست‌محمد خان در می خوارگی افراط می کرد وبا رفقای هم پیمانه خود چون‌غلام محمد خان فوفلزائی ، میــــرزا عبدالسمیع واقامحمد خان محافلـــی‌ترتیب میدادند ،می نوشیدند ورباب می نواختند خوشگذرانی میکردند .در یکی از شبهای زیبای بهار فرزند بزرگ امیر (محمد افضل خان) بـــا برادر خورد خود (اکبر خان) نیزشراب نوشیدند ومست شدند ،امیر راپسندنیافتاد وبه سر زنش وتوبیخ‌فرزندان پرداخت ،تا حدیکه هر دو را به بام‌برد واز انجا آنها را پرتاب کرد و حیات هر دو معروض به خطر گردید،هیچکس را جرائت شفاعت نبود ، مادر وزیر اکبر خان از حادثه خبردارشد به نزد امیر رفت وگفت (عجب است که می نوشی را برای خود روامی پنداری وفرزندان را بخاطر می نوشی زجر وتوبیخ می کنی این‌حرکت‌عادلانه نیست بزرگان گفته انــد: (فرزندی نمی تواند از ملك پـدرمیراث ببرد که خوی پدر را به‌ارث نبرده باشد ونمونه ی چون پدرنباشد،لهذا اگر فرزندان تومی خوارگی را از توبه به میراث نبرند از حق تومحروم خواهند شد ورعیت از انها به نیکوئی نام نبرند) امیر دوست‌محمد خانرا شنیدن این کلمات وانهم از زبان زن زیبا وخواستنی اش سرافگنده‌ساخت وعهدکرد که باردیگرلب به مشروب نزند ودیگر می نخورد(١١٤) .

میرمن خجو با وجود همه خصایل‌نیکوو پسندیده که داشت گاه‌گاهی نسبت به دیگر زنان حرم حسادت‌می‌ورزید که بنظر من در شرایط زندگی حرمسرا وزنان متعدد یك امر کاملاطبیعی است .هر وقت که او احساس میکرد امیر بکدام یکی از زنان خودمهر می ورزد، اتش حسادت او زبانه میکشید وآناً به فکر دسیسه ی می‌افتاد وکاری میکرد تا ان زن را به نظر شوهرش خیر سازد .

موهن لال درین باب می نویسد(١١٥) روزی بی‌بی گوهر (یکی از زنان امیر دوست محمد خان) غـلام‌خود را فرستاد تامقداری چوب‌بخرد غـلام بــه بازار رفت مقـداری‌چـــو ب را بـــر پشـــت

فروشنده یا (جوالی) داده به اپارتمان بی بی گوهر برد .میرمن خجو با وجودیکه میدانست که هیچ نوع ارتباط بین (بی بی گوهر) وفروشنده موجود نبود با اینهم طوری به امیرقصه پردازی کرد که گویا بی بی گوهر به توسط غلام خود وسیله ی آبرو ریزی امیر میشود امیر شدیدا عصبانی شد امر کرد تا بی بی گوهررا در نمدی بپیچانند وشلاق زنند واز حرم سرا بیرون رانند . مدتی بعد قضیه روشن گردید وبیگناهی بی بی گوهر ثابت شد امیر از خانم خود معذرت خواست ولی با مادر وزیراکبر خان به خاطر این دسیسه فقط یکروز گپ نزد (۱۱۶)

همچنانکه امیر دوست محمد خان تشکیلات اداری مملکت را بین پسران ونزدیکان خود تقسیم نموده واداره مملکت را به وابستگان خود سپرده بود در تجارت نیز مستقیماً حصه گرفت .در تجارت وتبادلات تجارتی برعلاوه تاجران هندو ومسلمان توسط اعضای فامیل خود مخصوصا میرمن خجو مستقیم فعالیت میکرد ودرتبادله مواد تجاری از بخارا به هندوستان وایران توسط گماشته گان خود سهم فعال وارزنده میگرفت . حتی در استخلاص پسر خود از بخارا وآوردن او به افغانستان نیز بی تاثیر نبود.

این زن به امور دینی علاقمند بود درعمران وترمیم مساجد واماکن متبر که از دارائی شخصی خود سهم میگرفت چنانچه (مسجد رنگه ده افغانان) از یادگار های عمرانی اوست که به مصرف دارائی شخصی او اعمار گردیده بود (۱۱۷)

٦ـ زن دیگر امیردوست محمدخان که وسیله نفاق بین فامیل گردید. دختر شهزاده عباس از شهزاده گان سدوزائی بود .قرار بود دختر با سردار سلطان محمد خان عروسی نماید ، ولی امیر چنان بر زیبائی او دلباخته گردید که همه نزاکتهای فامیلی را از یاد برد وبه زور اورا نکاح کرد با این عمل امیر کینه وبغض برادر را کمائی کرد .سلطان محمد خان به فکر انتقام افتاد ودرمحضر عام گفت «تا واپسین نفسها هم ارزو دارم ،روزی بتوانم انتقام خودرا از امیر بگیرم وخونش رابیاشامم» نتیجه همین خصومت بود که سلطان محمد خان سك ها را به غرض گرفتن کابل تحریك کرد وجنگی بین سکهاوامیر دوست محمد خان در گرفت . قیادت لشکر سك ها را هری سنگ ولشکر کابل را محمد افضل خان و محمد اکبر خان به عهده داشتند که در نتیجه هری سنگ کشته شد و

موفقیت از ان افغانها گردید .

پس ازین فتح وپیروزی میرمن خجو زن محبوب امیر به افتخارفرزندش جشن بزرگی بپا کرد وطوری وانمود کرد که گویا تنها محمداکبر خان قهرمان میدان بوده است ،وشاه را آنقدر مجذوب پسر خود ساخت که مورد رشك وحسد پسران دیگر امیر واقع شد .اگر اکبر خان زنده می بود وپس از مرگ پدر طبق وصیت امیر پادشاه می شد موردحمله برادران اندری خود واقع میگردید.چنانچه بعد ها امیر شیرعلی خان برادر سکه اکبر خان باچنین عکس العمل مواجه شد (١١٨) .

٧- بی بی کرمی :

زنیکه در تاریخ به وفای خودمشهور است بنام (بی بی کرمی کشمیری) یاد میگردد .او ابتدا زن محمد رحیم خان امین الملك بود ، نژاداً کشمیری وزن خیلی زیبا وثروتمند بود .زمانیکه رحیم خان از از طرف شهزاده کامران در کندهار اسیر گردید جهانگیر پسر کامران که از زیبائی زن او شنیده بود به فکر تصاحب اودر تلاش شد .بی بی کرمی که ازنیت جهانگیر اگاهی یافت، بدون ادای کلیمه ی بخاطر ابرووحیثیت خود وشوهر خود ازخانه برآمد ودرچاهی خودرا پرتاب نمود .خوشبختانه چاه خشك بود به اواسیبی نرسید،چاه از بته های خودروی پوشیده بود که باخوردن آن بی بی کرمی ازمرگ آنی نجات یافت .شهزاده هرطرف جستجو کرد نشانی ازاونیافت .مرد تاجریکه زنی را درموقع پرتاب شدن به چاه دیده بودمتیقن شد که غیراز بی بی کرمی کسی دیگر نیست لهذا هرروز مقداری نان وخوراکه برسر چاه می بردوبه اومیداد .امین الملك ازمفقود شدن زن خودشدیداً به غصه شدوبادادن یك لك روپیه خودرا نجات داد وبه سوی کابل رهسپار گردیده درنیمه راه بی بی کرمی نیزبه سواری اسپی که مرد تاجر مهیا کرده بود پیوست .

پس از وفات امین الملك امیردوست محمد خان به فکر ازدواج با بی بی کرمی افتاده تابالاخره اورابه زورعقدخویش آوردولی نتوانست او را تصاحب کند زیرا بی بی کرمی برایش اخطار داده بود که اگر امیر به اونزدیك گردد بازهریکه درانگشتری دارد خود رامسموم خواهد کرد ونخواهد گذاشت، دامن پاك وفای اولکه دارگردد .بالاخره پس ازچند ماه زندگی درداخل حرمسرای امیرهمه زیورات ودارائی خود را همراه با یك کنیز بسیار زیبا به امیر هدیه داد وخود از حرمسرا ی

برآمد وبه کابل آمد وبه حرمت تمام به زندگی ابرومند ادامه داد(۱۱۹)

۸ـ امیر دوست محمد خان نه تنها با سران قبایل خویشی نموده وپیوند ها میداد بلکه تاجران وصاحبان سرمایه را نیز بهمین وسیله بخود نزدیك میساخت برعلاوه بی بی خجو ویك عده از پسران وبرادرزاده ها یش که تجارت مکردند ،دختر خیروخان (خیرالله خان) تاجر مسلما ن هندی را که تاجر خیلی عمده بودنیز به زنی گرفت تابه این بهانه پدر اورا که در بخارا فرار کرده بودنزد خودآورد .خیرو خان مناسبت وصلت دختر خود وامیر اعتماد نموده به کابل آمد .ولی بزودی به بهانهء اموالش مصادره گردید وخود فراری‌هند شد (۱۲۰) .

۹ـ در زمان شان محمود ،وزیرفتح خان کوشش های فراوانی بـه جهت مطیع ساختن مردم کوهستا ن‌نمود ،عناوین ،افتخارات وصله ها به‌خوانین وروحانیون وغیره صاحبان‌نفوذ بخشیدند ولی مؤثر واقع نشد، هر وقتی جزئی حرکتی شاه واراکین‌دولت می نمودند سران قبایل ومردم کوهستان به کوه ها بالا می شدند،فریاد مخالفت بلند می کردند . این نارضایتی ها تا وقتی ادامه یافت که سردار دوست محمد خان داوطلـب کرسی‌ولایت کوهستان گردیدوآرامش‌منطقه را به ذمه خود گرفت با یك عده از پیروان خود به روز دوم به کوهستان رسید ،برخلاف دیگراراکین دولت ،با رفتار خیلی دوستانه وگفتار نرم وحرکت تند وچالاك‌توانست یك عده مخالفین را بخود نزدیك‌سازدوبه غرض کسب اعتبار وتحکیـم مؤدت ودوستی دختر یکی از خوانین(بقاخان کوهستانی) را به زنی گرفت پس ازین از دواج سیاسی که اعتمادمردم ومخالفین دولت را بخود جلب کرد دعوتی با عزاز همه سران وصاحبان نفوذ ترتیب داد ،در حالیکه همه نشسته بودند امر فرمود تاهمه‌را سر ببرند وبه هلاکت برسانند حتی بر پدر زن (خسر) خود نیزرحم‌نکرد .یگانه خانیکه زنده ماند خواجه خانجی بود که در دعوت اشتراك‌نکرده بود (۱۲۱) .

زوجه یزدان بخش هزاره :

بر علاوه زنانیکه در دربار درحرم سرای ها زندگی میکردند یـا مستقیم ویا غیر مسقتم وسیله تحکیم‌دوستی ومودت ویا بر عکس وسیله خصومت ودشمنی میگردید یك عده‌زنان دیگر نیز موفق به کار های شده اند که تاریخ اسمای انانرا درصفحات خود گنجانیده است .که از

انجمله زن میر یزدان بخش هزاره‌را می توان نام برد. بهتر است که قبل از معرفی این زن شجاع درموردزندگی سران هزاره مختصری نوشته شود تا خواننده بتواند با طـــرزمعشیت انان اشنا گردد.

قوم هزاره نیز چون قبایل پشتون‌ودیگر ملیت های ساکن افغانستان دارای اقوام وشاخه های قومی جداـگانه میباشد که از انجمله مهمترین آنها را بنام های (دایزنگی دای کندی،جاغوری وفولادی) یاد میکنند که در ان زمان نیز به عین اشکل موخودبود. هر کدام از قبایل یك رئیس داشت که بنام (سلطان) یاد می‌شد،سلطان اختیارات وقدرت مطلقه بر رعیت خود داشت از جزا دادن ،بندی‌کردن تا اعدام نمودن حق سلطان بود ،سلطانان در قلعه های مستحکم‌زندگی کردند.

لباس زیبا وقیمتی می پوشیدند،نوکران (کنیزان وغلامان) که بانقره وطلا اراسته بودند داشتند. سلطانان بعضا به جنگ های داخلی باسلطان های دیگر می پرداختند وگاهی هم‌متحد شده بر ضد پادشاه قیام می کردند واز دادن مالیات سرباز مـی‌زدند.

زنان طبقـات علیا قسمیکـه درصفحات قبل تذکر داده شده در داخل قلعه ها زندگی می کردند. درزراعت‌وتولید سهم نمیگرفتند ،خوب مـی پوشیدند وخوب مـی خوردند ولـی‌جسور ودلاور بودند. باین معنی‌که در وقت لشکر کشی ها بعضی ازانها‌لباس مردانه می پوشیدند ،با خود وفره خود را اراسته در جنگها بامردان یکجا اشتراك می کردند که از انجمله یکی هم زن میریزدان بخش‌دختر رئیس قوم دایزنگی را معرفی میکنم که در زمان امیر دوست محمدخان وسیله نجات شوهر خود گردید.

امیر دوست محمد خـان پس ازحادثات خونین کوهستان تا حدی ارام شد ولی مسئله نیروی روز افزون‌قوم هزاره به رهبری میر یزدان‌بخش اورا به هراس میا نداخت. لهذا به فکر چاره شد وتصمیم گرفت. میرـ یزادان بخشش را بهر صور تیکه امکان پذیر باشد به نزد خود خواسته وچاره اش را بکند.

به فکر غلام خانه شد وبرای جلب‌اعتماد میر یزدان بخش نامـــه ای دوستانه باو نوشت که در سراغازان‌ایاتی چند ازکلام الله مجید رانوشت وتضمین حیات اورا از جانب خود به عهدهٔ مردم شیعه مذهب چند اول گـذاشـت. یزدان بخش با دیـدن‌تضمینات ووعده های امیر راهی‌کابل

گردید .یکی از زنان او (دختر میردایزنگی) که شخصیت فوق العاده واز هوش وذکاوت فطری بهرهٔ کافی‌داشت ،همچنانکه در میدانهای جنگ لباس وزیور زنانه را کنار میگذاشت‌وبه رسم مردان لباس می پوشید خود زره به تن میکرد ،با نیزه وسپربراسپ می نشست وبه همراهی‌شوهر یکجا بردشمن می تاخت ،می کشت‌واسیر میگرفت ،اعتمادی بر سوگند نامه وتعهد امیر نکرده شوهر ش‌را مانع رفتن به دربار شد .هر قدر اصرار کرد بجائی نرسید ،لهذا طبق‌معمول لباس مردانه بر تن کرد وبا شوهر خود یکجا بسوی دربار راهی‌شدند . حین وصول به دربار ظاهرا پذیرائی گرمی از یشان بعمل آمد ،ولی در خفا امر شد تا آنها را اسیر نمایند .میر یزدان بخش تقاضا کردکه اورا رها کنند تا به وطن خود برود مالیات آنجا را جمع وبخدمت‌بیاورد .تا آمدن او وهمرا هانش نزد امیر گروگان باشند .

امیر صلاح دانسته اورا رها کرد چند روز بعد یك عده مردم هزاره با شور وغوغا بدربار آمدند وفریادکردند وگفتند (عجب است که فرزند سر فراز خان (دوست محمد خان)حتی از بندی کردن زنان هم دست نمی بردارد .وزن میر یزدان بخش‌را طور گروگان بندی نگه داشته است) .امیر واراکین دولت ازین‌خبرمتعجب شدند ،زمانیکه یقین حاصل شد که بندی زن است ،اورا رهـاکردند وبه خاطر مصوونیتش بـــه چند اول به نزد اهل تشیع فرستادند.دوسه روز بعد این زن دلاور بالباس مردانه به سواری اسپ بسو ی‌وطنش راهی شد . خبر فرار او در حلقه های دولتی پیچید وتنی چندبه غرض تعقیب ودستگیری اوفر ـ ستاده شدند .ولی او بلادرنگ دره‌ها وتپه ها را پیموده بود ، وقتی فرستاده های امیر باو رسیدند اوخود را به سرحد وطن خود رسانیده بود .فرستاده ها دست خالی برگشتندواو با شوهر خود پیوست ،میر یزدان بخش دیگر فریب نخورد به دربارنیامد ودر قطار دشمنان امیر قرار گرفت (۱۲۳) .

نوابه خانم دختر امیر کبیر :

چه گونه در ماتم ملی جدال داخلی‌افغانستان جان داد ؟سه مرگ دریک هفته در پای حصار هرات :

سر دارسلطان احمدخان و فرزندش سردار شهنـو از خـان از سرداران معروف افغانی اند ، که در جنگ اول افغان وانگلیس در راه آزادی وطن باوزیر اکبر خان مجاهد معروف وطن همراه بودند ،این سلطان احمد خان برادر زاده امیر دوست محمدخان بود ،ونوابه خانم دختر امیر در حبالت خودداشت،این خانم ازشخصیت‌های نامی شرق است ،که زن سخن سنج وبا استعداد بوده ،ودر امورجهانداری هم دستی داشت .

این فامیل محترم در ایالت هرات حکمرانی داشت ،ودست خارجی در بین اتان وامیر کبیر نفاق انداخته بود ،ویك نوع رقابتی که همواره موجب بدبختی مملکت گردیده بیـن کابل و هرات یعنی امیر وبرادرزادهٔ دامادش موجود بود ، بالاخـره درسال ۱۲۷۹ هجری قمری امیردوست محمد خان با بیست هزار سپاهی ازکابل بطرف هرات حرکت کرد ، تا داماد ونواده خود را از کار برکنارساخته حکومت هرات را بیکـی از فرزندان خویش واگذارد . سلطان احمد خان که خبر عزیمت عمورا شنید با عجله تمام سنگر بندی شهر هرات را آنجام داد ،وهشت هزار سوار و پیاده جنگجو فراهم ساخت انگاه پسررشید خود شهنواز خان را به فرماـ ندهی این عده تعیین کرد ، قشون دوست محمدخان شهرهرات رامحاصره کردند ،سلطان احمد خان وپسر ش شهنواز مـدت دوماه تمـام پایداری کردند ونه تنها ازهجوم لشکر دوست محمد خان دفاع می نمودند ،بلکه هر چند شب یك بار با عده ای زبده سوار بیرون شهر می تاختند وتلفات سنگین به قشون دوست محمد خان وارد می آوردند ،البته در مدت این دوماه کار اذوقه در شهر سخت شده بود وبر مردم فشار وارد می آمدولی انکه بیش از همه رنج می برد نوابه خانم بود .

در یکی از روز های خرم بهاری که افتاب ملایم فرور دین بر شگوفه های درختان کاخ مجلل نوابه خانم زرافشانی میکرد ،کنیزان حرم بحضور نوابه آمـــــده ، گفتند کـــه از سنگر گاه پیك نظامی رسیده ، و از شهنواز خان نامه ای آورده است. نوابه خانم به عادت ازان پیك را از پشت پرده زربفت پذیرفته ،نامه اورا گرفت ونزد ملامحمد طاهر منشی خود انداخت ،که بلند بلند بخواند. کنیزان وخواجه سریان وشهزاده خانم ها منشیان ودرباریان ازین طرف وان طرف پرده گوش محض شدند ، البته موضوع مهمی است که شهنواز خان به نوابه خانم اطلاع میدهد ،

ملا طاهر نامه را چنین خواند ،
مادر نام دارم سلامت باد ... دیروزتوپخانه ما بر توپخانه کابل حمله آورد ودر ظرف چند ساعت آنرا درهم شکست ،این را برای مسرت و نشاط خاطر مادر بهتر از جانـــم نگاشتم ..... حضار که منتظر بودند نوابه خانم ازین خبر غـرق مسرت گردد ،برعکس صدایی ناله جانسوز این بانوی تاجدار راشنیدند .... (اه پسرم باپدرم می جنگد وخون برادران مسلمان ریخته میشود ،اه چگونه من خوشنود بشوم)

نوابه خانم بدون اینکه دربارهٔ نامه چیزی بگوید ،به ملا طاهر سرد بیر خود فرمان داد که هر چه زودتر سران هرات را به قصر دعوت کند چون منظور مهمی است که بایدفوری انجام یابد .

عصر همانروز بیش از دویست نفراز ملایان ومفتی های هرات در قصر نوابه حضور یافتند ونوابه خانـــم باعظمت وجلالی که در ان روز گار بی نظیر بود به پشت پرده آمد وانان را خطاب نموده گفت ،این روز ها بدترین ایام زندگانی مامحسوب میشود ،نه از ان بابت که بواسط کمی خوار بار گرفتار هستیم بلکه از ان حیث که فرزندان وبرادران و پسران ما با توپ وتفنگ وشمشیر بجان هم افتاده اند،از شما که پیشوا- یان اخلاقی وروحانی مردم هستیـد خواهانم که از همین مجلس بخارج شهر بروید وکتاب اسمانی ما یعنی قران مجید را همراه خود ببرید و میان برادران وفرزندان خود واسطه صلح شوید . . . .

گفته نوابه به قدری تاثیر آور بود که بیشتر اهل مجلس بگـریه افتادند اما چه فایده که هیچکدام پاسخ موافق ندادند ،وبدون اینکه نتیجه ازین مذاکرات عاید شود یکی یکی از مجلس برخاستند ،شب انروز تب سختی بر نوابه عارض شد وسه روز وسه شب مانند کورهٔ اهنگران در اتش در دورنج می سوخت وسرانجام با مداد روز چهارم چشم ازین جهان بربست ... همین که خبر درگذشت نوابه به اردوی طرفین رسید، هردو دسته عزادار شدند وباحترام وفات ان زن نام اوریك هفته جنگ را ترك کردند ، وحصار را در هم شکستند ،جنازه نوابه را با علم های سیاه از شهر هرات بیرون بردند ،وسپاهیان دوست محمد خان باسـر های برهنه وسینه چاك با ستقبال کالبد نوابه آمدند .ودر میان فریاد وفغان دو دسته لشکریان جنگجو جسد نوابه را در بیرون شهر هرات کنار

قبر خواجه عبدالله انصاری بخاك سپردند ،وپس از انجام مراسم عزاداری مجدد بجنگ پرداختند اما سلطان احمد خان از مرگ همسر بزرگوار خویش تاب وتوان نداشت ودست ودلش پی جنگ نمیرفت وهنوز چند روزی از مرگ نوابه نگذشته بودکه سلطان احمد خان هم از رنج فراق نوابه در گذشت واز مرگ اوشکست بزرگی در سپاهیان هرات پدید آمد، دوست محمد خان یك هفته پس ازمرگ سلطان احمد خان شهر هرات را مسخر کرد ،اما چه فایده که خوداو هم چند روز بیشتر در هرات نبود واز شدت تالم روحی یا هرچه به داماد ودختر خویش پیوست ودر کنار انان بخاك رفت (١٢٤)

این داستان که از جریده ازادافغانستان عینا نقل گردیده انتهای بی اتفاقی وخود خواهی های زمامداران افغانی را در قرن نزده میرساند .

زوجه وزیر محمد اکبر خان :

به تاسی از نیات سیاسی امیـــردوست محمد خان برای فرزندان خود نیز زنانی از خانواده های نامـدارخواست چنانچه اولین زن وزیرمحمد اکبرخان دخترغلام محمد خان‌فوفلزائی‌پسر وزیرشاه‌ولی خان‌اشرف الوزرای بامیزائی بود .شرح این ازدواج ومراسم عروسی اورا با همه جزئیات ان (حمید کشمیری) در کتاب اکبرنامه به تفصیل طی اشعاری نظـــم نموده که البته خواندن ان خالی ازدلچسپی نیست .

در طی این اشعار به شوکت وعظمت‌دربار ،مراسم عروسیها خوردنی ها ونو شابه ها ،البسه وتشریفات‌وقت از نظر سوسیو لوژی معلوماتی بدست آمده میتواند لهذا همچنانکه دردوره سلطنت سدوزائیها شرح و تفصیل عروسی همایون پسر تیمورشاه درانی‌طورنمونه نقل‌شده‌مراسم‌عروسی اکبر خان نیز نقل میگردد تا خواننده‌محترم از تصویر هر دو عروســـی بتوانند به زندگی وجشن های طبقات بالائی جامعه افغانی در قرن نزده اشنا گردد .کوشش میشود ان عده‌اشعاری انتخاب وبیرون نویس گردد کـه مستقیما بـرموضوع روشنـی‌بیاندازد ،ازنقل حواشی وسخن پرداز-یهای زیاد صر فنظر می گردد .

زبامیزائی های عالی مقـــام   غلام محمد یکی بود بــه نام
زاولاد مختـــار خان وزیـر   به مال ومنال وحشم بی نظیر
یکی دختری‌داشت خورشیدچهر   خجل‌پیش حسنش شده‌ماه‌ومهر

پس از یك سلسله تعریف اززیبائی دختر موضوع خواستگاری را چنین شرح می کند .

درین ماجرا شمه در نهضت | کسی بامیر جهاندار گفت
میانجی همین کززبان بر کشید | از انسو جواب مبارك شنید
نه بخشی تقریری اندر میان | نه تاخیر وتمهیل اندر میان
دوخواهنده چوندل به سودا دهند | کجا کار موقوف فردا نهند
برین گفتگو گشت ختم کلام | که فردا امیر بلند احتشام
چوباد صبادرو به گلشن کند | به گلزار شاهی نشیمن کند
برسم عروسی به صحن چمن | کنند با بزرگان شهر انجمن

باز گوید :

چوگفتار شیرین پور وزیر | میانجی بیان کرد بیش امیر
چوخورشید رخشنده براوج ماه | برافکند ازشادمانی کلاه
بفرمود تاکار داران بکاه | رسانند خرگاه را سر به ما
به صحن چمن فرش دیبا کنند | همه کار مطبوع وزیبا کنند
بد انگونه انواع نعمت بزند | که از رشك کشمیریان لب گزند
برسم عروسی عروسان همه | نشینند در عشرت وزمز مزمه
زخون حناکف نگارین کنند | زبان درشفق جای پروین کنند

پس ازیك سلسله حاشیه پردازی وتشبیهات زیاد در وصف فرش و ذوق وبرق جای محفل شاعر چنین ادامه میدهد .

در ان روز بر سبزه زار عجیب | بگسترد فراش فرش غریب
چه ازسندس ومخمل وپرنیان | چه از اطلس سبز چون اسمان
سر فرش استبرق ومخملی | زصندل بپا کرد صد صندلی
امیر بزرگ اکبرنیك کیش | طلب کردو بنشاند پهلوی خویش
قدان سهی سرونو خاسته | به ارایشی شاهی اراسته
بیار است زانسان زسر تاقدم | که شرحش نمی ایداندر رقم
چنان یافت ان تازه کلبرك تر | بزیور گری رنگ واب دگر
که گفتی مگرماه تا بانست این | فرشته است یاماه کنعان است این؟

در مورد شهریان گوید :

مقیمان شهری سر بام و در | نشاندند مطرب فشاندند زر
چنان نازنینان کابل همه | نشستند در عشرت وزمزمه

که زهره به چرخ ازنوائی سرود — بیامد بر اوج سهپر کبود
روان شد امیر فریدون حشم — به باغ شهی باسپاه وخدم
به صحرا ودریاشد ازبس نثار — پراز سیم دامان وجبیب وکنار
بزرگان نشستند در انجمن — با اندازه پایه خویشتن
بزرگان با میزائی سر بسر — بهمان پرستی به بسته کمر
زیکسو امیران والا گهر — دگر سو غلامان زرین کمر
کنیزان دو شیزه چون سروناز — به قامت قصیر وبه کاکل دراز
چوغنچه کمر بسته چون گل به پای — زناز وادا دلبر جانفزای
چو مجلس شد اراسته میزبان — بفرمود واورد سالار خوان
فروزنده ابریقی از زر ناب — در خشان تر از چشمه افتاب
چوشد دستها پاك آورد خوان — چو خوان فلك پرز اقسام نان
چه نان کانچنان نان ندیداست کس — مگر گرده ماه وخورشید بس
چه نان بزرگ عدیم المثال — چه تفتان وسمبوسه وشیرمال

پس از انکه از انواع مختلف نان‌ها یاد می کند به تفصیل انواع غذا هاوحلوا های که در بالای دسترخوان آورده‌شده چنین ذکر می‌کند. (۱۲۵)

پس انکه بیاورد حلوای نغز — که از بوی‌ان عقل‌شد تازه مغز
چه حلوای بیضه ئی وزردگی — چه حلوای خاتونی وپشمکی
ترنجی وحلوای سوهاینه — دگر شنبلیدی وریحاینه (۱۲٦)
چه حلوای ترکی چه حلوال گل — که افزاید از دیدنش عقل کل
رسیدند صاحب جمالان مست — گرفته پلا وجمالی بدست
پلا ومرصع بصد گونه زیب — بیا راسته چون رخ دلفریب
اناری ونارنجی و شکری — هوس کرده اشفته از دلبری
سماقی ولیمونی و نرگسی — زجا برده میل دل هرکسی (۱٤۰)
زر شکی زمشکی دلاو یزتر — قبولی از ان عشرت انگیزتر
بپولا و سرخ اندران بزمگاه — چپ وراست پولا وسبز وسیاه
بورا وی وقادر مه فلفلی — بیفگنند اندیشه در هر دلی
شد از رشته پولاو افروخته — گریبان وچالا طمع دوخته
زد میخت وشش رنگه وگوفته — شده اشتها مست وافروخته ۱٤۱
کباب از نوابل به چرخ بلند — چنان روح پرور شمیمی فکند

که مه برفلك گفت با آفتاب که میایدم بوی شامی کباب
چو پرواز مرغ مسمق شده بهشت از شمیمی مسمن شده
بر افلاك شد بوی ماهی کباب شد از اتش رشك ماهی کباب
زر شگ برانی خجل قیمه شد دل‌قرمه راهم‌دوصد نیمه شد(۱۲۹)
زانواع قلیه که درپیش داشت چه گویم که ازحد وعدبیش‌داشت
چه از قلیه انبه و خنجکی سماقی وریواشی وزردکی
چه از قلیه غوره ولیموئی مفرح به خوش طعمی ونیکوئی
بسی خیره شد دیده محلبس چو نرگس سوی قلیه نرگس ۱۳۰
نه اچار های گرامی بسی که دیده بود دیده کم کس ۱۳۱
چه از ناشپاتی وسیب وبهی که تن را توان بخشد وفربهی
چه از انبه وکشمش وتربزه چه از خنجك ولیموی خوشمزه
چه اچار خاص گل املـه چه از ادرك وکیله وگلگله

شاعربس ازانکه ازانواع خوراکه وفواکه بیان‌می کند دربیان چای‌که بعد از صرف طعام آورده شدچنین‌تعریف میکند :

زانواع خوردن چوشستنددست بائین خود هرکسی بر نشست
برآورد خوان ناظر تیز هوش در آورد چای معطـر بجوش
چه‌گویم ازاناب نوشین‌صفات که قدحش بود مدح اب حیات
بدودار چینی چنان‌گشت دوست که از تاب‌مهرش‌شده خشك‌پوست
ولی‌قافله زان‌پر ازمشك شد که در بند سودای اوخشك‌شد
گهی چای شیرین ندودند نوش که ازچای‌مغلی شده‌تازه‌هوش (۱۳۲).

در زمان دودمان سلطنتی محمدزائیها که به تعقیب سدوزائیها بوجود آمد وهنوز هم نظام فیودالی بـــر مملکت حکمفرما بود ،یك قوت خارجی نیز که میخواست از بی اتفاقـــی فئودالان استفاده اعظمی برد در بر هم زدن وحدت ویکپار چکی مـردم بوسیله دادن رشوه ، مقام وشهرت کاذب ، انقدر حس بی اعتمادی بین‌خوانین وطبقات مختلف قوی ساخته بود که حتی برداران بجان هم افتاده بودند سران ملی‌که اوضاع‌را اشفته وبرهم میدیدند به غرض کسب اعتمادوتحکیم دوستی از شیوهٔ که احمدشاه درانی کار گرفته بود ،متوسل می‌شدند ،یعنی پیوند هائی بر اساس خویشی قائم میکردند که حوادث اتی‌را می توان بر شمرد :

وقتیکه بر سر تخت نشینی فتح‌جنگ پسر شاه شجاع در کابل نزاغی بین امین الله خان لوگری و محمدزمان خان بارکزائی در گرفت ،سردار

محمد اکبر خان جانب پسر کاکای خودرا گرفت ، بر امین الله خان لوگری غالب شدند وفتح جنگ را اسیر گرفتند . امین الله خان لوگری نیز باید بسر نوشت فتح فنگ گرفتارمیشد ولی اواز در اشتی پیش آمد وبه غرض ایجاد دوستی واشتی دخترخود را به اکبر خان به زنی داد ولقب وزیر را با وتفویض کرد . یعنی که فتح جنگ پادشاه وسردار محمد اکبر خان بحیث وزیر مقــررگردید . (۱۳۳)

ناظم اکبر نامه تحت عنوان :

عاجز شدن محمدامین خان لهگرداز خوانین ودادن او دخترش را به نکاح اکبر خان وبر تخت نشستــن فتح جنگ ووزارت کردن اکبر خان چنین انشاد کرده است ، نویسنده‌ان قسمتها را انتخاب ودرج نموده که مستقیما به موضوع ارتباط پیدامی کند .

کسی راکه ایزد بلندی دهد — بهر کار فیروز مندی دهــد
همه دشمنان دست بستش دهد — کلید ممالك بدستش دهــد

هرانکس که کج بنگرد سوی او — چو مفلوج کج ماندش چشم ورو
بــه مقبــل سرکینه افراختن — خصوصیت بود باخدا ساختــن
شنیدم که اکبر چودشمن شکست — بداندیش درقلعه پنهان نشست
سرش از خیال وزارت شــده — همه خانمانش به غارت شده
ازان رقص بیهوده وبی مراد — بدست آمدش خاك چون دیوباد

نه صبرش که ماندران جای تنگ — نه زهره که بیرون براید زسنگ
زتر اشائی رنج کزحد چشیــد — زسر مستی بنگ کبرش پرید
بهوش آمده پایهٔ خود شناخت — دگر رایت اشتــی بر فراخت
یکی دخترش بود حورا سرشت — زرشکش نهان‌مانده حور بهشت

پس از انکه در مورد دختر توصیف‌زیاد کــرده چنین مــی نویسد .

زروی همــان فتنــه روز گار — نشانــد اتش فتنه کار زار

شد از زلف ان لعبت مانوی — زسر رشته اشنائی قـــــوی

اسیر شدن فتح جنگ وحصار یشدن محمد امین خان را تعریف کرده می نویسد که : وقتا که اامین خان لهوگردی خود را ناتوان دید به فکر چاره شده .

امیران نوخیز و اشاه ووزیر — فتادند در دست اکبر اسیــر
امین خان لهو گرد شد چاره‌گر — که از بند خودرا رهاند زسر

به پیل دمان اکبر شیر گیر چوخویش افگند درکمندی اسیر
زگیسو آن مه کمند فگـــند درآورد انشیر غران به بند
کمندی کزان سرکشیدن توان نه ازتیغ تیزش بریدن توان
چوگشت انشکاری شکارشکار شدند اندگر بند یان رستگار
نشاندند شهزاده دیگر به تخت وزیرش شده‌اکبر نیکبخت ۱۳٤

۳- وزیر اکبر خان که جبن پدررا در استراد مناطق از دست رفته افغانی دید ،بشکل یك قوت دست‌چپی در دربار پدر قرار گرفت وبا سران ورهبران ملی تماسها برقرارکرد که از انجمله می توان تماسهای کتبی اورا با وزیر یارمحمد خــانالکوزائی حکمدار هرات یاد کرد .

تا بالاخره این روابط دوستانه به‌خویشی مبدل شد .وزیر یارمحمدخان دختر خود (ببو جانه) را به وزیرمحمداکبر خان و (گوهر) دختر کاکای وزیر اکبر خان را برای سعید محمدپسر خود مزدوج ساخت وبا ینوسیله تعهد کردند که برای استخلاص کامل‌افغانستان و استقلال قندهار از دو

طرف حمله کنند چنانچه وزیر اکبرخان از کابل ووزیر یار محمد خان از طریق فراه وگرشك به کند هـارلشکر کشیدند .ولی امیر دوست‌محمد خان بنابر تعهد یکه با انگلیسهاکرده‌بود نه تنها مانع حرکت وزیر اکبر خان شد بلکه وسیله از بین بردن‌عناصر ملی ضد استعماری نیز گردید، به قول کتب مختلف تاریخ مرگ‌وزیر اکبر خـان نیز بیشتر مـرگ سیاسی بود تا مرگ عادی .

یکی از زنان دیگر که در زاویه یکی از تواریخ مختصرا ذکری از او رفته خانم سردار فتح محمد خان پسروزیر محمد اکبر خان است که در زمان امیر شیر علی خان زمام امورکلات را در دست داشت . گوینـد بنابر سعایت ونفاق اندازی سردارمحمد شریف خان ،سردار محمد امین خان بنای مخالفت وبغاوت را گذاشت‌ولشکری را به سوی کلات فرستاد .

چنانچه از این گفته امیر شیر علی‌خان پید است (سردار محمد امین‌خان آنقدر به گفتار فتنه انگیزانه سردارمحمد شریف خان فریب خورده که حتی فکر نمیکند که در مقابل عیال‌خواهر زاده خود یك زن است لشکر کشی می کند واگر شوهرش کــه‌حکمران‌ممالك‌شمالی‌است بشنوددرین مورد چه فکر خواهد کرد . (۱۳۵)

میرمن عایشه : (۱۳۶)

یکی دیگر از زنان دربار محمدزائی که در تاریخ افغانستان نقش خیلی فعال ومؤثر داشت .میرمن عایشه دختر سردار میرافضل خان بن سردار پردل خان بوده که جد او ازجمله سرداران بزرگ کندهار و مادر ش دختر سردار محمد عظیم خان بود .

میرمن عایشه در زیبائی بی‌مانند بود واز جمله ملکه های بسیار مقبول ومعتبر امیر شیر علی خان بشمار میرفت . امیر شیر علی خان عشق والاتر از عشق ومحبت زناشوهری باو داشت ،از نبشته محترم بینوا چنین نقل می شود که : امیرشیر علی خان به مراتب فرموده که اگر خداوند در بهشت حوری بمن بخشد ،حور نمی خواهم بلکه مادر ولیعهد را میخواهم) عایشه در تاریخ بنام مادر ولیعهد بیشتر شهرت دارد. این ملکه معتبر در خانواده سلطنتی اختیارات مطلقه داشت وپادشاه هیچگاه از گفته‌ های او سر نمی‌پیچید .آنقدر نفوذ وتسلط برپادشاه داشت که باوجود موجودیت دوفرزندرشید ودلاور (محمد یعقوب خان و محمد ایوب خان) امیر شیرعلی خان فرزند خورد سال ولی سکه این ملکه را بحیث ولیعهد خود انتخاب کرد .به غرض انتخاب عبدالله جان پسر (میرمن عایشه) امیر یکماه با بزرگان قوم مشورت کرد ،اکثریت اهل دربار را همین زن طرفدار خود ساخت وباجدیت تمام توانست رای اکثریت را به نفع پسر خود کمائی کند .میگویند که پس از انتخاب ولیعهد اولین کابینه افغانستان در داخل حرمسرای در حضور همین ملکه تشکیل گردید ونتیجه به امضا امیر شیر علی خان رسانیده شد .نقش وفعالیت این زن در خلال وقایعی که در زمان امیر شیر علی‌خان رخ داد مطالعه میکردد. باوجود نقشهای منفی که سبب بدبختی‌ها در افغانستان گردید باز هم در تاریخ ازجمله زنان نامور یادمیگردد.

عایشه سه دختر ویك پسر ازامیر شیر علی خان داشت . دختر بزرگ موسوم به هاجره خانم سردارمحمد هاشم خان ودختر دوم صابره که اغا جان نامیده میشد ومردانه پوش بود وبعد اورا به سردار محمد اسحق خان تزویج نمود دختر سومی‌میمونه ،خانم سردار محمد ناصرخان (برادر سردار محمد عثمان خان) بودند که در تاریخ تنها از صابره مختصر ذکری رفته است (۱۳۷)

امیر دوست محمد خان در هرات وفات یافت ودر همانجا دفن گردید

وقرار وصیت خودش شیرعلی خان‌را که برادر سکه وزیر محمد اکبر خان وفرزند ملکه با نفوذ ومعتبر (اصیل زاده) بود به پادشاهی انتخاب ومامور گردانید .زیرا امیر دوست‌محمد خان ذکاوت وروشن فکری شیر علی خان را از نظر دور نمیداشت با وجودیکه او به سن از محمد ـ افضل خان ومحمد اعظیم خان خوردتر بود پادشاه گردید .ولی هنوز چند روزی از فوت پدرش نگذشته بودکه به مخالفت برادران روبرو شد. اولین تخم نفاق را محمد اعظم خان کاشت ویك عده برادران را برانگیخت تا از بعیت به امیر سرباز زنند .بسوی غزنی رفت وبه برادر اصلی (سکه) خود محمد افضل خان نوشت‌که برای بعیت از مزارشریف حرکت نکنند ،خودش بسوی کابل لشکر کشیدولی از پسر امیرشیر علی‌خان شکست خورد وبه پشاور رفت .امیر کـه اصلاحات زیادی را به غرض اعتلای وطن در نظر داشت نسبت همیـــن‌اختلافات نتوانست به منصه اجرا گذارد .واین اختلافات مانع اجرا ی همه پرو گرامهای اصلاحی او شد. بالاخره در سال ۱۸۶۵ امیر شیرعلی‌خان نسبت اختلافات برادران ومشکلا ـ تیکه ازین ناحیه متوجه اصلاحا تاداری وپلان استحکام امور اجتماعی، سیاسی واقتصادی او میگردیدمجبورشد اولین لویه جرگه را دایر وبجای بحث ومذاکره درامور مملکت ومصالح‌علیای وطن بر اختلافات وکشید گی های فامیلی وبرادران ۲۰ گانه خودمخصوصا (سردار محمد امین خان و سردار محمد شریف خان) از لویه‌جرگه راه حل مطالبه کرد ،چنانچه طبق فیصله ای لویه جرگه امیرشیرخان به کند هار لشکر کشید وبرادر اصلی خود محمد امین خان وفرزندخود محمد علی خان رادر میدان جنگ کشت وکشته داد (۱۳۸) که عامـل‌اصلی این اختلافات را می توان از دواجهای سیاسی ومکرر دوست محمدخان وموجودیت ۲۰ فرزند یکه هر کدام خود را وارث ومستحق سلطنت‌میدانستند دانست .

دومین حادثه که ظاهرا عادی‌ولی‌در عمق خود ریشه ی خیلی عمیق سیاسی دارد همانا پیوستن بیش ازحد امیر شیر علی خان به مصالـح خانوادگی خودش ومخلوط کردن این‌علایق را در مذاکرات ملی ودولتی، چنانچه میتوان رول عایشه (مادرولیعهد) را در زمان حیات امیر طور نمونه ذکر کرد .

از مطالعه تاریخ برمیاید که امیرشیر علی خان چون پدر وپدرکلان‌خود

به مرض تعدد بی حد وحصر زوجات مبتلا نبود ولی با داشتن زنان محدود تحت تاثیر یکی از زنان خود واقع شدکه در تاریخ وسر نوشت این مملکت در پهلوی دیگر مشکلات بی دخل نبودکه شرح احوال ومختصر سوانح او قبلا ذکر شد .به اثر اصرار همین زن بود که امیر شیر علی خان بجای توجه به مصالح مملکت یك قسمت زیاد مساعی خود را در دوره پادشاهی خود به تأمین جانشینی برای شهزاده عبدالله جان پسر همین خانم صرف کرد .علی رغم موجودیت پسران بزرگترش که از مادر غیر محمد زائی بدنیا آمده بودند ودر بسا جنگ ها شجاعت فوق العاده از خود نشـان داده بودند ،درین مورد آنقدر تلاش کرد که نه تنها بر سرداران واهل دربار او را بحیث ولیعهد قبولاند ،بلکه سعی کرد تااگر بتواند تصدیق وحمایت انگلیس ها رانیز برای جانشینی این پسر نازدانه اش حاصل کند ، وبرای همین منظور این پسرك ده ساله را در سفر امباله باخود همراه برد،غافل از ینکه بااین پا فشاری واصرار فراوان برتصدیق ولایت عهد او در واقع انگریز ها را به مداخله مستقیم در امور داخلی افغا نستا ن دعوت میکرد .باین معنی که دولت انگلیس در صورتی ولایت عهد ی شهزاده عبدالله جان خورد سال رامی پذیرفت که امیر شیر علی خان تأسیس سفارت دایمی انگلیس ویا نماینده‌ی انگلیسی نژاد را که امیر دوست محمد خان رد کرده بود بپذیردچون این مساله از طرف امیر رد شد قبول ولایتعهدی به عبدالله جان نیز تائید نگردید وامیر بدون کدام نتیجه باز گشت (١٣٩) .

تصمیم امیر شیر علی خان برای ولایت عهدی (عبدالله جان) نه تنها برسیاست خارجی ومذاکرات دولتی اثر انداخت بلکه باین تصمیم امیر پسران بزرگش چون شهزاده محمد یعقوب خان وشهزاده محمدایوب خان ودیگر فرزندان ارشد او تاثیر ناگوار انداخته وعقده های روحی خیلی عمیق پیدا کرده بنائی بغاوت را گذاشتند.در نتیجه سردار محمد ایوب خان که در هرات شکست خورد جانب ایران شتافت وبرادر سکه او محمد یعقوب خان به توصیه مادر اندر (مادر ولیعهد) وشر کایش وامر امیر بزندان افگنده شد وتحت شرایط خیلی سنگین وطاقت فرسا به حبس شاقه محکوم شد .آنقدر بر او فشار آوردند که تمام کرکتر وشخصیت اورا تغیرداد. یعقوب خانیکه قبل از زندان سمبول شجاعت ،اراده ومردانگی وهمت عالی

بوده متاسفانه بیك شخص ترسوجبون ، بزدل و بی اراده تبدیل گشت. زمانیکه امیر با همه شخصیتهای سیاسی واداری فعال وفامیل خود به مزارشریف به غرض مذاکره بادولت روسیه تزاری رهسپار گردید ، محمد یعقوب خان از حبس رها وبحیث نایب پدر بر تخت کابل نشست . ولی ان قدرت اداری را که قبلا داشت ازخود تبارز داده نتوانست .که این مشکل ملی وتغیر کرکتر محمد یعقوب خانرا صرفا می توان نتیجه خودخواهی ها ونفوذ مادر اندرش دانست .

پس از مرگ امیر شیر علی خان غوغائی را که عایشه براه انداخت نیز قابل تذکر است .وقتیکه امیر شیر علی خان در مزار شریف وفات یافت .مذاکرات ، گفتگوها وجروبحث های بخاطر جانشینی امیر شروع گردید .با وجودیکه محمد یعقوب خان از طرف پدر خود در کابل جانشین حکومت بود ، ولی مادر ولیعهد متوفی (شهزاده عبدالله جان) که نسبت بدیگر زنان حرم از حرمت فوق العاده برخوردار بود ، همچنانکه امیر شیر علی خان مصالح مملکت را در برابر دوستی او زیر پا گذاشته بر طبق میل او رفتار میکرد ، پس از مرگ امیر نیز یك دسته از سرداران را که طرفدارش بودند وبه ولیعهدمتوفی ومادرش وفادار بودند متقاعد ساخت تا دختر امیر (خواهر سکه ولیعهد) را که صابره نام داشت وبه صابو جان مشهور بود بنام پادشاه بشناسند وعملا امور مملکت را شوهر وپسر کاکایش سردار محمد هاشم خان که پسر سردار محمد شریف خان و طرف اعتماد مادر ولیعهد بود بکف گیرد .وبرای این منظور صابو جانرا به سواری فیل سلطنتی جهت گرفتن بعیت به قشله عسکری بردند ولی صاحب منصبان عسکری وافراد نظامی از قبول این نظر که مخالف عرف و مصالح مملکت بود سرباز زدند ونقاره سلطنت را بنام محمد یعقوب خان به صدا در آوردند ، از سوی دیگر با شینیدن این خبر سردار محمد ابراهم خان پسر دیگر امیر شیر علی خان از حسادت نتوانست سکوت اختیار کند با یك عده از سرداران از راه هزاره جات بسوی کابل در حرکت شد تا شاید بتواند درین بخت ازمائی قرعه فال نصیب او گردد ولی در هزاره جات گرفتار ومحبوس گردید محمد یعقوب خان بخاطر جلو گیری از اشوب وخود سری ها امر کرد تا تمام فامیل پدر اورا به کابل آورند.

اشوب ها وخود سری هائیکه در بالا ذکر شد نتیجه حسادت ها و

اختلافات مادر اندر وبرادران اندری‌اوبود ،ولی در مقابل برادر سکه او شهزاده محمد ایوب خان که در ایران‌فراری بود به هرات آمده ،حکومت هرات را از سردار محمد عمر خان‌وحسین علی خان گرفته به حکومت مرکزی کابل مطیع ساخت وعسکری‌را هم جهت تقویت حکومت به کابل فرستاد .همین دسته عسکر بودندکه در جنگ با قوای انگلیس بطر- فداری محمد یعقوب خان در قیام ملی‌کابل مردانه سهم گرفتند وجنگیدند. محمد یعقوب خان پس از مرگ امیروهواجه شدن با مخالفت برادران اندری خود که همه از در مخالفت بااو پیش آمدن ودر هر گنج وکنار مملکت بی نظمی ها ایجاد کردند ،خود را به دامن انگریز انداخته و قرار داد ننگین گندمگ که لکه به دامان تاریخ افغانستان است امضا نمود ،که اینهمه را می توان نتیجه ناعاقبت اندیشی امیر ومرجع شناختن یك زن را با اولادش بر دیگر زوجات‌واهل حرم خواند .

اگر امیر شدیدا به مناسبات‌اندرونی‌فامیل خود منهمك نمی بود واگر به عوض پا فشاری برای تصدیق ورسمیت شناختن طفل خورد سال (عبدالله جان) از طرف انگلیسهامستقیما برمسئله ی استقلال خارجی افغانستان داخل مذاکره می شد وبه تأسیس سفارتخانه های دایمی افغانستان در ممالك اسلامی وکشورهای همسایه اقدام میکرد و دولت انگلیس را در برابر عمل انجام یافته قرار میداد شاید به نتیجه مطلوبتر می رسید واز نگاه موقف بین المللی‌وجهانی افکار عامه جهان را بسوی افغانستان معطوف می ساخت وموضوع استقلال افغانستان بیشتر از طریق سیاسی به تحقق میرسید(۱٤۰).

از سطور بالا به صراحت میتوان‌چنین نتیجه گیری کرد که یکی از علل عمده جنگ دوم افغان وانگلیس‌مستقیما به پیوستن بیش از حد امیر به مصالح شخصی وخانوادگی خودش بود .

مادر امیر عبدالرحمن خان :

از جمله زنانیکه در تاریخ ازکار روائی های او ذکر بعمل آمده، ولی از نام او تذکر داده نشده مادرامیر عبدالرحمن خان زن امیر محمد افضل خان است که نواسه رحمت‌الله‌خان پوپلزائی بود درامورمملکت داری وسیاست سهم فعال داشته و. دو فرمانی نیز در موارد مختلف از او باقی مانده که ضمیمه فوتو کاپی‌شده تقدیم میگردد .

لردرا پرتس در کتاب خود مینویسد (در اوایل ماه ژانویه ۱۸۸۵-

۱۲۹۷) مملکت افغانستان میرفت ساکت وارام گردد ،طوایف جنگی ان مملکت که بر علیه ما قیام کرده بودند قدری ساکت وارام شدند و از طرف دیگر سیاست کابینه بیکانزفیلد راجع به افغانستان مورد تنقید مدعیان ان شده بود ، لرد لیتون فرما نفرمای هندوستان مایل بودقبل از اینکه پارلمان دایر شود ،موضوع افغانستان را حل وکسی را به امارت کابل انتخاب کنم ،من نیز سعی وکوشش خودرانموده تقریباً مایوس شده بودم ازینکه میتوان کسی را معین نمود ،عده از امرا افغانی در غزنین جمع شده اصرار داشتند مجدداامیر یعقوب خان بر قرار گردد، من بآنها بطور یقین وقطع پیغام داده بودم که دیگر مراجعت ایشان غیر ممکن است ،باید کسی دیگر را درنظر بگیرند ولی چنین کسی وجود نداشت ،فقط کسیکه ممکن بود بامارت کابل انتخاب شودامیر عبدالرحمن خان بود انهم در محل دور ترکستان روس بود (۱٤۱) .

درین وقت مادر امیر عبدالرحمن خان در قندهار زندگی میکرد .عمال سیاسی دولت انگلیس با او تماس گرفتند .زیرا که یکی از نامه های امیر عبدالرحمن خان که بجواب نامه سردار محمد ایوب خان نوشته بود بدست عمال انگلیس افتاد . که دران به ایوب خان توصیه شده بود که با انگریزان مخالفت نکند وبهتراست تسلیم آنها گردد دیگر مقاومت بیش ازین صلاح نیست (۱٤۲) .

انگریزان که منتظر چنین شخصی بودند که با ایشان قرار دادی عقد نماید واز در مخاصمت پیش نیاید ،پس ازدریافت نامه ی امیر عبدالرحمن خان عنوانی سردار محمدایوب خان با مرکز لندن تماس گرفتند و پس از کسب اجازه با عبدالرحمن خان به مراوده هاوتماس های کتبی پرداختند، مکاتیب توسط مادر عبدالرحمن خان مبادله میگردید ،ازسوی دیگرانگلیس ها به غرض تماس مستقیم باعبدالرحمن خان سردار محمد سرور خان که از وفادار ترین عمال امیر محمد افضل خان بود نزدش فرستادند بر علاوه سردار سرور خان حامل پیام مادرش نیز بود .لهذا نباید نقش سیاسی مادر عبدالرحمن خان را در امارت اوفراموش کرد .

از روی اسنادیکه بدست آمده وغرض معلومات مزید فوتو کاپی گردیده معلوم است که مادر امیر عبدالرحمن خان در کار های اداری نیز بی تصرف نبوده است .

میرمن بوبو جان :

از جمله ملکه های معتبر یکه در تاریخ قرن نزده زن با همت وفاضله زمان بود وسر آمد حرمسرای میرمن بوبو جان که نام اصلی او حلیمه بود . بوبو جان دختر عتیق الله خان که از اولاده میر واعظ محسوب میگردید بود از طرف پدر سید وازطرف مادر نواسه امیر دوست محمد خان بود .

بوبو جان بر علاوه فضلیت وهوشیاری زنزیبائی بود که همه ملکات معنوی ومادی دست بهم داده اوراچنان مورد علاقــه ومحبوب االقلب امیر عبدالرحمن ساخته بود که حتیدر بعضی موارد از نفوذ خود بر امیر استفاده میگردودرمواقع خیلیخطیرکه اهل دربار از گفتن بعضی حقایق وراز ها بحضور امیر عاجز می شدند نزدبوبو جان رفته ومشکل را حل مــی نمودند .

طرز رفتار وکردار او همینکافیاست که دیده میشود که تا هنوز در قلبها بنام زن نیکو کار ،سخاوتمندوخوش خلق یاد میگردد . بر علاوه همه ملکات خوب خود طبع شعرینیز داشت ، متاسفانه اشعار زیادی از او در دسترس نیست ولی انچه موجود هست ومؤلف کتابه پښتنمی میرمنی آنرا ثبت نموده احساسا تعمیق وطنپرستی وازادی دوستی اورا

بر ملا میسازد .زیرا افغانستان انروزگار یکه بوبو جان در ان زندگی میگرد ، افغانستانی بود که علیه تازیانه وشلاق استعمار گرانه انگریز پنجه نرم میگرد وضربات کوبنده استعماری را با ضربات خورد کننده وطنپرستی جواب میدادند .این زن پرغرور وعالی همت باوجود یکه در قصر سلطنتی می زیست وانواع واقسام وسایل عیش ونوش وزندگی برایش مهیا بود ،ولی باعدم استقلال تام خارجی وداخلی ساحه وطن را چنان تنگ می دید که چون بلبلیکه درقفس طلائی محبوس گردد وناله کند فریاد برآورد ودست التماس واستمداد بسوی ملت افغانستان دراز کرده می گفت :

از برای خدا بلند کنید　　بر سر خود لوای استقلال

نزد بوبو جان میوه های شور وشیرین ارزش وکیفیت خودرا ازدست داده بود او بیك میوه ،بیك شیرینی می اندیشید که عبارت از استقلال افغانستان بود ، او میگفت :

باد شیرین دهان ملت ما　　یارب از میوه های استقلال

خاك وطن را کحل بصر میگرد ودیده غمدیده از اسارت را بدان نور می بخشید ومیگفت :

میکشم بعد ازین به دیده خود　　سرمه از خاك پای استقلال

همچنان درجائی دیگرمی نویسند که امیر عبدالرحمن خان دسته از گل نرگس را به بوبو جان فرستاداو فی البدیهه در مقابل تحفه شاه چنین تشکر نمود :

نرگس صد برگ از دست شهنشاهم رسید
بر سر خود ماندم وبر چشم تر مالید مش

امیر عبدالرحمن خان شاعر نبود ولی در وصف جمال وکمال بوبوجان این بیت را از او نقل می کنند :

مهد علیا ، صدر کبری بی بی عفت شمیم
زانکه از عزت شهش خوانده ست عیال محترم
الحق از مادر نزاده دختری همزاد او (۱۴۳)
صاحب حلم وحیا ومایه جود و کرم

زنان دیگر دربار امیر عبدالرحمن خان :

۱ـ زن دیگر عبدالرحمن‌خان دختر برادر میرجهاندار شاه (دختر میرشاه) بود. این ازدواج را نیز می توان سیاسی خواند. خود امیر در تاج‌التواریخ می نویسد: «وقتی‌وارد غوری گردیدیم، میر جهاندار شاه که همراه من بود خواست دختر برادرش یعنی دختر میرشاه را بجهت من تزویج نماید من این خواهش اورا رد نموده گفتم وصلتی که عمویم با خانواده شما کرده است بجهت من مکفی است، ولی چون مشار الیه خیلی اصرار میگرد، قبول کردم میر محمد شاه که فیض محمد خان ولایت میرجهاندار شاه را به او داده بود بعضی هدایا بجهت من فرستاد، هدایای اورا رد نموده یا امر کردم بهر طرفی که خواسته باشید بروید۱۴٤ ومیرجهاندار شاه را دوباره به حکومت غوری مقرر نمودم».

طوریکه امیر اشاره نموده، پس‌ازانکه میر های بدخشان واهالی تالیخان (شایدتالقان) درجنگ شکست خوردند واز پیروزی بر لشکر شاهی مایوس گردیدند به وسیله دیگری متوسل شدند وخواهش نمودند که دختر عموی میرشاه را سردار محمد اعظم خان بزنی بگیرد که از طرف محمد اعظم خان با کمال رضائیت واشتیاق پذیرفته شد واسباب مراسم نامزدی وعروسی مهیاگردید، میرهای بدخشان ازین پیوند نهایت خورسند شدند و تحایفی برای داماد خود فرستادند (۱٤۵).

۲ـ یکی از زنان امیر عبدالرحمن خان دختر سردار محمداعظم‌خان بود.

۳ـ وقتیکه امیر عبدالرحمن خان به شبر غان رسید ومیر حاکم را دوباره بجایش مقرر فرمود میرحاکم در برابر لطف ومهربانی امیر دختر خود را به او به زنی داد. ابتدا امیر از پذیرفتن او انکار کرد در نتیجه بنابر مصلحت سیاسی اورا پذیرفت (۱٤٦).

٤ـ زنی دیگر امیر عبدالرحمن خان دختر وزیر یارمحمد خان الکوزائی حاکم هرات بود که در نتیجه این‌خویشی وپیوند موقعیت امیر محمد افضل پدر (امیر عبدالرحمن خان) خیلی مستحکم گردید (۱٤۷).

۵ـ بخاطر تامین وحدت وکسب‌اعتماد اهل تشیع امیر عبدالرحمن‌خان بادختر میر ابوطالب قزلباش ازدواج‌کرد (۱٤۸).

٦ـ قرار نبشته مؤلف سراج التواریخ ملك رحمت شاه خان وزیری طی عریضه به امیر عبدالرحمن خان نوشت که «دخترش نسبت نامزد بودنش با والامقنعه فخر را در سرولباس مباهات را در بردارد قدم به

سن بلوغ نهاده وچون پدر وقومش بادیه نشین وخانه به دوش وشب به جائی وروز درما وائی منزل گزینند، امید در جای خواستن آنرا در کابل نموده است» .وحضرت والا که درناموس داری ومواحدت شعاری قوم توجه کامل داشت واز راه وصلت اقوام بزرگ را بدولت متحد ساخته ،صرف همت می نمود .در روزسه شنبه نزدهم ماه ربیع الثانی سردار شیریندل خان حاکم خوست را فرمان ارسال میگردد که بعد از عقد نکاح به بدرقه شخصی صالح وپارسائی از انجا اورا به کابل آورده شود . (۱٤۹)

چندی بعد ملك رحمت شاه خان وزیری نیز به کابل آمد مقرب دربار گردید وپسرش پایو نام در زمره غلام بچه ها مورد لطف ونوازش امیر قرار گرفت وصد ها نفر از مردم قوم خویش را بنام ملازمت دولت مقرر ومنظور کرد وبهر کدام معاش حواله گردید .که بدین ترتیب حمایت قوم وزیری از امیر عبدالرحمن خان حاصل گردید . نظر امیر عبدالرحمن خان را درباره وصلت باصاحبان نفوذ را بهتر است از قلم خودش بخوانیم .

امیر عبد الرحمن خان در کتاب تاج التواریخ زنان پسران خود را معرفی می کند که این معرفی هاثبوت مستقیم ادعائی است که شاهان وخوانین وامرا وروحانیون به زن گرفتن های سیاسی توجه زیادی داشتند تا به پیوند عالی انسانی وخودش می نویسد (من سعی نموده بعضی از خانواده های خیلی مقنا به این مملکت را با پسر بزرگ خودم (سردار حبیب الله) بستگی داده ودختر هائی بعضی اشخاص بزرگ ملت رابه جهت اوتزویج نموده ام وپسرهای او هم با دختر های دیگر که عمر شان مناسب یکدیگر است نامزدکرده ام وبعضی ازین وصلتها به قرار ذیل است :

عیال اول او که می توان گفت مقناترین همه است ،دختر محمدشاه خان رئیس (تقاب) (تگاب) وخواهرزاده امیر محمد خان جنرال اول وسردار قشون کابل میباشد این تزویج پسرم را با طائفه غلجائی تقاب که مقتدر می باشند بستگی داده است ،خطر بزرگ وسلامتی کامل بجهت حکمرانی کابل منحصر است بدیانت لشکر کابل،ومن می توانم بگویم که لشکر کابل از صاحب منصبی که با نتهای درجه اورا دوست دارند در حالت ضرورت

لابد اطاعت خواهند نمود ، نوه بزرگ من که اسمش عنایت الله خان می باشد از بطن این عیال اول میباشد. عیال دوم که این را هم می توان گفت درجه اعتنایش اگر بیشتر نباشد مساوی عیال اولی است دختر قاضی سعداله خان نائب الحکومه هرات می باشد که نوه خان علوم عبدا لرحمن خان رئیس روحانی ملت افغانستان است ، ازین عیال هم پسری دارد وعموزاده های این عیال رئیس محاکمات قضاوت کابل وجلال اباد ، قندهار وهرات وبلخ که معظمترین شهر های این مملکت است می باشند. عیال سوم که یك پسرو یك دختر از او دارد ، دختر اشیبك اقاسی محمد سرور خان است که سابقا اشیك اقاسی من بود ، حالا اشیبك اقاسی من سردار عبدالقدوس خان است ومحمد سرور خان بجای پسر عمویم اسحق خان به فرمان فرمائی تمام ترکستان مقرر داشتم ، ولی بدبختانه بواسطه سؤ مزاجی که داشت مجبور شد ازین ماموریت استعفا نماید . لیکن چون شخص زیرك سیاسی دان ممتاز وهنوز هم جوان وقابل کار ست ، در صورت لزوم خیلی به دردپسرم می خورد این عیال ربیبه اشیك اقاسی محمد سرور خان است وپدرحقیقی او لوی ناب (نائب بزرگ) متوفی می باشد که یکوقتی از نوکرهای محترم امیر شیر علی خان بوده است واشخاص کار آمدی که حالا بایوب خان هستند برادر های همین عیال من باشند . عیال چهارم که فعلا نامزد پسرم می باشد وهنوز عروسی نشده است ، عیال خیلی با نفوذ بلکه نفوذش به نسبت خانواده گی ازین سه نفر عیال که ذکر شده بیشتراست ، مشارالیها نوهٔ مرحوم امیرشیر علی خان ودختر پسر بزرگ انمرحوم یعنی ابراهیم که عجالتا در هندوستانست ، این وصلت که می تواند، دو خانواده پادشاهی به سلطنت کابل اتصال بدهد ، یعنی خانواده مرحوم امیر شیر علی خان وخانواده خودم ، واین وصلت جنگها واغتشاشات استمراری که همیشه به سبب نقار بین پدر من ومرحوم امیر شیر علی خان واقع شد ختم می نماید . عیال پنجم نیز از خانواده خیلی نجیب می باشدو پسرم با رؤسای ازبك وصلت کار می نماید ، زیرا که این عیال دخترمیر سهراب بیگ پادشاه وخواهرزاده سردار عبدا لقدوس خان می باشد عیال ششم دختر رئیس ولایات منگل وخوست می باشد وپسری از ین عیال دارد که اسمش حیات الله خان و

عمرا پسر دومی حبیب الله خان می باشد .عیال هفتم دختر اکبر خان خان مومند لال‌پور می باشد این عیال پسرمرا با طائفه خیل مقتدر مؤمند باجور وصلت می بخشد ،باجور نزدیك سرحدپشاور ومملکت افغانستان می باشد واولاد های دیگر هم به دختر های‌خانواده های نجیب نامزد شده انـد پرواضح است که اگر این اشخاص‌مقنابه وباین وصلتهای محکم بخانواده من بستگی داشته باشند برای خودشان مفید است که با پسرم همراهی نماینـد و باین سبب نیز پسرم ازاغتشا شات داخله وخارجـه محفوظ خواهد ماند.پسر دومی من نصرالله خان با خانواده های ذیل وصلت دارد، عیال اول دختر سردار محمد یوسفخان که از همه عموهای من فقط او در قید حیات ودر کابل می باشد .عیال دوم او دختر مرحوم سـردار فقیر محمد خان است که برادر او نورمحمد خان سر تیپ فوج خاصه من است .عیال سوم او دختر فرامرز خان‌است که سپهسالار خیلی امین من در هـرات مـی باشد .(از قرار تحقیق‌این عیال دختر غلام حیدر خان چرخی بوده است نه سپه سالار فرامرزخان(مترجم) باین‌طریق‌وبوسایل دیگرکه متعلق باین فصل می باشد خیلـــی‌کوشش نموده‌ام ،که رؤسا وسرکرده هائیکه دارای این مقامات مقنابه ورئیس طوایف می باشند به پسرهای خودوخانواده خود بستگی بدهم(۱۵۰).

برعلاوه زنانیکه امیر عبدالرحمن‌خان در تاج التواریخ ذکر نموده یك عده زنان دیگر از قبایل مختلف اقوام‌هزاره،نورستانی ،غلزائی،ودرانی‌نیز در قید نکاح امیر حبیب الله خان‌بوده،تعدادی سورتی ها وکنیزان نیز در داخل حرمسرا زندگی میکردند کـــه دارای بچه ها ودختر ها نیز بودند. طبق پیشبینی امیر عبدالرحمن خان پسر ش امیر حبیب الله خان بـا ارتباطات و وصلتها ئیکه با اقوام‌مختلف کرده بود یك‌دوره نسبتاارام وبدون درد سری را گذشتاند واغتشاشات وخود سری هائیکه در زمـــان اسلاف او اتفاق افتاده بود درین‌دوره‌رخ نداد .

در زمان سلطنت امیر عبدالرحمن‌خان چون زمان سلطنت احمد شاه بابا زنان در دستگاه جاسوسی هم کارکرده‌اند که بصورت مستقیم اشتراك انان را در امور اداری مملکت واضح می‌سازد .

قرار نبشته تاریخم. غبار (افغانستان درمسیر تاریخ) زنی‌در قندهار بنام مادر محمدامین بارکزائی از امیراجازه‌جاسوسی‌عنداله ومستقیم بحضور

خود امیر خواست ومنظور شد . به قول مؤرخ افغانستان در مسیر تاریخ مرزا گل محمد خان در سوانح خود راجع باین زن چنین نوشت :

مادر محمدامین بارکزائی روز ها با شوهر خود علنا بدربار والی قندهار آمده در پهلوی او می نشست واجرات امور را میدید وبه کابل راپور میداد والی ومامورین ازین زن می ترسیدند» .

در مورد دستگاه جاسوسی زمان امیر عبدالرحمن خان ریش سفیدان وقت چنین حکایت می کنند . پیرزنان زیاد در دستگاه جاسوسی امیر کار میکردند ، این پیر زنان در جریان روز ها بنامهای مختلف بخانه ها رفته احوال واخبار راجمع کرده مستقیما به امیر میرسانیدند ویکی ازعللی که مردم ازامیرخوف داشتند ، یا بعضا فکر میکردند که امیر بمقام ولایت رسیده وبا علم غیب اسرارهمه انسانها برایش معلوم میگردد.

امیر عبدالرحمن جریان واقعات را توسط پیر زنان بدست میاورد و شب هنگام کماشتگان خود را به منزل مطلوب می فرستاد ، وشخص را به نام صدا می زد وقتی شخص ازمنزل برآمده بود اغلباً به خانه بر نمی گشت ، وچون حقیقت احوال به کسی مکشوف نبود مردم به فکر داستانهای دیوان وپریان می افتادند. باینطریق انسانهای زیاد از بین برده می شدند . این ربودن ها به نزدعوام به نام (نام گیرك) یاد میشد . تا هنوز هم این نام در قصه های زمان امیر عبدالرحمن خان زبانزد عام و خاص است . البته در مورد جاسوسه های علنی مثال قبلا ارائه گردید.

در باره موقعیت (۹۹) زن :

امیر عبدالرحمن خان در کتابی‌که بنام تاج التواریخ با ومنسو بست مدعی است که تحولاتی را در زمان‌خود در زندگی زنان آورده که بعضی از انها مؤید ئلبشته انجانب وبعضی‌هم واقعاً تحوّل قبول شده می تواند.

در مورد اداب زندگی حرم سرای‌ها می نویسد : (رسم اعیان واشخاص متمول از زمان قدیم این بوده است‌که عیالهای خود را در حرم سرا ها یعنی منازل یا عماراتی که مخصوص‌انها بوده است نگاه بدارند ، پس بجهت خواتین که از منازلشان بیرون نمی ایند لازم است وسایل مراوده با کسانیکه از حرم سرا خارج هستند داشته باشند ،لهذا در هر یکی از حرم سراهای من چندین غلام بچه وخدمتگار های زنانه می باشند وبرای تمام این خدمه های حرمسرای یك‌نفرخانم جوان که لباس مردانه می‌پوشد وملقب به سردار می‌باشد ،معین‌است‌واینها حامل رقعه جات وپیغامها می باشند رسم قدیم که خواجه سراها بجهت این امور مقرر میداشتند متروك نموده ام ،علاوه بر این اشخاص عیالیهای من مستخدمین شخصی وادارات مثل‌اشیك آقاسی‌وقابچی وخزانه‌داروميرا خور وصندوقدار وغیره هـــا بجهت خود دارند ،عیالهای من هروقت‌میل داشته باشند در کالسکه ها ویا سواری اسپ ها حرکت وگردش می‌نمایند همیشه به جهت حجاب نقاب به صورت افگنده ۱۵۱ .

او همچنان می نویسد که غذای‌همه اهل حرم ونوکران‌شان فامیل‌های نوکرهایشان ازبودجه دولتی دراشپزخانه مرکزی طبخ وتهیه میگردد و معاش مستمری دارند (۱۵۲) .

در مورد تعلیم وتربیت زنان امیرعبدالرحمن خان در کتاب مذکور چنین می نویسد : (در زمان ایته هم افغا نستان ابدا نمی تواند کاملا وصحیحا ترقی نماید مگر انکه زنهای انهــــم‌ترتیب شوند .

چون اطفال اولین درس ابتدائی خودرا از مادر می اموزند ومطالب وعقاید هم که درزمان طفولیت کسب می‌شود،اثر ان مدام العمر در عادات وطبایع آنها می ماند وریشه های‌خاطر آنهارا ز تربیتی که بعد ها بنمایند محکمتر فرامی گیرند وبه همین تدبیر عاقلانه بوده است که پیغمبر ما امر فرموده است .

زنها که در هیچ صورت بدون اذن‌واجازه شوهرهای خود ازخانه بیرون نمی روند باید بجهت این مطلب یعنی‌تحصیل مجاذباشند که ازخانه بیرون بروند اگر عموم مردم عیال‌های آنهاوعموم زنها تربیت شده باشــــند ،اشخاص سیاسی دان که مردم ازبین خود شان منتخب می نمایند یقیناً تعقل آنها بهتر وعلم شان زیادتر ومصلحت ها یشان مفید تر است وبهتر می توانند کار های نظمیه دولتی رااجرا نمایند (۱۵۳) .

از سطور فوق بر می اید که امیرعبدالرحمن‌خان ارزشی‌به زندگی‌زنان وتعلیم وتربیه انها داشته ولی بـاوجود نظر یات خیلی عالی او عملا اقدا می درین مورد بعمل نیامـــده‌است .نه از مکتبی ونه از مدرسه‌ی که زنان در ان سواد اموخته باشندذکری است .معلوم است نظریات‌روی کاغذ طرح شده وگام عملی برداشته نشده است .

جای دیگر در مورد حق زنان چنین‌می نویسد .(به موجب قانون قدیـم افغانستان زن نه تنها ملك شوهرخود بوده است بلکه ملك تمام خانواده شوهرش از قبیل برادر ها واقوام‌دیگر بوده است ،لهذا اگر شوهــر مشارالیها فوت میشد یك نفر ازاقوام‌شوهرش حق داشت که اگر زن هم راضی نباشد اورا به زوجیت بگیرداین قاعده عمومی مملکت بوده است وازین جهت زن بیچاره که از بدبختی‌درچنگ خانواده می افتادیگر موقعی برای او ممکن نبود که از دست آنها خلاص شود واگر اورا می گذاشتند

که پس از وفات شوهرش بخانه پدرومادر ویا جای دیگر برود این امر را خیلی اسباب افتضاح قبیله خودمیدانستند) جای شك نیست که از نظر فرضیه مفکوره خیلی عالی است اما از قراین معلوم نیست تاچه حد در ینمورد گامهـــای عملی برداشته است زیرا تا هنوزهم درقرا وقصبات وولایات کشورما زن بیوه مخالف میل وارزوی خود باید با برادر شوهر و یایکی ازوابستگان او ازدواج نماید.

والا بزرگترین عنعنه افغانی زیر پاشده است این امر بسته بیکی از اقوام ویا ملیت های افغانستان نیست بلکه بصورت عموم عنعنه همه افغانـ نهای ساکن این مرز وبوم است .امیرعبدالرحمن خان ادعا کرده که مطابق احکام شریعت اســلامــی حکمی جاری ساخته است که بر طبق ان زن ازادی خود را در صورت فـوت شوهـر ازخانواده او بدست آورد .اختیار دارد با هر کسی ازدواج می کند ودر هرجا سکونت اختیار می کند .اما مثالی که بتواند عمل این فرضیه را ثبوت کنددر دست نیست .

در مورد نکاح صغیره چنین می نویسد . (بموجب قانون مروجه من دختریکه بحد بلوغ نرسیده باشد وپدر ومادر اورا به نکاح کســی در آورده باشند پس ازینکه به حد بلوغ رسید فاعل مختار است که این نکاح را قبول یا رد نماید وعلاوه برین بعد از قبول عقد اگر شوهرش با و تعدی یابد رفتاری نماید ،یا متحمل مخارج او نشود ،مشارالیها می تواند به محکمه عارض شود که شوهر من یانفقه وکسوه مرا بدهد یا مرا طلاق بدهد ،بهمین طریق ، رسم یعنی ازخانواده های بزرگ این بود که داماد خود را وا میداشتند برینکه قباله های (مهر) زنهای خود را بر خلاف میل شان انقدر بسیار قرار دهند که اگر تمام خانواده او متفق می شدند و باو کمك میدادند بازهم ممکن نبود که قباله مذکور را بتوانند ادا نمایند، این قانون را محدود نمودم وقراردادم که شاه زادگان خانواده سلطنتی از یـك هــزار الــی ســه هــزارقبــا لــه (۱۵٤) بکننــــــــد وسایر مردم از سه صد الی نه صدروپیه البته اگر قوه داشته باشند وبه طیب خاطر بخواهند بیشترازاین مبلغ به زنهای خود بدهند . ۱۵۵

در ختم این مقال می نویسد که بجهـت ثبـت عقود ازدواجیه معمول

داشته ام تا در صورت نبودن شهودکافی مرافعه در میان نیاید ، اگر رئیس اداره قباله جات (وثایق امروز) بگذارد عقد نا مشروعی یا عقد اجباری در کتابچه او ثبت نمایند مشارالیه کاملا تنبیه میشود ۱۵۶ .

گر چه نظریات فوق الذکر درمنصه عمل گذاشته نشده است ،مگر تذکر چنین مطالب وتماس گرفتن به موضوعات زنان مخصوصا مسئله طلاق ونکاح صغیره وتعلیم وتربیت زنان از جمله نظریات بسیار پیشرفته و مترقی عصر خود بود .زیرا در جامعه قبایلی وفیودالی که مسئله زن و حجاب وسواد وغیره ازجمله مقررات ممنوعه بود که زنان را در تاریکی وجهل مطلق نگه میداشت اظهارچنین مطالب مفکوره عالی بحساب میرود .

احمد شاه بابا که بزنان احترام وحق زیاد قایل بود ودر صفحات قبل به تفصیل ذکر شد ،مگر با اینهم نتوانست در موارد فوق تغیری وارد آورد .حتی به غرض تامین ومحافظت وحدت واستحکام دوستی بین اقوام وقبایل به لیعهده خود چنین وصیت کرد .بینی وگوشهای هیچ انسانی راقطع نکنید ،اتفاق ووحدت را بین قبایل واقوام ساکن افغانستان وقوم درانی برهم نزنید .مسئله طلاق زنان را که بین قبایل واقوام رایج نیست وبه نفرت دیده میشود جاری نسازید به مالك اجازه قتل غلام را ندهید به نزد پادشاه اجازه به زانو درآمدن وزمین بوسیدن را ندهید ،بلکه به انان بفهمانید که احترام را فقط باسلام دادن واستاده شدن بجا ارند. (۱۵۷) .

با مقایسه نظریات دو شخصیت بزرگ افغانی می توان قیاس کرد که جامعه افغانی در اثر مساعی فوق العاده ودر ایت خاصی احمد شاه بابا از زندگی قبایلی به فیودالی چطور تحول کرده وبرای این منظور تا چه حد احتیاط مراعات شده است ،تا کـه توانسته است برای باز ماندگان و اخلاف خود راه رابه جهت پیشرفت وترقی هموار نماید .

فصل سوم

زنان مبارز در قرن نزده

قرن نزده در افغانستان همچنانکه شاهدشجاعت وکاردانی شاهان‌وامیران بود،دوره فتور وکشمکش های‌فامیلی‌وخانه جنگی نیز بود که مملکت را به خطرات مواجه ساخت ،استعمارانگلیس رامسلط گردانید .ولی ملت افغان‌ارام ننشسته به‌مبارزه‌پرداختندووطن خود را ازاد ساختند وسر دفتر مبارزات ازاد یخواهی در شرق‌گردیدند .

درین مبارزه بی امان تنها مردان‌نجنگیدند بلکه زنان نیز دوش بدوش مردان چه در میدان جنگ مستقیم‌وچه در عقب جبهه به رسانیدن اذوقه ومهمات حربی سهم خود را دربرابر مادر وطن ادا کردند ،وتاریخ همچنانکه اسمای مردان مبارز راثبت کرده اسمای زنان پرشهامت و دلیر را نیز در صفحات خود ضبط‌وثبت نموده است زیرا که زنان مادراند، وفرزندان خود را دوست‌دارند ، نمیگذارند وآرزو ندارند فرزندان شان بیجا قربان خود خواهی‌های توسعه طلبانه استعمار گران واستثمار گران گردند .زنان به انسان وانسانیت ارج میگذارند ،از جنگ وخونریزی نفرت دارند و به انانیکه فضای صلح وآرامش جهانی را برهم زده ،برای نابودی بشر به ساختن انواع گوناگون اسلحه دست

می زنند خطاب کنان میگویند :

دتورو توپکو کاریگــــره

که می یارمړ شو خون ئی ستا ترغاړی وینــــه

زنان افغان بیانگر قوی احساسات وطنپرستی وملی اندودر برابر اشغالگران تبعیض طلبان ،استثمارگران ودشمنان وطن سر سختانه می‌جنگند. بر علاوه انکه فرزندان شوهران ،پدران وبرادران خود را در راه حفظ استقلال ونوامیس ملی قربان می‌کنند،خود نیز در میدان های خونین نبرد شمشیر بدست داخل شده هم غازی وهم شهید شده اند مرگ نزدیکترین کسان خود را بر بی ننگی ترجیح داده می گویند :

توربه رنجك په وینو سورشی سالم په تن بی‌ننګه رامه شی‌مینه

در دوره تاریك قرن نزده مخصوصا نیمه دوم ان که افغانستان در داخل دراثر اختلاف شهزاده‌گان ودر خارج ساحه رقابت دول صنعتی چون انگریز، فرانسه وروسیه تزاری قدرت خودرا از دست داد وامپرا طوری بزرگ احمدشاه بابا ازهم پاشید ،بال های سیاه امپریا لیزم انگلیس فضای وطن را تاریك ســاخت ، دوره درخشش قهرمانان ومبارزین ملی نیز گردید.

در این مبارزه ضد استعماری وبی امان شاهان نجنگیدند ،بلکه همهٔ مردم اعم از زن ومرد پهلو به پهلوسهم گرفتند وشجاعانه جنگیدنــد . زنان در پهلوی رساندن اذوقه وخوراکه ومهمات جنگی شمشیر راه نیز بدست گرفتند اشعار حماسی خواندنــد وجوانان رابه مبارزه تشویق وتحریك نمودند وبجاست اگر شاعری گفتــه :

گرندانی غیرت افغانیــــــم چون به میدان امدی میدانیــم

زنان افغان در دشت سوزان میوند،در قلعه وسرحد بولدك قندهار در غزنی وکابل وننگرهار وشمالی مربوط به هر قوم وملیتی که بودند ،بهر زبانیکه سخن می‌گفتند غیرت وشهامت خود را نشان داده ونام پرافتخار خود راجاودانه ساخته اند .اینك در این بخش ان عده زنان مبارز معرفی می گردد که سوانح شان از دستبــردحوادث زمان در امان مانده اند .

برعلاوه زنانیکه سوانح وکارنامه های سیاسی ،اداری واجتماعی شان در دربار های سلطنتی وحرامسرا ها که قبـلا درج گردیده وخوانندگان

ارجمند قبلا انرا مطالعه کرده اند .در این مختصر زنانی غیر از زنان دربار معرفی میشوند که نه از نام پدر نامی ونه از شهرت خانوادگی اثری دارند .بلکه بخاطر کارنامه های تاریخی خود یاد می شوند که از انجمله :

ملاله :

تاریخ افغانستان اگر نام مردان دلیر وقهرمان را در قلب خود جاداده اسمای زنان مبارز ووطنپرست رانیزدر قلب خود زنده نگهداشته استهر وقت از مرد قهرمان نام برده می‌شودحتمی زنی هم در پهلوی او استاده و مشعل مبارزه را بدست دارد .لهذاهر وقت یادی از میدان کار زار دشت سوزان میوند می شود . هر وقت سیمای تابناك سردار محمد ایوب خان در تاریکی های مرگبار قرن نزده افغانستان صفحات تاریخ را منور می سازد صدای رسای ملالی افغان نیز به گوشها طنین افکن میشود که میگفت :

که په میوندکی شهید نه شوی زمالالیه بی‌ننگی به دی ساتینه

این اواز روح خفته انسانهای حساس ومبارز را بیدار کرده وتکان داد .بلی همچنانکه در تاریخ ازادیخواهی فرانسه ژاندرك بدور شمع وطن پروانه وار سوخت وخاکسترشد.همانگونه که او در میدان نبرد با دشمن دلیرانه جنگید شکست نخوردوالهام بخش مبارزات ازاد یخواهی اروپا گشت .ملالی این دختر مبارزپشتون نیز شکست ناپذیر بود .الهام بخش آزادی ومبارزه بود در مقابل‌استعمار انگریز جنگید وقوای درهم شکسته وجوانان را دوباره جمع‌کردوبا نعره های دلیرانه روح شجاعت ودلیری را در آنها دمید باوجودیکه‌دشمن ناجوا نمردانه اب آشامیدنی‌را بررخ مجاهدین افغان بسته بود درین‌میدان کربلا مردانه جنگیدند وبخون دشمن متجاوز واستعمارگر عطش خودرا فرونشاندند .

گویند وقتی انگریزان تا دریای‌اتك‌پیش‌آمدند اتش حرص واذآنها زبانه کشید وبسوی افغانستان نظر دوختندومنتظر فرصت نشستند تا اینکه امیر شیرعلی خان به مزار رفت وانجا بمردوپسرش محمد یعقوب خان بجایش نشست وبا انگریز ها جنگهای زیادنموده انگریز بالاخره کمر به تسخیر

قندهار بست ولشکر مجهز با وسایل گوناگون را سوی قندهار گسیل نمود سردار محمد ایوب خان برادر محمدیعقوب خان نیز خود را برای مقابله اماده ساخت واز هرات بسوی کندهاردر حرکت شد هر دو قشون در چند کیلو متری شهر کندهار در دشت‌معروف میوند باهم مقابل شدند .

درین میدان زنان پشتون نیــــزشوهران وفرزندان وبرادران خود را تنها نگذاشتند یك‌عده به جهت‌رسانیدن کمك (اب رسانیدن وتهیه غذا) دست بکار شدند ، یك عده دیگر کـه ازانجمله می توان ملالی را نامبرد تفنك ها به شانه ها انداختند وچون شیران‌گرسنه داخل میدان شدند نه تنها شجاعانـه جنگیـدنـد بلکه جـوانان‌مایوس وعسکر ازهم پاشیده رادوباره جمع کرده وبر دشمن حمله کردندوشاهد موفقیت را باغوش کشیدند .

نقل می کنند که در یکی از روزهای خیلی سوزان وگرم تابستان در ساعات چاشت که هواخیلی گـــرم‌وسوزان بود ودشمن هم ناجوانمردانه آب‌آشامیدنی رابند کرده بود جوانان‌افغان از تشنگی وخستگی به شکست مواجه شدند ونزدیك بود که‌جوانان‌افغان دست از جنگ بردارند دریـن میان دختر مبارز افغان (ملاله) بیرق‌را بلند کرد با صدای رسا گفت : (ای مردان شجاع پښتون) :

که په میوند کی شهید نه شوی زمالالیه ! بی ننگی له دی‌ساتینه

این‌نعره ،نعره انسانی‌نه بلکه ندای‌ملکوتی بودکه ازاسمانها بسوی‌زمین آمده وچون صور اسرافیل روح تازه بجوانان پشتون دمید اعضای خسته وکوفته انها را بحرکت وجنبش آوردتشنگی وخستگی حتی خود را فراموش کردند با یك نعره (الله اکبر)گویان‌داخل صفوف دشمن شدند.قلب دشمن راشگافتند وجنك خونین کردند. فاتح‌میوند شدند وافتخار ابدی را کماهی کردند .

ملاله در حالیکه خود نیز سربازی‌میکرد غرض تشویق وتحریك جوانان افغان لندۍ های ذیل را با اواز بلندمیخواند :

خال به دورور په وینو کښېږدم

چی په شین باغ کی سور گلاب‌وشرموینه

خاطره این حادثه را یك عده‌شاعران‌چنین زنده نگهداشته اند :

بـه میـوند کـی کـېرندی مرگ یی مېر کـړو ده ژوندی

بلی او شهید شد ظاهرا از بین رفت‌ولی درس مبارزه وقهرمانی اورا تا

افغانیان زنده‌اند مشعل راه‌خود ساخته از ان پیروی می کنند .
شاعر دیگر گوید :

پښتنه وه بـــــی مثاله   دا مــــلاله وه مــــلاله

جای دیگر شاعری از خود سوال‌می کند .
میوند را که فتح کرد ! خودش‌در پاسخ میگوید (مــــلاله)
نه زر ها زلمی ورغلی تر کماله(۱۵۸) .
نه یوه‌نــــره مــــلاله میو ند واله

ما در حالیکه شجاعت وسر بازی‌وقهرمانی جوانان افغان را در جنگ میوند با افتخار وقدردانی یاد می‌کنیم‌میگویم «زنده باد فاتح میوند ملاله»

گل ناره انا :
گل ناره انا زن وطنپرست ومبارزیکه در یك قبیله نیمه کوچی درخانه یکی از نواسه های صابر بدنیا آمد.پدرش سلیمان نام داشت ومادر ش دختر یکی از قبایل پشتون منطقــه‌چکری خورد کابل بود .چون دیگـــر زنان افغان از نعمت سواد بی‌بهره بود.زیراشرایط جامعه وقت تعلیم‌وتربیه را برای مردان ننگ می‌شمردند چــــه رسد به باسواد ساختن زنان .ولـــی آنچه آموخته بود درس شهـــامت،دلیری وفدا کاری بودکـــه از مکتب نیاکان بارث برده بـود ومنحیث زن‌مبارز درمیان اقوام ووطن خودمعرفی گــــردید.

اوزن بلند قامت، قوی هیکـــل‌وتنومند بود، لباس ساده می‌پوشیدو همیشه دستمال گل سیب به کمـــرمی‌بست چون مردان دربار بنـــدی وانتقال اشتران باپدر وپدر کـــلان‌خود کمك میکرد همیشه پای پیاده‌طی طریق می‌نمود، لهذا زمانیکه کمر به‌مبارزه بست درانتقال مهمات مهارت خاصی نشان میداد .

گل ناره ازانگریزان واستعمـــارگران سخت نفرت داشت وهمیشـــه انزجار ونفرت خودرا باخواندن لندی‌های حماسی وملی اظهار میکـــرد. او جوانان راتشویق میگرد تامتحد گردندوچونی عسکری درآن نواحی ساختـــه شده بود از بین ببرند گل ناره انافعالیت خود را فقط درین نقطه متمرکز ساخت ،که بهر قیمت شود مرکـــزتعلیمی انگریز از منطقه درویش از بین برود .زیرا که انگریزان تنها درداخل چونی زندگی نمیگردند بلکه به

بهانه های مختلف در دیگر مناطق‌چون کلنگار ،پل علم وغیره برای خریداری اذوقه خود وحیوانات خود به کشت‌وگذاری پرداختند مردم ازعمل شان شدیداً به تکلیف ومتاثر بودند .تااینکه گلناره انا موفق شد پلانی‌طرح نماید ویك عده کثیر جوانان را درقلعه صابر جمع نموده به عملی ساـ ختن طرح خود بانها مذاکره کرد .

اودر مجمع‌جوانان گفت که شب هنگام بر منطقه درویش شبخون بزنیم ودرویش راپناگاه خودسازیم ،جوانان‌را این طرح خوش آمد .در یکی از شبها گلناره انا در پیش وجوانان درعقب بسوی درویش که تقریبا ٤میل فاصله باکلنگار داردد‌ر حرکت‌شدند.در حالیکه انگریزان مست باده نوشی بودند وخبری از جریان نداشتند .گلناره انا وجوانان مبارز حمله سختی برچونی نمودند گر چه یك عده جام‌شهادت نوشیدند ولی در عوض چونی با همه پرسونل ان از بین رفت ومرکز تعلیمی انگریز بخاك یکسان‌شد.

گلناره انا زخم برداشت ولی بزودی‌صحت یاب‌شد ورسماًدر قطارمبارزین ملی شامل گردید ،در تهیه کردن‌موادغذائی جلب نمودن جوانان مبارز در منطقه سهم فعال گرفت وفعالیت منظم‌داشت .در یکی از زدو خورد ها زخم مهلکی برداشت وشهید شد او عقیده‌داشت که بردشمن مستقیم حمله ور گردد ،زیرا زنان پشتون میگویند .

پر مـور چـــــل نیغ ورځه تیت‌نشـــی

بنایسته ځلمی له مرګه ځنګ نه کړی مینه

میرمن اکرم :

زن با شهامت وفداکار یکـه درتاریخ مبارزات ضد استعماری وآزادی خواهی سمبول اراده وطنپرستی یادمیگردد .خانم مردمبارز وقهرمان (اکرم شهید) است .در سال ۱۸۲۱ ع زمانیکه قوای متجاوزواستعمارگرانگلیس بر کند هار حملات پیهم می نمود ،مردانه قیام کرد ،فریب رشوه ووعد ووعید های دشمن را نخورد ،منافع‌ملی وطنی را برهمه مقدم و مرجع دانست تا اخرین رمق حیات جنگید وانگریز را در قندهار شکست داد و بسوی دهراود رفت ونیزو های ملی‌ووطنپرست راجمع کرد وآماده مقاومت گردید ومانع پیشروی انگریزان شد.

انگریزان باتدبیر فتنه گرانه‌خوداین مرد قهرمان را غدارانه در خانه

اش دستگیر کردند به کندهار آوردندودرعقب مقبره احمدشاه درانی به توپ پراندند .او جام شهادت نوشید ولی درس مبارزه را به دیگران اموخت دشمن گمان داشت با شهادت اکرم فتنه ملی خاموش گردید ،بی خبر از انکه هر قطره خون شهید یك مبارزمی زایدواتش مبارزه راگلگونتروشعله ورترمیگرداند،خون اکرم شهید نیز بی اثر نماند ،زن مبارز وقهرمان او بجای اینکه بر جنازه شوهر روی را باچادرپنهان کرده فریاد وناله سردهد ، اتش خشم وغضب وسیاهی غم وماتم را با کنار زدن چادر تسلی کرد و بفکر انتقام خون شوهر کمر بست .این زن فاضل ودانشمند یك عده دیگر زنان ودختران را اعم از پیروجوان را گرد خود جمع کرده ،خطاب با نها گفت (امروز ماتم وسوگواری بر مرگ فرزند ،شوهر ،برادر وپدر ماتم نیست ،فضای ملك را ماتم عمومی وملی فرا گرفته ،دشمن به کوه ها ودره های ما سنگر گرفته ،بخاك مانجاوز نموده ،خون جوانان ،پیران و اطفال بیگناه ما را می ریزند سعی می کنند که احساس وطنپرستی و غرور ملی ما را پایمال کنند . به خاطر مبارزه برحق برما می تازند ، فیر می کنند وما را به خاك وخون می نشانند .

باز به اواز رسا همه مردان وزنان را مخاطب قرار داده می گفت (برادران وخواهران : امروز در خانه احمدشاه بابا ماتم آمده فرنگی در خانه ما بر خاك پاك ما حمله کرده است ،اگر شما غیرت دارید برخیزید، شمشیر هابدست گیرید ودشمن رااز خاك برائید» .

این اواز سحر ناك اثر خود رابخشید وجمعیت کثیری زیر بیرق ملی جمع شدند وبرای ازادی خود کمـــربستند .این پښتنه که بنام (پښتنه بی بی) یاد میگردد بر اسپ شوهـرقهرمان خود سوار شده ،بیرق آزادی را بدست گرفته پیشا پیش همه براه افتاد ودر ارغنداب به غازیان چنین خطاب کرد (فرنگیها با اسلحه مجهزهستند که ما وشما از شناخت ان عاجز هستیم مگر ما ایمان داریـم وطاقت ایمان وقربانی مؤفقیت حتمی از آن ماست ما فرنگیها را مــــیرانیم وتا وقتی به مبارزه بر حق و عادلانه خود ادامه میدهیم که همه فرنگیها خاك ما را ترك گویند .»

در اثر راشادت این زن مبارز بودکه قوای ملی در مقام ارغنداب با

لشکر مجهز دشمن سخت دلیرانــه جنگیدند ودشمن را شکست دادند .

مرحــوم قاضی عطاالله در بارهٔاین‌زن قهرمان‌چنین می‌نویسد «درین جنگ زن مبارز اکرم شهید باشجاعت تمام یك قوه بزرگ غازیان را در میدان جنگ بر علیه انگریزان بــه مبارزه تشویق کرد و به جنگ گماشت.»

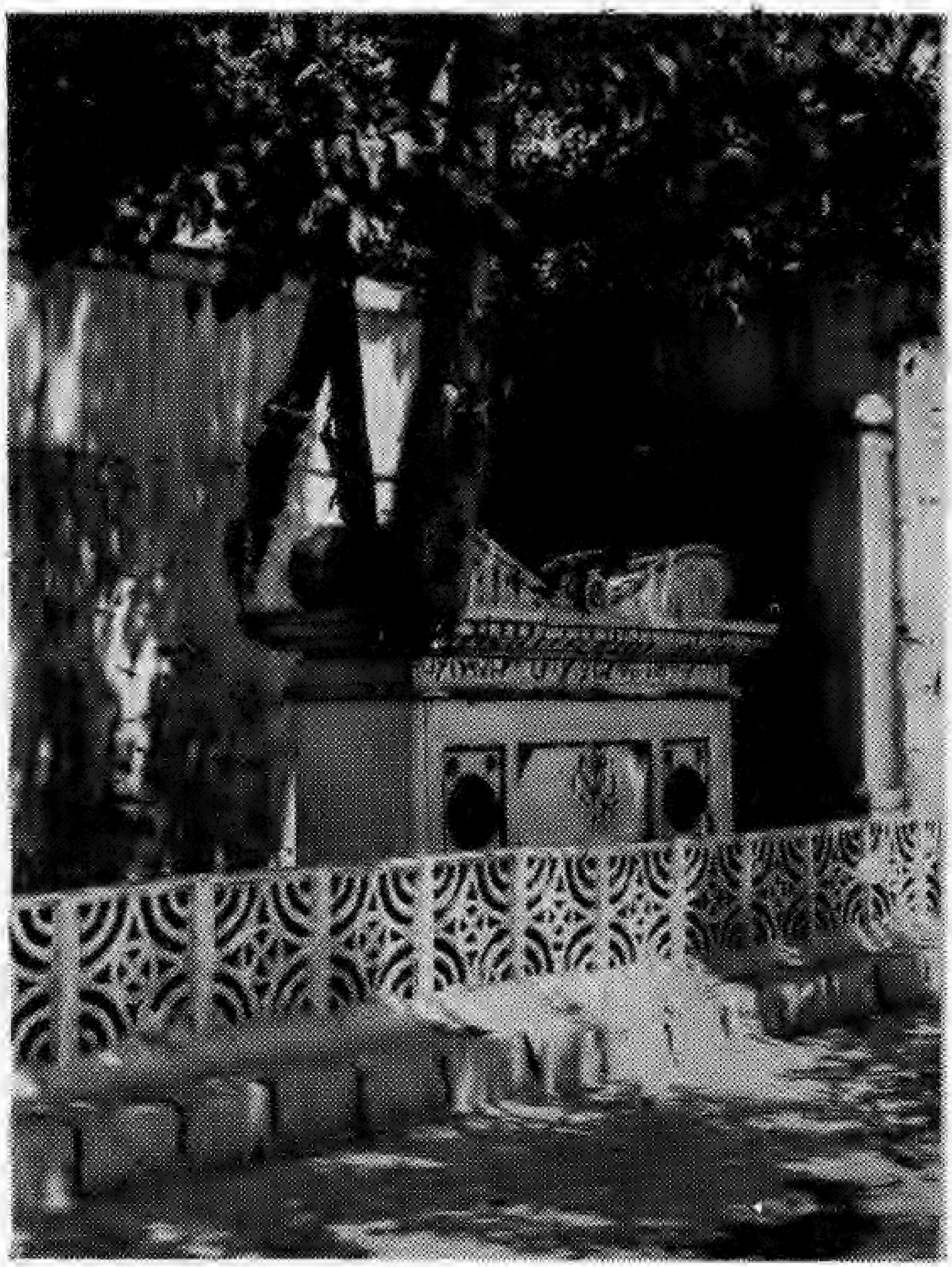
لیفتنت ریفری بأین واقعه اشاره کرده می گوید :وقتیکه دشمن نزدیك شد (مقصد افغانها) در پیشا پیش‌صنوف‌درمرکز یك‌چیزسفید به نظرآمد که با طراف ان سرداران ،ملاها ،صاحبان دهات ونشان زن ها جمع‌شده بودند ،بعداً معلوم شد که این زن شجاع وبا اراده بیوهٔ اکرم خان است که پرده را کنار گذارده واز چــادرزنانه بیرون شده در صف اول به سواری اسپ شوهر خود ایستاده بودو بیرق شوهر را بدست ،قبایل را به دور خود جمع کرده بود .»

بالاخره این زن شجاع‌در راه‌خدمت بوطن ،در راه مبارزه علیه استعمار، استثمار استبداد وبخاطر عشق بــه میهن درین جنگ مقدس جام شهادت نوشید ، روح او شاد باد .

غازی ادی :

یکــی از فعالترین زنان در جنگ‌دوم افغان و انگلیس ادی غازی بود که در باره او روایات و نظــریات‌مختلف موجود است بعضی از مؤرخین را عقیده بر این است که غازی ادی‌زنی بود از وردك وبرخی می گویند که وی از سمت جنوبی بود ،همچنان‌درباره مرگ وی نیز اختلاف موجود است ،بعضی ها معتقد اند که غازی‌ادی پس ازجنگ دوم افغان وانگلیس در زمان امیر عبدالرحمن خان در قیدحیات بود پس از یك دورهٔ زندگی ابرومند به مرگ طبیعی مرد ، ولی‌بعضی دیگر به این نظر اند کــه غازی ادی در جریان جنگ در کابل‌به شهادت رسیده .البته خطر مغالطه این غازی ادی با غازی ادي که درمشرقی جنگ اول افغان وانگلیس سهم داشته موجود است .

هویت این زن شجاع را از زبان‌ملك ریش سفید ومعمر سلیمان خیل چنین نقل میگردد .ملك میگوید :این‌زن از مردمان ده نشین سلیمان خیل کتواز بود اسمش (الماسی) دختــر یکی ازغربای قریهٔ انجا بود .شوهرش حبیب‌الله نام داشت ودر قریه بنام(حبیب اکا) شهرت داشت بعضی ها



اورا بخاطر کبرسن (اوی اکا) خطاب میکردند از ثمره این ازدواج یك پسر بنام خایسته (بنایسته) بدنیا آمدبعد از ان اماسی رابنام مادرخایسته (خایستو ادی) یاد میکردند .پس ازاشتراك درجنگ دوم افغان وانگلیس لقب غازی ادی برایش داده شد.

قرار گفته ملك قریه غازی ادی دارای قامت بلند وچهره گندمی و سیمای برافروخته داشت وخیلی عصبانی می نمود .با وجودیکه شصت سال داشت ولی از برکت ایمان واراده قوی جوان وتازه به نظر میرسید . ادی غازی پیوسته کارد بزرگی به یك طرفش وتفنگ پنامپر که قرار روایت همکارانش در جنگ پیواړ پسرش به غنیمت برده بود باکار-توس های سربی به طرف دیگرش اویزان دیده میشد .او همیشه بیرق کوچك آزادی را که در نیزه ای ازچوب بلوط نصب کرده بود با خود میداشت ودر جنگها هنگام پیشروی قوای افغانی بیرق رابزمین میخلانید تا صفوف عقبی از پیشرفت پیش قراولان آگاهی حاصل کنند .

قرار اسناد تاریخی شجاعت ودانش این زادارك افغانی درجنگ مخصوصا در محاربات قلعه قاضی ،کوه قروغ،چهاردهی ،چهاراسیاب وسنگ نوشته وهجوم کوه اسمائی بحدی بود که حتی قشون مبارزین افغانی قیادت اورا پذیرفته ،تحت قومانده وپلان او حرکت میکردند .

غازی ادی در جنگ پیواړ شوهروپسر خود را از دست داد وچون دیگر زنان مبارز پشتون به شیون وفریادپناه نبرداو به مصداق لندی ذیل:

مبارکـــــی را کړی عالمـــه

بدون اینکه ازدیدن صحنه شهادت شوهر وپسر خود متأثر گردد ومعنو-یات خود را بیازد تفنگ وقطارکار توس پسرش را برداشته بوسید و داخل جبهه گردید وبه حدی درجنگ از خود دلاوری وشجاعت نشان داد که حتی رشادت وحرکات رزمی اوسبب رشك وغیرت سایر مبارزین شد .

درجنگ چهاراسیاب وسنگ نوشته قوای دشمن که از دو طرف داخل کابل گردیدند مبارزین ملی نیز به دسته ها تقسیم شدند وطبق پلان منظم به پیش رفتند . باید خاطرنشان ساخت که پس از وفات امیر شیرعلی خان وامارت محمد یعقوب خان قوای دشمن از سه محاذ سرحدات

افغانستان راعبور کردند . از دیره‌غازی خان به راه بولان ،کویته ، کوژك وچمن به قندهار داخل شدند،ازپشاور به راه‌جمرود ،علی‌مسجدودکه بـه جلال آباد سر از یر شد ند وهم خواستند از طریق کوهات به‌راه تل وپیوار ،جاجی میدان وخوست ولوگر ،کابل پایتخت افغانستانرا اشغال نمایند .بدین ترتیب سپاه دشمن در۲۱ نوامبر ۱۸۷۸ مطابق ۳۰ عقرب ۱۲۵۷ ش داخل خاك افغانی شدندولی با مقاومت شدید مبارزین ملی روبرو گردیدند .از هر طرف مبارزین ملی با قوای خود متحدانه بسوی کابل در حرکت شدند ودسته دسته تحت‌نظر ماتدهی محمد جانخان وردك می‌پیو-ستند .درین معرکه صد ها زن افغان نیز حصه گرفتند که از ان جمله ۸۳ تن آنان کشته شدند .این زنان‌مبارز از زرمت ،وردگ از طوایـف مختلف صافی ، غلجائی ، مشرقی وشمالی بودند که غازی ادی نیز یکی از انها بود .

این زن شجاع چنان مهارت از خودنشان داد که به جرأت مردان‌افزود ودر همین جنگ بود که قوای متجاوزشکست خوردند وجز قوماندان اعلی وچهل سوار انگلیس بقیه همه تلف‌شدند ،تاریکی شب مانع پیشرفـت جنگ گردید فردای ان مبارزین تگاوونجرو (تگاب و نجراب) به قیادت محمد عثمان خان صافی وارد کابل گردیدند بر کوه اسمائی سنگر گر-فتند . درین جنگ سخت محمد عثمان‌خان با یك عده مبارزین ملی بـه شهادت رسیدند .روز سوم محمـــدجانخان عسکر را بدو دسته تقسیم کرد یکی بطرف کوه شیر دروازه ودیگری بطرف قلعه شیر پور . این دو دسته از کوه به استقامت قلعه شیر پور پائین شدند غازی ادی‌نیز در همین دسته بود .غازی ادی برعلاوه اینکه می جنگید به اواز رسا باخواندن لندی های حماسی جنگاوران را بیشتر به سربازی تحریك می کرد .وقتی قلعه فتح شد متوجه شدند که غازی ادی بر زمین روبه اسمان افتیده ،تفنگش را برده اندولی بیرق آزادی همچنان در دستش بود .

به قول مؤرخین معاصر زیارتیکه‌در سر سرك کارته پروان موقعیت داردقبرغازی ادی‌است ولوحه سنگ‌مزارش به امر اعلیحضرت امان‌الله خان‌غازی ساخته شده است (۱۶۰).

میرمن سپینه زن شاعر ومبارز :

از جمله سخن پردازان مبارز که اسپ تیز تک احساسات وعواطف اواز قله های شامخ کوه های پراپامیزاد بلندتر اوج گرفته واز پیچ وخم دره های صعب‌العبور هندوکش‌ودشت های وسیع باگامهای فراخ‌طی طریق نموده با ازادگی وازاد منشی زندگی کرده بود از استعمار و استعمارگر ازانانیکه بر دیگران ظلم روا میداشتند نفرت داشت .میرمن سپینه است‌وقتیکه لشکر قاجاری شهر ازاده هرات را در محاصره گرفت این بلبل‌آزاده که خود را در حصار هرات اسیر دید تاب نیاورده فریاد براورد‌که جوانان وطن گردهم جمع شویدو برای شکستن دشمن دست اتحاددهید .مردانه بجنگید .نه تنها نشویق به جنگ ومبارزه میگرد بلکه‌جزئیات سربازی این جوانان را به نظم آورده درقالب الفاظ زیبا ودلکش‌ترسیم نمود .

او میگفت :

غلیم پرشهر بیا هجوم راوړی	مخ تی ولاړدی یارمحمد پیاوړی

صحنه های سربازی را چنین‌تمثیل‌می کند :

راسه چی تاته حکایت کومه	دسدوزو دسلطنت کومه

دپښتنو توری به تل ځلیدلی	ددښمن‌سترکی‌له بریښناوی‌ړندی

دوی‌وومیړونه پښتانه توریالی	پرننگه ټینگ‌وو دوطن ننگیالی

چی‌به یی‌توره له نیامه وکښه	غچ او کینه بی‌له ایاسه وکښه

این زن مبارز وشاعر که سپینه نام داشت .دختر نور محمد خان الکوزائی بود ودر زمان حکومت وزیریار محمد خان در اطراف هرات می زیست گر چه سال تولد ووفات اومعلوم نیست ولی از خلال اشعار حماسی او که در دست است پیداست‌که در وقت محاصره هرات توسط قاجاریان این اشعار سروده شده‌می‌توان حدس زد که در سال (۱۲۵۵هـ) در قید حیات بود .این شخصیت ملی‌وشاعره مبارز همه واقعات جنگ و چگونگی فداکاری جوانان افغان ووحشیگری های دشمن را بچشم‌دیده وطی اشعار زیبا ودلکش جزئیات‌انرا تشریح نموده است که گر چه سالها از عمر ان جنگها میگذرد ولی برای‌نسلهای افغان در هر وقت وزمان‌چون

مشعلی راه مبارزه را علیه متجاوزین تابناك وروشن میسازد. لهذا مردم افغان زمین بوجودش مباهات می کنندوروحش را شاد میخواهند.

اینست نمونه اشعاری چند ازاوکه از کتاب پښتنی میرمنی تألیف استاد بینوا اقتباس گردیده.

لمړی ثنبښتن دټول عالم ستایمه
درود په واړو اصحابانو دی وی
دی و استاځی دکونینو باداړ
دګنهګار وشفاعت کوینــــه
بیا منقبت د ابو بکر وایـــم
دی لمړی یارو دخوند د رسول
په یاروغار دپاك نبی دی مشهور
دوهم فاروق‌عمر خدای‌ته نژدی
شور ودنیل یی‌له پرتمه کښته
دعدالت دوره یی هسی کاری
دریم عثمان ذی النـــورین

بیا می رسول اکرم ستایمــه
دپاك‌نبی پرښو یارانو دی وی
په دوه جهانه دنبیانو سردار
رحم پر خپل خسته امت کویه
صدیق‌یی‌نوم‌په صداقت‌یی‌ستایم
په لوی‌دربار به‌دوه‌جهانه مقبول
توره‌تیاره یی په اوارو ده پور
دعدالت یی پر جهان ننداری
مړه کافران دده له ډیر هیبته
چه لارپیدی په‌ځینی زړه‌دزمری
هم وجامع دپاك قران داکبــر

* * *

حلم وحیاکی بادار دامــت
څلورم یار اشیر دخدای و کرار
دخیبر وریی ذوالفقار ته ومات

این عفان موشو سردار دامت
علی‌حیدر وتل‌په‌لاس ذوالفقار
په بریش دتوریی تل‌ورك‌ظلمات

* * *

بیانوکومه په خوښی په عزت
چی‌دوی‌وه‌ستوری‌پراسمان‌ځلیده
دخدای‌رحمت دی‌وی بردوی ترابد
راسه چه تاته حکایت کومه

دپاك نبی داصحابانو صفــت
تل‌وه خوشحاله پاك‌نبی یی‌لیده
خالق‌دی عفوکی‌په‌دوی زمویږبد
د سدوزو د سلطنت کومــه

په جنك کی هر یوغښ لکه شین‌زمری
دسدوزو هــر زلمی بــریا لـــی

د هرات خواه د غلیمه خالـی.
ټول پښتانه په اتفاق وو ولاړ
چی‌دپښتون‌زلمی‌په خوب کی‌دشمن
زمونږ‌پښتانه لکه زمری‌جنګیږی
هرات‌په وینو دپښتون‌شوګلرنګ

دلته خبره ده هوسا ئی خوشحال
کارددشمن ددوی له لاسه ویجاړ
ولیدله ویری به یی ریږدپه بدن
دلی دوینو پر حصار، بهیـږی
پشتون‌زخمی‌دی دغلیم‌په خدنګ

هرات‌زموږدی زموږ کور دینه — زموږ نغری‌دی زموږ ګور دینه
په غیرت‌چی مو ناموس خوندی‌دی — نوم‌دپشتون‌نوم داولس‌خوندی‌دی
زلموچه واوریدی ناری غلبلی — له یارمحمده او کامران دلی
له کلا وواته زمریانو په شیر — پر دښمنانو ئی جوړ کړ ناتار
سرونه یی‌غوڅ کړه‌ددښمن‌په توره — مور یی کړه پرغلیمانو بوره
دشمن‌شومات‌راغی دوران‌دکامران — دیار محمد دبری ستوری ځلان

از خلال ابیات فوق بر می ایدکه این شاعر مبارز وملی داستان‌مفصل را در چند صد بیت به‌پشتو نظـــم‌نموده که به حمد ونعت بشکل‌مثنوی شروع میشود واز ان پس از درایت‌و کاردانی شاهزاده کامران و وزیر یار محمد خان تمجید وتوصیف‌میکند.گرچه بدبختانه دیوان اشعارش در دسترس نیست تا بتوان قضاوتی درجهان بینی او کرد ،مگر از چند بیت محدودیکه بدست آمده چنین نتیجه‌گرفته میشود که این زن فاضل و دانشمند در عین حالیکه در علـوم‌دینی مطالعه داشته در عمق زندگی ،عنعنات وتاریخ پشتو نها نیز واردبوده است .

بی بی صاحبه :

بی‌بی صاحبه خواهر حافظ رحمت‌خان پړیخ (روهیله) بودکه درروهیل کهند هند حکمرانی داشت برادرش‌هنوز زنده بود که شوهرش مـرد وپنج پسر او برایش باقی ماند که‌البته تربیت وپرورش پسران اورا حافظ رحمت خان به عهده داشت .این زن شجاع ووطن پرست همیشه فرزندان خود را بر علیه دشمـــن‌تحریك وتشویق میگرد واز موجودیت استعمار گران انگریزی ومرهتی درخاك ووطن خود شدیدا نفرت داشت وهمیشه نفرت وانزجار خودرا اظهارمیگرد .

او که در محیـط وما حول خودهمیشه با مردان مبارز شجاع عالم وفاضل معاشر بود لهذا بروح اونیزاثر گذاشته بود همچنان برادر ش (حافظ رحمت خان) پشتون پاك، شجاع‌وعالم بود در تربیت خواهر زادگان تعلل نورزیده بود .بی‌بی صاحبه نیزدر شجاعت دست کم از برادر نداشت، گویند در جنگی که بین شجاع‌الدوله وانگریزها باحافظ رحمت‌خان وپشتون های روهیله درسنه ۱۱۸۸ ق درگرفت ودر انمیدان حافظ رحمت خان

با یك عده از جوانان پشتون پس از انکه مردانه جنگیدند شهید شدند، پسران بی‌بی صاحبه پس از ختم جنك نزد ما در بر گشتند مادر بجای اکه از دیدن فرزندانیکه سالم ازمیدان کار زار برگشته اند مسرور شود خوشحال نشد بلکه با قهر وغضب گفت :«عجب است که مردان فداکار ومبارز ووطنپرست در میدان به شهادت رسیدند وبه مادران خود سرخروئی وسعادت کمائی کردند وشما ها همه زنده وسالم برگشتید معلوم است درس شجاعت ومبارزه را قسمیکه شاید وباید برایتان نداده بودم ورنه این افتخار را کماهـــی میگردم» اوکه همیشه حسرت مادرانی رأمیخورد که فرزند خود را در راه وطن قربان می کنند وبرین عقیده بود .

ارمان دی نکړی هغــه میندی

چی خپل زامن د وطن لار کی قربان کړینه

خود را شکست خورده یافت درحالیکه بر مرگ برادر مباهات میگرد. برزندگی فرزندان حسرت میخورد .بنا بر این با پسران باروی خو ش حرف نزد وتا زنده بود نخواست انهارا ببیند زیرا فکر میکرد فرزندانش شجاعت لازم را در مقابله انگریز ازخود نشان نداده اند .انچه از مال وثروتیکه داشت همه را فروخت ودر شهر بریلی مسجدی اباد کرد که تا امروز در همین محله مسجد اوبنام خودش مسجد بی‌بی صاحبه یادمیشود (۱٦۱) .

مرحومه بخت نامه :

از جمله زنان مبارزیکه درتاریخ‌نامی از خود گذاشته ودر مبارزه ضد استعماری استبدادی وزورگوئی‌همگام با شوهر خود مقاومت میگرد. میرمن بخت نامه است که به قوم‌کاکړ (سنګر خیل) بود ودر قلعه سیف الله (۱٦۲) می زیست .

زمانیکه انگریزان شوهــر اورابخاطر مبارزه برحقش زندانی کردند، این زن شجاع در روز روشن بــاتفنگچه ئی که باخود داشت ،یکنفر انگلیسی ویکنفر سك را هلاك‌کرد.بنابرین اورا هم زندانی کردند که تا امروز از شجاعت این زن فداکارومبارز در خواند نها و اواز های‌که بنام (کاکړی غاړو) یاد میشود ازوچنین یاد می کنند :

سور (۱٦۳) دی مړ کړ سك‌زخمی بخت نامی څان دکړ غــازی
قام دپړی پسی شی په نیمی بخت‌نامه مچ‌له وړی پیکی(۱٦٤)
ورور به کړو پیسه پیسه مچ‌له‌دی نه‌وړی بخت‌نامه (۱٦۵)

معصومه ترور : (۱٦٦)

در سال ۱۸۹۷ زمانیکه انگریزان‌دره سوات راباز نموده بارانی‌زائیها معاهده امضا کردند برای بار دوم‌روی به سوی مالکند نمودند .درین جنگ لشکر انگریز به سرگردگی‌جنرال میکلی ،جنرال ببلد وکرنیل رید اداره میشد ،که از انجملــه‌کرنیل رید از طریق خاك رانی زائی ها بر اتمان خیل حمله‌ور شدند که‌این جنگ تاریخی بنام جنگ دوم مالاکند اشتهار دارد .درین جنگ‌خونین مردان وزنان‌مردم رانی زائی سوات خاموش نه نشستند بلکه‌مردان وزنان دست اتحاد بهم دادند وبرای مقابله اماده شدند . زنان‌از یکطرف غذا ومهمات جنگی به جبهات میرساندند واز سوی قطـاروزنه ها را بدو طرف گردن هـــا انداخته به سنگر بالا می شدند وشبانه بر اردوگاه دشمن شبخو ن میزدند که از انجمله کار نامه های(معصومه ترور) این‌زن مبارزپشتون تاابد صفحات تاریخ رارنگین ساخت‌وخاطره او روشنگر مبارزات زنان است .

از نام پدر واجدادش چیزی دردست نیست ولی شجاعت وشهامت اورا بهتر است از زبان حاجی‌کشمیرخان ساکن لوند خوړ قریه مسکونه او بنویسم (نام معصومه ترور دربین غازیان وجنگاوران پشتون بخط زرین نوشته وثبت گردیده است).۱٦۷

مستوره :

از جمله زنانیکه در قرن نزده‌درمبارزه ضد استعماری مستقیم سهم گرفت ولی متاسفانه راجع به‌سوانح‌وچگونگی او معلوماتی دردست‌نیست یکی‌هم دختر میربچه خان‌کوهدامنی‌است که بنام (مستوره) یاد میشد. این مستوره زمان گرچه تفنگ به‌شانه نه انداخت ، در میدان نبرد داخل نشد ،مگر سهمی که او گرفت‌بالاتر ازشجاعت او در میدان معرکه است ،زیرا او بود که یك عــده‌قهرمانان را از گرسنگی و هلاکت نجات داد باین معنی که از کدام‌شخصی خانه پدر خود ارد خوراکه

فامیل خود را بیرون کشید ومقدارده ده سیر خانه وار تقسیم کرد وزنان قریه ودهکده خود رامصروف ساخت تا نانها را بپزند ،بعد نان ها را درپوست های گاوی پیچانیدتاسخت نگردند ،انگاه بایك گروه زنان مبارزدیگر مشکهای اب ودستر خوانهای نان را گرفته به جبهــه رسانیدند که البته این کار انان نه تنها جنگاوران را از مرگ گر ـ سنگی نجات داد بلکه همت این زنان غیور روحیه قوی وعالی جوانان را بیش از پیش تحریك نموده اماده پیکار جدی نمود .

یکی از زنان دیگر که در جنگ دوم افغان وانگلیس قیمتی ترین زیورات ودارائی خودرا برای خریداری اسلحه به مبارزین ملی داد وازین راه سهم خود را منحیث زن افغان دربرابر استقلال وازادی خاك ووطن خود صادقانه آنجام داد یکـی ازدختران امیر شیرعلی خان بود که متاسفانه نام او ذکر نگردیده است ولی خدمات اورا تاریخ ملت افغان تازنده است در قلب خود گرامی میدارد .

زهرا :

در جریان مبارزات شجاعانه ضداستعماری زنان افغان نباید اززهرای عاشقانی وعارفانی چشم پوشید .این زن شجاع گر چه خود درمیدان نبرد نرفت ولی محبوب ترین کسی خود را در لحظات خیلی حسا س زندگی (در شب عروسی) طعنه زدوبرای مرگ وشهادت در جنگ با انگریز فرستاد ،او میدانست کـه محبوب جوانش زنده برنمیگردد ولی در برابر قضاوت ومحاکمه وجدان وطن را بر محبوبش ترجیح داد اورا فرستاد .عبدالله نامزد جوان خودرا در شب عروسی تشویق کـــرد وگفت : (همه جوانان امروز دستان خود را باخون دشمن حنا می بندند ولی تو بر تخت عروسی نشسته دستت را با گیاهی سرخ میکنی)

از شنیدن این کلمات عبدالله به شور افتاد با محبوبه خود وداع کرد، کرچ وسیلاوه اش را برداشت وبجنگ رفت با دیگر مبارزین پیوست روز دیگر که مبارزین دشمـــــن رادر نزدیك زیارت عاشقان وعارفان شکست داده تا شیرپور تعقیب نمودند،جسد بیجان عبدالله را نیز به درب خانه شان به پیر زنی که مادرش بود سپردند .پیر زن که از یکطرف جدائی همیشگی فرزند و از سوی دیگر وحشت تنهائی سرا پایش را

می لرزاند ولی مغرور برجسد مبارزشهید استاده بود صدای زهرا اورا بخود آورد که میگفت (مادر فکرنکن عبدالله اگر شهید شد فرزند دیگرت (اشاره بخود) در پهلویت استاده تا جان به تن دارد خدمتگار تو خواهد بود .زیرا خدمت مادرغازی وشهید دینی است بر گردن من.)

قرار وعده زهرا تا وقتیکه زنده بود دمی از خدمت مادر عبدالله نیاسود وقتی بمرد جسد اورا درپهلوی محبوب شهید ش (عبدالله) دفن کردند ولی نام او وخاطره اودر سینه هر وطن دوست جای دارد ولی زنان افغان اورا می ستایند وبرای همیش گرامی میدارند .

زنان بلوچ :

در جنکهای میهنی واستقلال‌طلبی‌در افغانستان باید به صراحت‌اظهار داشت که همیشه وحدت ویکپارچکی‌در بین تمام ملیتها ،اقوام و قبایل اعم از کوچك وبزرگ موجود بوده‌،هست ،همچنا نکه در میدانها ی نبرد زنان ومردان بدون تبعیض وامتیاز داخل میدان معرکه شده ودر عقب سنگر ها جای می گیرند ویکی‌به کمك دیگری می شتابند ملیت‌ها واقوام نیز دست اتحاد بهم داده وچون جسم واحد از وطن خود دفاع میکنند ،دشمن خاك ،وطن ونوامیس‌ملی را از وطن خود می رانند وبا آزادی وغرور چون کوهپایه های‌هندوکش سر بلند وبافتخار زندگی می کنند به منظور مصداق ادعای‌خود اینك نمونه ی چند از ان‌عده زنان با شهامت ملیت باوقار و باارزش بلوچ را معرفی می کنم که خوشبختانه سوانح وکار روائی‌های‌شان هنوز در دسترس مانده است.

۱- بی‌بی کنجان : این زن مبارزخانم میر محراب خان شهید است‌که در تاریخ مبارزه ضد استعماری وتاریخ قوم بلوچ فصل خاصی دارد. این زن مبارز همیشه با شوهر خوددر میدان های نبرد وقهرمانی یکجا می بود .وقتا که انگریزان درسال۱۸۳۹ ع میخواستند ارزوهای شوم استعماري خود را با چرب زبانی هاوپیشکش کردن هدا یاووعده ووعید

های حیله گرانه بر محراب خان بقبولاند زمانیکه این نیرنك کارگر نیفتاد واز طرف این مرد مبارز وآزاده همه ارزو های دشمن بر باد رفت با قوای مجهزی که دارای انواع واقسام وسایل حربی بود به قلات حمله کردند .

درین میدان مبارزه برحق بلوچان وادعای ناپاك انگریزان تنها مردان به مقابله نپرداختند بلکه زنان نیزدر پهلوی مردان شمشیر بدست گرفته برای مقابله برآمدند ، که بی بی کنجان یکی ازان جمله است. این واقعه تاریخی که در ماه مبارك رمضان بوقوع پیوست بی بی کنجان وشوهر ش میر محراب در حالیکه روزه دار بودند تاوقتی بجنگ ادامه دادند ،تاکه گلوله های دشمن دیوارهای شهر را بخاك یکسان کرد وشخصیت مبارز میر محراب خان به شهادت رسید .چون میر محراب خان به شهادت رسید .بی بی کنجا نرهبری لشکر بلوچ را خود به عهده گرفت وتا وقتی بجنگ ادامه دادکه همه مهمات اوخلاص شد بالاخره نسبت نداشتن وسایل کافی جنگی به عقب نشینی مجبور گردید (١٦٧).

٢- بی بی مریم : مادر نصیر خان بلوچ که مدت‌ها مقام‌خانی وحکمرانی قلات‌را به عهده‌داشت نصیرخان بلوچ‌که یکی از خوانین مقتدر ودلاور بلوچ بود که پس از مقا بله با احمد شاه درانی شکست خورد ومعاهده ئی به امضأ رسانید که‌هر وقت احمد شاه بابا با بیگانه داخل جنگ میگردد میر نصیر خان‌عسکر امدادی با ومیر ساند ،روی همین اصل در سال ١٧٧٩ ع که‌احمد شاه درانی برای مقابله باعلی مردان خان امادگی جنگی میگرفت ،میر نصیر خان بیست وچار هزارنفر از مردان دلاور وجنگی بلوچ راتحت‌قیادت احمد شاه کبیر سوق داده، بی بی مریم مادر نصیر خان نیزدوشا دوش جوانان بلوچ بمیدان رفت .درین جنگ علی مراد خان‌کشته شد ومؤفقیت ازان احمدشاه گردید وچون بی بی مریم شخصأ به‌کمك احمد شاه درانی شتافته بود، لهذا پادشاه پس از ختم جنگ به‌عیادتش رفت وبخاطر شهامت وبزر گواری که از خود نشان داده بوداورا (مادر) خطاب کرد . (١٦٨)

٣- میرمن بیبو : بیبو دختر اولین‌خان‌کلان کلات‌وخواهر میراحمد خان‌بود ،زمانیکه برادرش (میراحمدخان) در جنگ با مخالفین پس از

مقابله خونین شکست خورد و ازجنگ دست کشید ، میرمن بیبو کوشش کرد تا برادر خودرا دوباره برعلیه دشمن تحریك کند واورا متقاعد سازد لشکری تهیه دیده بر مخالفان خود حمله نماید . ولی برادرش دوباره حاضر به مصاف نگردید ،لهذا میرمن بیبو قیادت لشکر راخود بدست گرفت . و به منظور جلوگیری از پیشرفت دشمن میدان نبرد را گرم ساخت . بیبودر حالیکه برادر خود را در قلات گذاشت احساسات مردان رابه شورآورده لشکر انبوهی گرد آوری کرد، خودش در صف مقدم لشکر بسوی سوی روان شد. روایت می کنند که این زن بر علاوه جرأت ، زن فاضل ، دانشمند وعالمی نیز بود . چنان درین جنگ استقامت ،ثبات وشجاعت از خود نشان داد که یکی از معاصران او بنام شیخ فاضل ،درگنجنامه منظوم خود درباره اش چنین گوید :

یکی خواهرش بود بیبو به نام — چو مردان به دیوان نشستی مدام
همه مردان کرده اورا سلام — به گردش همه مردان خاص وعام
زنی بود دانا بس هوشیار — به مردانگی در جهان اشتهار

وقتیکه بیبو به سیوی رسید سردار مرزاخان به مقابله اش برآمد وجنگ سخت وخونین در گرفت ،بیبو تاانزمان دست از مقابله نکشید تا گلوله دشمن با واصابت کرد وجام شهادت نوشید ،لشکر هم نتوانست بدون رئیس و رهبر مقاومت نمایند لهذا مجبور به عقب نشینی گردیدند . (۱٦۹)

٤- بی بی بانو : زنیکه پس از بیبو مشعل مبارزه وشجاعت اورا بدست وانتقام اورا از دشمن گرفت بی بی بانو دختر میراحمد خان و برادر زاده بیبو بوده این زن که پرورده عمه خود بود با برادر خود یکجا طرح پلان جنگ با مخالفان راریخت ،پروگرام این مقابله ومصاف به مشوره بی بی بانو طرح گردیدگرچه برای او این نخستین بار بود که به چنین کار بزرگی دست میزدولی انچنان ماهرانه در جنگ داخل شدکه مخالفان تاب مقاومت رانیاورده مواجه به شکست گردیدند وسردار

شان میر زنگی خان رئیسانی و میرقلندر خان رئیسانی به قلات‌رفتنند وقیادت خان‌قلات راپذیرفتند (۱۷۰)

۵ـ چاگلی :زن سردار (پهارخان)لاسبیلی بود که پس از مرگ‌شوهر زمام حکومت را بدست گرفت و به‌عدالت حکمرانی کرد ،گر چه جام علی خان با ومخالفت می ورزیدولی‌مؤفق نشد اورا از کرسی بیاندازد. تاآخر عمر نظام حکومتی بدست این‌زن مجاهد ووطنپرست بود .

مأخذ ها

۱. پوهاند عبدالحی حبیبی «افغانستان بعد از اسلام ص ٦١٥ طبع کابل .

۲. فریدریك انگلز «دکورنی،خصوصی مالکیت او دولت منشأ ژباړونکی م.ا. نومیالی سال ۱۳۵۸ گستتنرپوهنتون کابل ص ۲٦۲ .

۳. مستمری :

معاش نقــد یکه ســا لانـه یاماهانه به کسی یا خاندانی بدون اجرای کار معین یا حاضری ازخزانه دولت داده می‌شد واستمرار داشت.

٤. نذرجد : نظر به عقید تیکـه طبقات عامه به روحا نیون داشتند ودارند ویا هم به غرض نفوذ یکه روحانیون بر پادشاه وراکس دولت داشتند لهذا پدران فرزند (دخترخودرا) بنام نذر به خانه روحانیون می بردند ومی سپردند .مرد روحانی مختار بود که آنرا بخود نکاح کند ویا به دیگر ی بدهد .

٥ ـ

٦. بد : یکی از رواج های مـزمومیکه تا هنوز رواج دارد ،مسئله بددادن دختر است بجای اینکه مردمجرم به چنگال قانون سپرده شود واز طریق قانون ومحکمه اصلاح شود.برای رفع خصو مت جانبین (دوفامیل، دو قبیله و یا دو قوم) دختر و یادخترانی را برای استحکام منا سبات

جدول خدمت جماعه اول و دوم خدمه حضور اعلیحضرت سراج الملة والدین که در یکشب نوکری دارند
باید که هر یک از نفری مندرجه جدول هذا موافق هدایات حضور و دستور العملهای علیحده بخدمات ممیزه خود کمال [illegible] و نوبتی توجه [illegible] نمایند

جماعهٔ اول				جماعهٔ دوم	
سرجماعه	نائبه			سرجماعه	نائبه
عزیز نجم الحرم	فیروزه سراج الحرم			مرجان شویقة الحرم	غنچه زینب الحرم
نگران				نگران	
سلطان عفة الحرم	عنبر ریحانة الحرم	فیروزه بلبلة السرای		آسمانی وردة الحرم	پرورخت نخل السرای

نفری ماتحت				نفری ماتحت			
زرنگار	پری دودهٔ السرای	[illegible] السرای	[illegible] السرای	فیروز نجم السرای	راسی [illegible] السرای	راسی [illegible] السرای	[illegible] الحرم
[illegible] السرای	[illegible] السرای	[illegible] نجیبة السرای	[illegible]	توبی	[illegible]	[illegible] السرای	[illegible] الحرم
[illegible] الحرم	شب تمام	نورجهان		[illegible] السرای	یاقوت [illegible] السرای	راسی احسن السرای	

خدمات ممیزه و اسامی جماعه اول و دوم فوق که در یکشب نوبت نوکری دارند در تحت نظارت سرجماعه و نائبه [illegible] نوکری شان به پنج شعبه منقسم [illegible] تفصیل:

شعبهٔ نمبر ۱	شعبهٔ نمبر ۲	شعبهٔ نمبر ۳	شعبهٔ نمبر ۴	شعبهٔ نمبر ۵
خدمت آب و چای حضور و [illegible] و ملبوس سلطنت	خدمت غسلخانه	خدمت آب دست شوی و دستمال و صابون و [illegible]	خدمت بافری [illegible] و رختخواب وغیره	کارخانه سامانی [illegible]
نگران	نگران	نگران	نگران	نگران
آسمانی وردة الحرم	سلطان عفة الحرم	پرورخت نخل السرای	فیروزه بلبلة السرای	عنبر ریحانة الحرم
ماتحت	ماتحت	ماتحت	ماتحت	ماتحت

شعبهٔ ۱			شعبهٔ ۲			شعبهٔ ۳			شعبهٔ ۴			شعبهٔ ۵		
[illegible]	[illegible] السرای	[illegible] الحرم	[illegible]	[illegible] السرای	[illegible] السرای	زرنگار	توبی	[illegible]	راسی [illegible] السرای	سنبل [illegible] السرای	[illegible] السرای	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] الحرم	[illegible] السرای	[illegible]	قمرخ	[illegible] الحرم	نورجهان	شب تمام	یاقوت [illegible] السرای		[illegible] السرای	یاقوت [illegible] السرای		[illegible]	یاسمن [illegible]	

کیفیت
کاپی شده

به طرف مقابل متخاصم به بدمیدهند . که اکثراً چنین دختران زندگی پرمحنتی را میگذرانند .

۷ . بدل : اغلبا دختران را بهروسن وسا لیکه باشند به مردمسن ویا پسر خورد سال ویا جوانی به زنی‌میدهند و در بدل ان دختر ویا خواهر طرف مقابل برای خود ویاپسرخود می گیرند .بعضاً اتفاق می‌افتد که دختر به خاطر از دواج دومی‌پدرخود. بدل می‌شود وزن دوم (مادراندر) بخانه می اید .در ینصورت هردختران در هر دو فامیل متحمل رنج فراوان می شوند .

۸ . صویانه : یك مشت پول نقدویا جنس حتی چندراس حیوان پدر دختر از تامین داماد تقاضا می کنندتا در برابر مصرفیکه پدر در بالای دختر خود نموده تصرف نماید که زیاد وگران می باشد .

۶ - ۱۰ -

۱۱ . م . غبار «احمد شاه بابا»(مطبعه دولتی) ص . ۹۱ .

۱۱. حرمسرا : قلعه هاوقصر هائی را گویند که زنان در انجا زندگی می کنند.در جامعه افغانی قرن هژده ونزده زنان طبقات علیاوملکه ها در داخل سرای های کلان محاط به دیوار های بلند که ازداخل به خارج چند در وازه داشت که در داخل حویلی بزرگ بااطاقهای معتدد ومفروش با قالین‌های قیمتی وزیبا واثاث البیت گرانبهاکه در پهلوی آن اطاق غلامان و کنیزان بود مخصوص زنان اصیل(معتبر زادگان) ودر حلقه دومی اطاق‌های مفروشی برای زنان سورتی‌وکنیز و در اخیر پهره‌دار خانه . خیاطخانه ، آشپز خانه ،فراش‌خانه‌وغیره بود .چون همه امور مربوط به زنان در داخل حرمسرا به خودزنان محول میگردید ،لهذا یکی یا دو زن معتبر ومقبول خاطر شاه‌ریاست حرمسرا را به عهده میداشتند واو امر شان در عزل ونصب‌مربوطین حرمسرا مرعی الا جرا بود. یك نقل فوتو کاپی خدمات وتنظیم‌حرمسرا که بدست آمد ضمیمه تقدیم است .

۱۲. ادی وانا :زنان سالمند ومدبرقوم پشتون را به القاب «ادی» «وانا» یاد می کنند .گر چه اطفال (اغلباً) مادران خود را (ادی) نیز می گویند .

۱۴ . آبی : اطفال زنان هزاره‌مادران خود را «ابی» صدا میزنند.

واغلباً ابی زنان سالخورده را نیزگویند که در جرگه ها می نشینند.
در پښتو هم ابی بدین معنی است .

۱۵. آپه : مردمان ازبك به زنان سالمند، آپه خطاب می کنند .

۱٦ . ننه ومامه : مردمان تاجك مادران شانرا ننه ومامه نیز خطاب می کنند وننه در عصر کوشانی ربة النوع زنانه بود .

۱۷. عطائی ،محمد ابراهیم (له تیپولوجیکی پلوه دصدر خان ختك پرآدم درخانی باندی یوه لنډه کتنه)کابل مجله گڼه ص ۱۳٦۰ کال (کابل: دولتی مطبعه).

۱۸. خواجه سرا یا خواجه سرای :یك عده غلام بچه های طرف اعتماد پادشاه وصاحبان حرمسرای را میگفتند که آزادانه به داخل حرمسرا گشت وگذار میکردند ووسیله ارتباطبین داخل وخارج حرمسرا ها بودند معمولاً چنین غلامان را عنین میکردندوبه اصطلاح «خنثی» می ساختند . تا مرتکب عمل خلاف شرع واخلاق نگردند وفسادی درداخل حرمسراها رخ ندهد .این عمل ظالمانه نیز زاده تضاد های طبقاتی است که یك عده جوانان ومردان سالم وتندرست بخاطر رضای خاطر خود معیوب می ساختند وبنام «خواجه»درداخل حرمسرا ها می فرستادند . خواجه سرا ها از نظر تشکیل اداری ونظم و دسپلین مقرراتی داشتند آنکه از همه مجرب تر وقابل اطمینان تر بود بحیث «خواجه سرا باشی» مقرر میگردید .

۱۹. چای‌دار باشی :درحرامسرا هاودربارها معمول بود که یك یا چند نفر به امور چای تهیه کردن مؤظف می شدند .چنین شخص ویا اشخاص مؤظف بودند ،در مواقع لازم ومعین چای تهیه کنند وبخدمت برسانند. در صورتیکه تعداد آنها زیاد میشد،به منظور تأمین نظم یکنفر رامسوول کنترول آنها مقرر می کردند که بنام چایدار باشی یاد می شد .

۲۰ . لاله : مردانی را می گفتند که در تربیت فرزندان ثروتمندان سهم می گرفتند ،اطفال را به تفریح،هواخوری ومکتب می بردند ومی آوردند ،همیشه در خدمت حاضر می بودند (=لله)

۲۱. دایه :زنان طبقات علیا به اطفال خود از پستان خود شیر نمیدادند وبه غرض تغذیه فرزندان خودزنان شیردار را استخدام میکردند

وآنها را وادار می ساختند که شیرفرزندان خود را به اطفال ثروتمندان بدهند .این زنان را دایه می‌گفتند.
۲۲. صندوق دار :کسانیکه ازتحویلخانه شخصی شاه واهل حرم نگهداری میکردند بنام صندوق دار یاد می شدند.
۲۳. کینز :زن یا دختر یکه به‌پول نقد یا جنس خریداری می‌شد وعمر خود را در خدمت مالك‌میگذرانیداین رسم منحوس تا جنگ استقلال (۱۹۱۹) دوام داشت وگاهی درفتوحات جنگی زنان را هم اسیر گرفته وکنیز می ساختند ،در زبان پښتو«مینځه» گویند .
۲۴. غلام :بمعنی برده ،عیناً مانندکنیزان از طبقه مردان بود وشاهان جمعیتی بزرگ داشتند . در عصرغزنویان غلامان سرائی جمعیت‌جوانان عسکری دلاوری بود ند با البسه‌فاخر حافظ حرم ودربار که بعدها نام رساله شاهی (گارد وسوارهٔشاهی) را بخود گرفت .
ولی اکثر این لشکر داران دلاورمقام بردگی نداشتند واز جوانان آزاد صاحب حیثیت ومقام هم درآن‌شامل می شدند که به مقامات بلند سپه سالاری وحکمداری هم میرسیدند .خود کلمه غلام در عربی وقرآن عظیم الشان بعضی نو جوانان‌ورجل نو خاسته آمده وبنابرین‌غلام بچه وغلام خانه را مجمع برده‌کان‌زرخریده نتوان گفت .
البته غلامان زرخرید جنس مقابل‌کنیز که کلمه دری است هم‌در دربار ها وخانه های ثروتمندان برای‌خدمت‌وجود داشتند .(پوهانداستاد حبیبی)،
۲۵. شالهای‌کشمیری :یك نوع‌شالهای‌بسیار نفیس وگرانبها ست که در کشمیر بافته می شود .به خاطرنفاست وگرانی خود در جمله دیگر اشیا طور تحفه وبخشش به شاهان‌واشراف زادگان داده میشد (مؤلف)
۲۶ .کم خواب : پارچه زری قیمتی.
۲۷. گوشواره : زیوری است مطلا باجواهرات که در گوش هامی‌آویزند.
۲۸ .
۲۹. میخك وپیزوان : هر دو اززر ناب ساخته شده ،زنان آنرا در بینی نصب می کنند.
۳۰ .کره زیور معروف زنان است،که از زرناب ساخته شده ،دارای نگین های متنوع وقیمتی می باشدوزنان آنرا در دست می کنند .
۳۱ .باز وبند :حلقه ی‌است مطلا باجواهرات که دربازو بسته می‌شود.

۳۲. پای زیب : زیوری است که ازطلا ونقره ساخته می شود .زنان آنرا درپای خود بسته می کنند (مؤلف) .

۳۳ . جپان :جپان یا چوپان هودجی بود که بر دو چوب کلان نصب می شد وهر سر چوب را چهار نفر برمیداشتند وحرکت مىدادند ،دربین هودج (عماری) مذکور که با پرده های فاخر مزین بود ،اهل حرم می نشستند که دیده نشوند .کسانیکه هودج‌رابه شانه می برداشتند جپان بردار گفته می شدند .

۳٤ .شتر کجاوه :نوعی هودجی است‌که بالای شتر می گذاشتند وباپرده های فاخر آنرا می پوشانیدند ومزین میکردند .اهل حرم در آن هودجی می نشستند .

۳۵ .قروغ :جائی را تحت نظارت گرفتن ،جز عدهٔ خاصی ومحدود دیگر آنرا از استفاده منع کردن (افغان نویس) .

۳٦.دیگچه پزانی : غذاهای خاصیکه در میله ها اهل حرم مطابق آرزو وهوس خود سوا زنان همیشگی می پختند ،آنرا هوسانه می گفتند وعمل طبخ را دیگچه پزانی .

۳۷. سرباقان :در حرمسرا هامعمول بود که یك عده زنان مخصوص شستن ،چرب کردن وبافتن موی‌زنان معتبر بودند .زیرا زنان در آن زمان موی های خود را می بافتند.

۳۸ . شیر روغن : غذای معتبری‌است که در بین اقوام کوچی در نقاط مختلف مملکت ما رواج دارد.که بر علاوه روغنیکه در داخل‌شیر موجود است یك مقدار روغن راخوب‌داغ می کنند با لایش می ریزند ودر کاسه ها تقسیم می کنند ومی‌خورند . (مؤلف)

۳۹ .غلوترش :این غذا از جمله غذا های خاص ولایت هرات ونواحی آن می باشد .غلو ترش یك غذای‌زمستانی بوده دارای طمع لذیذ معمولاً ترش وزرد رنگ می باشدکه در ترکیب آن از آرد ،ماست ،زردچوبه ،دارچینی ،زنجبیل ،زیره،مرچ‌سرخ ومقداری بادنجان رومی کار گرفته می شود .در طرز پخت آن‌البته سطح زندگی اقتصادی نقش عمده دارد .آنا نیکه درسطح بالاتر بهتر و انانیکه در سطوح پایا ن اقتصادی قرار دارند ،عین غذا باموادفقیر تر می پزند .

٤۰. خوشه چنیی :پس از این‌که درو گندم وجو غیره خلاص شود

یك عده اشخاص بی بضاعت بشمول زنان ،مردان اطفال در زمین های درو شده میگردند وخوشه های گندم را که ازدم داس در امان مانده باشد می چینند وبخانه های خود می برندوآرد می کنند . (مؤلف)

٤١ .کودر : گذر گاه آب دریا یعنی جائیکه بسیار عمیق نباشد ودر آنجا از آب دریا توان گذشت.زنان کوچی عموماً وزنان برخی از قریه ها آب خوردنی را درسبوهای گلي وگاهي در مشکهای آب رساني بردوش خود ازینجا گرفته ومی بردند .چون اینجا مجمع دختران ودو شیزگان می باشد جوانان هم خود را برای دیدار محبوبان خویش بدین جا میرسانند وجایگاه معاشقه ومشاعره های عاشقانه می باشدکه در ادب عامیانه پښتو مقامی خاص دارد .

٤٢. سورتی :معادل است باکنیز.

٤٣ .خندق :یك منطقه عمیق وعریض زمین را گویند که از آب پر باشد .ولی در اصطلاح تاریخی خندق را وقتی ملی کندند و درست میکردند که خطر تجاوز دشمن برشهر ویا کدام قلعه مستحکم می بود .شاهان وامیران به غرض دفاع از شهر ویا قلعه به عرض وعمیق زیاد خندق درست میکرد ند ،که درمواقع لازم پل آنرا برداشته ،آب پر میکردند تا دشمن نتواند از آب عبور نماید . یاداشت (مؤلف) .

٤٤ . عبدالرؤف بینوا «پښتوقرائت دیولسم ټولگی لپاره» (دولتی مطبعه ـ١٣٥١) ص ١٥٥ .

٤٥ . وکیلی ،عزیز الدین ،فوفلزائی «تیمور شاه درانی» ص ٢٥.

٤٥ . کانگووفسکی «ددرانیانـــوامپراطوری» ترجمه داکتر گل محمد نورزی ص . ١١ .

٤٦ . عین کتاب . ص . ١١ .

٤٧ . تیمور شاه درانی .

٤٨ . وکیلی عزیز الدین فوفلزائی «درةالزمان» (مطبعه دولتی ١٣٣٧) ص : ٥و٦ .

٤٩ . عین کتاب ص ٥ و ٦ ،

٥٠ .عزیزالدین وکیلی فوفلزائی «درةالزمان» ص . ٦ .

٥١ . روپیه پخته : روپیه پخته معادل بود با صد پول وروپیه کابلی کمتر از آن . (سه تنگه)

۵۲ . وکیلی عزیزالدین ،«درة الزمان» (ص ۷) .
۵۳ . وکیلی عزیزالدین فوفلزائی «تیمور شاه درانی» جلد اول ص۲۳.
۵٤ . تیمور شاه درانی ص ۳۳۰.
۵۵ . عین کتاب ص . ۳۹ .
۵٦ . عین کتاب ص . ۳۵ .
۵۷ . عین کتاب ص . ۳٤ .
۵۸ . عین کتاب ص . ۳٤ .
۵۹ . ٦۰ . عین کتاب ص . ۳٤.

٦۱ـ تیمور شاه درانی جلد اول ص۲٦٦ .
٦۲ـ رر رر ص ۱۲۱.
٦۳ـ عین کتاب عین ص.
٦٤ـ رر رر
٦۵ـ رر رر
٦٦ـ عین کتاب صفحه ۱۲۱ :
٦۷ـ رر رر ۱۲۱
٦۸ـ رر رر ۱۲۱
٦۹ـ تیمور شاه درانی ص ۳۳ .
۷۰ـ تیمور شاه درانی ص ۳۳ .
۷۱ـ کانکو فسکی ،ددرانیانـــو امپراطوری» پاورقی ص . ۳۳ .
۷۲ـ کانکو فسکی (د درانیانـــو رر رر رر
۷۳ـحبیب (داکتر اسدالله «جنبش جنگ امه سرایی» مجله خـراسان ، کابل مطبعه دولتی ســال ۱۳٦۱ هـ
ص ٤۹ .

۷٤ـ غبار «افغانستان در میسر تاریخ» ص ۵۵۵ .
۷۵ (عین کتاب ص ۳۹٤ .
۷٦ـحبیبی عبدالحی (تاریخ مختصر افغانستان) جلددوم (مطبعه دولتی) ص ۵۱ .
۷۷ـ کانکوو فسکی (ددرانیانـــوامپراطوری) ترجمه پوهندوی دکتور نورزی (دولتی مطبعه ـ کابل) پاورقی ص ۱۸٦ .

۷۸- پاورقی درةالزمان ص٤٢٤.
۷۹- مقصد از شاه بابا (تیمورشاه‌درانی) است .
۸۰- تیمور شاه درانی ص ۷۵.
۸۱- نوت : تاجائیکه نگارنده‌ارتباطات قومی وخویشی نزدیك با مردم قریه دارد .اهالی قریه عقیده دارند که نام اصلی قریه شان آب چکان است نه بلو چکان نه لچکان ،از قرینهٔ که موجود است نیز بیشتر به طرف نظریه وعقیده آنها موافق است .زیرا در دامنهٔ کوهیکه این قریه موقعیت‌دارد ،چشمهٔ موجود است که آب‌آن می چکد سر چشمه میگیرد ومردم از قطره ،قطره آبیکه از بیت سنگ آنرا آب چکان نامیده اند ،به مرورایام آب چکان به بلوچکان وبالاخره حذف(ب) لوچکان معروف گشته است‌است . (مؤلف رساله)
۸۲- م غبار «احمد شاه بابا» ص۱۲۹ .
. ۸۳
۸٤- نی :سازی است بادی که‌از چوب یانی سازند وان طبیعی‌ترین وقدیم ترین الات موسیقی است‌که در ایران وافغانستان از دیر زمان رواج داشته است (فرهنگ دوکتور معین) .
۸۵- چنگ : الت موسیقی ازادوات الاوتار که انواع ابتدائی‌ان شکل مثلث داشت وشامل یك تخته به طول تقریبا یك گزویك میله چوبی بود که بطور عمودی بر یك‌انتهای این‌تخته نصب‌میشد (فرهنگ معین) .
۸٦-رود :نام‌اله ازموسیقی است‌رود کی رود می نواخت وتخلص‌خود را رودگی گذاشت .
۸۷-بربط :یکی از متداول ترین‌ومهم‌ترین ساز های دوره های گذشته تاریخ ایران وغرب است(فرهنگ معین) .
۸۸- طنبور -یکی از الات زهی‌وان سازی است که کاسه وسطح ان کوچکتر از کاسه طنبور شروانئیان بود وسطح آنها هموار بود.
۸۹- سه تار -مخفف سه تاریعنی طنبور ونام لحنی است از موسیقی (اکبر نامه ص ٦۳) .
۹۰- درة الزمان . ص ۱۲۰ .
۹۱- مرحوم قاضی عطاوالله خان«فصل زما نشاه» .

۹۳- م غبار ص ۴۰۱ .
۹۴- تیمور شاه درانی ص ۳۳۳.
۹۵- عطائی ابراهیم «دجرگووطن»مطبعه سال ۱۳۶۱ .
۹۶- رښتیا ،سید قاسم ، په تولسمه پیړۍ کی افغانستان (دولتی مطبعه کال ۱۳۴۱)پاورقی ص۱۴-۱۷.
۱۷- س .رښتیا ص ۱۴ - ۱۷.
۹۸- عین کتاب ص ۱۴ - ۱۵.
۹۹- س رښتیا ص ۱۴ - ۱۵ .
۱۰۰- عین کتاب ۱۴ - ۱۵ .
۱۰۱- عین کتاب ۱۴ - ۱۵ .
۱۰۲- عین کتاب ۱۴ - ۱۵ .
۱۰۳- کافر سیاه پوش : مردمان نورستان امروزی را قبل از مشرف شدن .شان بدین اسلام بنام کافر سیاه پوش می گفتند .چون همیشه لباس سیاه می پوشیدند لهذا سیاه پوش نامیده میشدند .
۱۰۴- بنگش :قومی است که دریك دره نسبتا طولانی که از طرف شمال به کوه های خیبر شرق وجنوب به قبیله بزرگ ختك وجنوب ان قوم وزیر وبطرف غرب ان قوم توری سکونت دارندمانندمردمان خیبر لباس می پوشند وشباهتی از نگاه قد وصورت به مردم پشاور دارند .
۱۰۵- حاجی رحمت الله خان پسر حاجی دریاخان ووزیر عصر شاه شجاع بود که نام (کوچه وزیر) در کابل بنام همین وزیر مسمی گردیده است .
۱۰۶- عبدالروف بینوا (پښتنی میرمنی) .
۱۰۷- عبدالروف بینوا پښتنی میرمنی ص ۶۲ .
۱۰۸- ازیاد داشتهای پوهاند عبدالحی حبیبی .
۱۰۹- موهن لال ،ص ۲۵ .
۱۱۰- موهن لال ص ۲۵۰
۱۱۱- عین کتاب ص ۲۶ .
۱۱۲- قاضی عطا والله خان دپښتنو تاریخ ،دویم جلد ،طبع پشاور

۱۸٦ مـغ .
۱۱۳- ازیاد داشتهای استادمحترم پوهاند حبیبی .

۱۱٤- موهن لال ۲۱٥ .

۱۱٥- موهن لال ص ۲۱٥ .

۱۱٦- موهن لال ص ۲۱٥ .

۱۱۷- وکیلی **فوفلزائی تیمورشاه** درانی (ص ٦۱٥) .

۱۱۸- موهن لال ۲۱٦ .

۱۱۹- موهن لال ص ۲٥ .

۱۲۰- موهن لال ص ۲۲٤ .

۱۲۱- موهن لال ص ۹۷ .

۱۲۲- غلام خانه: قطعات سواره شاهی را می گفتند که در تحت او امر قوماندان از بهترین جوانان انتخاب می گردیدند که بعد ها به نام رساله شاهی وامروز بنـام گارد ملـی یادمیکنند .مقصد ازین غلامان ،غلام بچه ها نبود که خریده می شدند و به کار های شاقه گمارده می شدندبلکه این غلام بچه ها مرکب از اعضای مقرب پادشاه ،پسران اجزا سلطنتی وپسر های اعیان واشراف خوانیـن پسران صاحب منصبان دربار بـــود همچنان پسران انعده اشراف وصا حبان نفوذ از مناطق مختلف واقوام مختلف به شکل یرغمل وگروگان نیزدرین غلام خانه محافظت می شدند بااینها چون شهزاده گان سلوک میشدتحت تربیت گرفته میشدند برعلاوه اغذیه البسه واسپ ،نوکر که معاش آن از بودجه دولت پرداخته میشد. مانند سایر شهزاده گان معـــاش مستمری (جیب خرچ) نیز داشتند ، وقتی بزرگ میشدند طبق استعداد ولیاقت خود به مناصب مهم دولتی مقرر می شدند با دختران اعیان واشراف از دواج میکردند وعیال آنها نیز چون زنان اشراف زادگان مستحق معاش مستمره بودند .

۱۲۳- موهن لال ص ۱۹۲ جاول.

۱۲٤- جریده ازاد افغانستان ،شماره٥۸،ص۳ وسال۱۳۳۳ (پشاور) موسس عبدالحی حبیبی افغانی .

۱۲٥- حلوا :غذائی است شیرین که از روغن وارد وشکر وهیل وگلاب ساخته میشود وانواع مختلف دارد(مؤلف) .

۱۲۶- شنبلید : نوع گیاهی است که در غذا انداخته میشود (فرهنگ معین) (۱۲۸) .

۱۲۷- زر شکی : برنگ زر شك (فرهنگ معین) .

۱۲۸- کباب از نوابل : گوشت قطعه قطعه شده وبریان و در آتش بریان کرده می شود واقسام مختلف دارد (فرهنگ معین) .

۱۲۹- قلیه - نوعی خوراك ازگوشت که در تابه یا دیگ بریان کنند که به انواع مختلف پخته شود (فرهنگ معین) .

۱۳۰- آچار -انواع پرورده ها وترشیها در اب لیمو وسرکه ومانند ان (انواع ترشی) (فرهنگ معین).

۱۳۱- ناشپاتی -نام میوه ای است مشابه امرود درزردی (انند) (فرهنگ معین) .

۱۳۲- حمید کشمیری (اکبرنامه) تحشیه علی احمد نعیمی محمد ابراهیم خلیل (ص ۵۵ - ۷۲) طبع کابل (مطبعه دولتی - از نشرات انجمن تاریخ) .

۱۳۳- جنبش جنگنامه سرائی ،مجله خراسان ص ۶۳ ،

۱۳۴ - اکبر نامه ص ۲۱۸- ۲۲۱.

۱۳۵- خافی مرزا یعقوب علی (پادشاهان متاخر) جلد اول (کابل مطبعه دولتی) ص ۱۰۲ - ۱۰۳ .

۱۳۶- بینوا -پښتنې میرمنې (ص۱۱۳ .

۱۳۷- دکترجی -ایل یاور سکی (سفارت روسیه تزاری بدر بار امیر شیرعلی خان در سالهای ۱۸۷۸ و۱۸۷۹ ترجمه عبدالغفور برشنا ص ۵۰ پاورقی .

۱۳۸- افغا نستان در میسر تاریخ ص ۵۹۵ .

۱۳۹- م صدیق فرهنگ (علل ومقدمات جنگ دوم افغان وانگلیس) افغان انگلیس دوهم جنگ ،داجتماعی علومو دتاریخ انستیتوت له خوا ص ۷۰۶.

۱۴۰- م،صدیق فرهنگ ص۹۰۸.

۱۴۱- محمود ،محمود (تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس در قرن ۱۹ جلد چارم طبع چارم (شرکت نسبی اقبال وشرکا) ص ۱۲۹۷ - ۱۲۹۹

۱۴۲- عین کتاب ص ۱۲۹۸ .

۱۴۳- بینوا «پښتنی میـرمنی»ص ۲۵ .
۱۴۴- امیر عبدالرحمن خــــان«تاج التواریخ» ص ۱۳۴ .
۱۴۵- تاج التوایخ ص ۱۳۲ .
۱۴۶- دپښتو تاریخ ص ۸۳ .
۱۴۷- تاج التواریخ ص ۶ .
۱۴۸- حسن کاکړ «حکومت وجامعه افغانی درزمان امیر عبدالرحمن‌خان»
۱۴۹- سراج التواریخ جلد سوم‌ص ۷۰۲ .
۱۵۰- امیر عبد الرحمـن «تاج‌التواریخ» جلد (۲) ص ۱۰- ۱۱- ۱۲- .سال طبع ۱۳۲۲ .
۱۵۱- تاج التواریخ ،ص ۷۸ .
۱۵۲- عین کتاب ،ص ۶۷ .
۱۵۳- تاج التواریخ ،ص ۱۴۱.
۱۵۴- تاج التواریخ ،۴۹.
۱۵۵- عین کتاب ،ص ۴۹ .
۱۵۶- مقصد از قباله مهراست.
۱۵۷- قاضی عطالله خان «پښتنو تاریخ لومړی ټوک (دملی دفاع‌مطبعه کابل) کال ۱۳۵۶ ،ص ۱۴۵ .
۱۵۸- پښتنی : مؤلف سمندر ،ص ۶۸ طبع پشاور .
۱۵۹- مرزا صابر خان از قلعه‌صابر کلنگار بود که (واقعات‌جنگ های‌افغان وانکلیس رادر افغانستان به صورت عموم وبطور مشخص‌گروه مبارزین منطقه اوگر را نوشته که تا هنوز طبع نگردیده است) .صابر اصلاً در زمان احمد شاه بابا زنده‌گی‌میکرد چون در تهیه کردن مواد خوراکه از کابل به کرم وپیشاور کمکی زیادی به احمد شاه باباکرده بود ،احمد شاه بابا در عوض قلعه‌را که در یك ونیم جریب زمین‌اعمار گردیده‌بود به‌او بخشید که تاامروز به همان نام منسوب است ،شجره صابر تا گلنکار «انا» قرار ذیل ذکرگردیده .
صابر پسر حنیف‌ولدحریف ،مسجدی‌ولد سلیمان که پدر گلنار انا بود ورابطهٔ دوستی با سلطان محمدخان‌نویسنده اصلی‌این یادداشت هااست
۱۶۰- داکتر ســـامعه عبادی ،یادداشت های شخصی .

۱٦۱– مجله کابل: ۱۲ گنه کب۱۳۵۲ داستعمار پر ضد در وهپلا پښتنو جگړی ،عبدالرحیم رحیم‌لیکنه ص ۱ .
۱٦۲– مراد از سور (سرخ) یك‌نرد انگریز است .
۱٦۳– دربین مواضع مشهوریکه در ضلع وسطی ژوب موقعیت داره وبنامهای قریه میرعلی خیل ،مسافرپور، اخترزائی یاد می کنند که از انجمله یکی هم قلعه سیف الله‌که در بالای سرك ایوزی وکوینه موقعیت دارد ،چون این قلعه راسیف الله نام اباد کرده بود ،نهذا تا امروز بهمین نام یاد می گردد.خپلواکی تړون ص ۳۰ .
۱٦٤– مچ ،نام زندانی است دردره بولان سر زمین بلوچ .
۱٦٥– میاجان اپریدی (خپلواکی‌تړون) کابل ۱۳۵۱ ص ۱۵۵
۱٦٦– ترور درپشتو بمعنی خاله‌است ،که احتراما بهرزن محترم هم گفته می شود .مانند مور و انا .
۱٦۷–پښتانه لمړی‌توك (دسنبلی‌نهمه ،۱۳٤۹ کال (مهتمم میا خان اپریدی) ص ۸۹ .
۱٦۸– میاخان اپریدی خپلواکـی‌تړون کال ۱۳۵۱ (دولتی مطبعه کابل) ص ۱۳۱ .
۱٦۹– عین کتاب ص ۱۳۳ .
۱۷۰– همان کتاب ص ۱۳۱ .
۱۷۱– همان کتاب ص ۱۳۲ .

اسماء الرجال

اسماء الاماکن

درستنامه

شماره	صفحه	سطر	نادرست	درست
۱ –	الف	۱۰	جنبس	جنس
۲ –	ب	۲۱	استثار	استثمار
۳ –	د	۲۰	ابزار تولید رازا	افزارتولید را
٤ –	ه	۷	رادا	را دارد
۵ –	و	۱۳	اجمتاعی	اجتماعی
٦ –	ط	۲۰	رسای	رؤسای
۷ –	ل	۱۲	منیحث	منحیث
۸ –	۵	۹	صفهات	صفحات
۹ –	۷	۳	جنبش	جشن
۱۰ –	۸	۹	احتزار	احتراز
۱۱ –	۱۲	۱٦	حیوفی	حیوانی
۱۲ –	۱۰	۱۳	بزبان	بـه زنـان
۱۳ –	٤۰	۱٤	علاقانه	عاقلانه
۱٤ –	۲۹	۹	اشته	داشت
۱۵ –	٤۱	٤	تاکیتك	تا کتیك
۱٦ –	٤۲	٤	فرستاند	فرستادند
۱۷ –	٤٤	۲۰	خواهند گان	خوانند گان
۱۸ –	٤۷	۲	س[redacted]طنی	سلطنتی
۱۹ –	۵٤	۸	واغذا	وغذا
۲۰ –	۵۳	۲۵	شهرب	شهرت
۲۱ –	۵٤	۸	خطر	خط
۲۲ –	۵٦	۲۳	هنگاییکـه	هنگامیکـه
۲۳ –	۵۷	۹	ملقفت	ملتفت
۲٤ –	۵۷	۵	سختان	سخنان
۲۵ –	۵۸	۱٤	آهیخته	آمیختـه
۲٦ –	٦۲	۲۱	امین المللك	امین الملك
۲۷ –	۷۲	۳	فتح فنگ	فتح جنگ
۲۸ –	۷۳	٦	جبن	چنین